[illegible] ۱۲۷۷ شهر ذیحجه الحرام از دارالخلافه طهران باتفاق جناب حسن خان ایلچی انگلیس فرستاده وزیر مختار دولت بهیه انگلیس و سکرتری

فرستاده [illegible] دیگر غلام چاپار فرستاده وزیر مختار دولت بهیه حسب الحکم پادشاه اسلام پناه روحی فداه [illegible]

خود در روانه گردیدیم [illegible] انشاءالله [illegible] از [illegible] از خدا و [illegible] مقصد گردیده مرخص [illegible]

عرض [illegible] منازل [illegible] تفصیل منازل [illegible]

دارالخلافه الی پلشت		فرسخ	۵
پلشت الی ایوان کیف		فرسخ	۴
ایوان کیف الی قشلاق خوار		فرسخ	۶
قشلاق الی پاده		فرسخ	۳
پاده الی لاسگرد		فرسخ	۸
لاسگرد الی سمنان	شهر	فرسخ	۶
سمنان الی آهوان		فرسخ	۶
آهوان الی دولت آباد	قریه	فرسخ	۸
دولت آباد الی دامغان	شهر	فرسخ	۳

دامغان الی ده ملا		فرسخ	۶
ده ملا الی شاهرود	شهر	فرسخ	۶
شاهرود الی میامی		فرسخ	۹
میامی الی میاندشت		فرسخ	۶
میاندشت الی عباس آباد		فرسخ	۵
عباس آباد الی مزینان		فرسخ	۷
مزینان الی مهر		فرسخ	۵
مهر الی سبزوار	شهر	فرسخ	۷
سبزوار الی زعفرانیه		فرسخ	۶
زعفرانیه الی دستجرد		فرسخ	۵
دستجرد الی نیشابور	شهر	فرسخ	۶
نیشابور الی قدمگاه		فرسخ	۳
قدمگاه الی شریف آباد		فرسخ	۷
شریف آباد الی ارض اقدس		فرسخ	۵

ورود بدار [illegible] ۱۲۷۷
[illegible]
جمع ۱۳۶ فرسخ

از [illegible] الی قوزقان فرسخ ۲

قوزقان الی چهار گنبد [illegible] فرسخ ۳

چهار گنبد الی مزدوران [illegible] آب [illegible] بسیار [illegible] فرسخ ۴
[illegible] رسیده [illegible]

مزدوران الی شوراق فرسخ ۵

شوراق الی [illegible] ترکمان [illegible] گنبد [illegible] فرسخ ۶
[illegible] خراب کرده [illegible] هر وقت [illegible]

از [illegible] بابا الی [illegible] خواجه شکور خان [illegible] فرسخ ۳
مجمع [illegible] خواجه شکور خان

از [illegible] الی حوض خان اسب‌ها را در سر چاه آب دادیم فرسخ ۷

از حوض خان تا حوض کله مجمع ریگ روان است در مطلع ترکمانیه قم [illegible] فرسخ ۷

از حوض کله الی مرو [illegible] فرسخ ۸

از [illegible] الی مرو
فرسخ ۳۹

در شهر مرو الی کنار شهر مرو قدیم که بسیار شهر [illegible] است [illegible] خراب [illegible]
که شهر مرو قدیم را آباد کنند دروازه خان [illegible] کنار شهر مرو قدیم گنبد [illegible]
جماعت ترکمانیه [illegible] بسیار [illegible] فاصله [illegible] مقبره خواجه [illegible]
[illegible] جماعت ترکمانیه بسیار اعتقاد دارند [illegible] شهر مرو [illegible]
[illegible] شهر [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible] بسیار [illegible]

از شهر مرو الی [illegible] قلعه خراب [illegible] است فرسخ ۴

از [illegible] قلعه الی [illegible] چاهی دارد [illegible] فرسخ ۶
[illegible]
[illegible] آب دادیم [illegible] منزل [illegible]
بسیار [illegible]

از [illegible] الی [illegible] مجمع راه [illegible] ترکمانیه [illegible] فرسخ ۷
[illegible] آب [illegible] از آن چاه‌ها [illegible] آب [illegible] بسیار شور [illegible] بود
اسب‌ها را آب دادیم سه فرسخ بالاتر منزل نمودیم [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] چراب [illegible]
[illegible] آوردیم [illegible]

از [illegible] الی [illegible] اسب‌ها در سر چاه آب دادیم و آب [illegible] فرسخ ۶

از [illegible] الی [illegible] منزل نمودیم فرسخ ۲

از [illegible] الی [illegible] مجموع [illegible] است [illegible] فرسخ ۵
چاه [illegible] آب [illegible] اسب‌ها را آب دادیم [illegible] منزل کردیم

از تخت سلیمان الی آق‌کند و کنار رود چمن است در عرض راه یورت و کوه نبود به قیمت خانی چیزی قدری در جناب صاحب ملک افراف طرف رود نیز آباد دعاگوی ایرانی کجا کند هستند که راهش ریز سمت کتاب صاحب ملک این ایام طرف برتا افتخار کرده حسین صاحب به او گفت که ما اگر ... [illegible] کرسی جناب حاجی رسیدند بیرون آباد و شاه ما در آن ملک فرسخ ۸

از آق‌کند الی دهی بیژن

فرسخ ۶

از دهی بیژن الی کرجاق

فرسخ ۶

از کرجاق الی ... سلیم ... سلیم بیرون از ترکمانی است و در این ملک که ترکمانی واقع شده فرسخ ۸
بسیار اعتقاد با و دارند اورا اولیا پیشه ... و در آنجا است اورا اقربا بگویند بابات خزانه دارد
و آن طرف چمن قلعه بود اورا اسنک قلعه گویند

از اسنک قلعه الی شترکوهان اول دهات میرق است پنج شش نفر زارع و شتر هم دارند فرسخ ۸
هم بیرون در عرض راه کنار چمن تپه تپه از سنگ ریزه پیدا است اعتقاد جماعت ترکمانیه این است
که جناب ... اهالی ابراهیمیه بود لعل بسیار آورده در آنجا برفتن بار ابا بیرون
که قدری هم در تپه ها لعل بریزند و مشغول کار شوند بعد از فراغ از نماز دیدند که تپه ها لعل
سنگ ریزه ریخته از حضرت معجزه است انشاالله مجموع خورهای شما سنگ شود ... فی الفور همان سنگ
شده است حالا جوهرها تپه تپه سنگ شده است جاهای لعل نهایت دور سنگ

از شترکوهان که ده بیرون کوه بنده الا چنگ زیبق ... ده بزرگ است مجموع باغ و درخت فرسخ ۲
آب فراوان دارد برای جوها دارد ... فرسنگ طول آن ده ... است

از ... الی هزاره ... مجموعش زراعت است و باغ قلعه بزرگ دارد که خانه ایشیک آقاسی باور دارد فرسخ ۱
خانی حضرت قرب ... مارا آنجا منزل دادند ... و هزاره خوب ... است ...
از چمن است ... بزرگ ... آب چمن را زراعت میکنند در عرض راه
که ... برفتیم ... کوه قلاق شد ... که شما ... سنگ ... دیده
شیشه ... بخواهید ... خوب ... است ...
... که ... اسلام ... بکرد ... بیرم ... آمده ... بانداختن
علام پناه ... کافر ... مرد ... علم
... اسلام پناه ... شاه ... مجموع ... پادشاه
اسلام پناه ... مجموع ... پادشاه

از ... الی اسلام کوه ... فرسخ ۳
از ... زراعت ... در عرض راه سواری نقاره آمد
که خانی حضرت ... آمده ... خانه ... خود ... و ... گوشه از اول
خانی حضرت ... در خلعت ... در خانی ... حرم ... صبح ...
من ... شاهان را ملاقات کنم ... شود ... زنده ... شود ... آمده شب ...
در خانه ... حسب ... سوار ... حضرت شاه ...
... سوار ... در ... حضرت ... در آنجا ... منزل داد ...
که خانی حضرت شاه ... یکی ... اول

گفتم اول انگلیس را ببر چون آدمیهای [illegible] است انگلیس [illegible] به همه [illegible] اتفاق [illegible] محرم [illegible]

[illegible] در دست [illegible] خان حضرت در الاچیق [illegible] نشسته بود و معتمد [illegible]

محرم هم در آنجا بود [illegible] را گفتم [illegible] پادشاه [illegible] آسمان جاه

اسلام پناه [illegible] السلطان [illegible] شاه قاجار [illegible] حضرت

کنند [illegible] بعد از آن گفت [illegible] ... درس [illegible] گگلان [illegible]

عرض کردم [illegible] سردار [illegible] گگلان ترکمانیه [illegible] بعد از آن خان گفت که [illegible]

[illegible] بنده عرض کردم [illegible] از جانب [illegible] ایران [illegible]

خان گفت [illegible] عرض کردم [illegible] از جانب [illegible] ایران

[illegible] خبر نداریم بنده عرض [illegible] حکم [illegible]

[illegible] در میان ترکمانیه دزد بسیار [illegible] بدون [illegible]

[illegible] بنده عرض کردم [illegible] دزدی [illegible] ایران [illegible]

[illegible] توپ [illegible] محمد [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] فرق دارد [illegible] گفت [illegible] ایران [illegible]

[illegible] جنگ میکنند [illegible] صلح [illegible] بنده عرض کردم [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

گفت [illegible] مملکت [illegible] ولایت [illegible] خان [illegible] سخن [illegible]

[illegible] عرض میکنم [illegible] بنده عرض کردم [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] بعد از آن خان گفت [illegible] منظور [illegible]

[illegible] بنده عرض کردم قوت [illegible] ایران [illegible] خداوند عالم [illegible]

از [illegible] که ایران [illegible] بنده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سخن [illegible] ختم [illegible] منزل [illegible] چهار ساعت از شب گذشته بود [illegible]

خان حضرت سلام کردم در الاچیق نشسته بود [illegible] کنند [illegible] نشستم گفت

[illegible] عرض کردم [illegible] حشمت [illegible] اسلام [illegible] ایران [illegible]

[illegible] ایران [illegible] انگلیس [illegible]

[illegible] خان حضرت [illegible] چه قدر [illegible] بنده عرض کردم [illegible] ایران [illegible]

گفت [illegible] اورده اند [illegible]

ترکمان آورده [illegible] آورده اند [illegible] آورده اند [illegible]

[illegible] ایران [illegible] رعیت [illegible] قانون [illegible] موافق شرع [illegible]

[illegible] جواب میگویند بنده گفتم چه قدر [illegible] منظور [illegible] خان گفتند [illegible]

[illegible] بنده عرض کردم [illegible] شاه [illegible] گفت [illegible]

[illegible] بعد از آن گفت [illegible] کار [illegible] ایران [illegible]

[illegible] عرض کردم [illegible]

[illegible] بنده عرض کردم کاغذ [illegible] ایران [illegible]

[illegible] ساعت در دست [illegible] قلیان [illegible]

[illegible] در دست دارد [illegible] بالای [illegible] نشسته [illegible]

مرا مرخص کرد آمدیم منزل باز شب دیگر احضار کرد باز چهار ساعت از شب گذشته رفتیم در دره خانه خان مرا بردند
در منزل وزیر مرحوم باشد دیدم حیاط تیت ایوان دارد شب تاریک در جلو بنده فانوس میکشیدند تاریکی گفت
کردم دیدم مجمعی نشسته اند ده دوازده نفر تاریک من هیچکس را نمی شناسم سلام کردم نشستم حضرت که نشسته بودند
مهتبه بلقیس خان بجهه چند نفر از خوانین و رئیس سقبان ترکمان ... بنده که نشستم گفتم حضرت تعارف
کردند قدری تعارف که با بنی ... گفتم حضرت منکه این حضرات را نمی شناسم بلقیس که رئیس سقبان است از همه آنها بجه
و بسیار محترم خان حضرت ... معرفی کرد این ارازل خان ترکمان است ... بعد از آن سفره
پهن کردند چند دانه نان گذاردند و چند کله قند در آن گذاردند و چند جور آش و کشمش ... قدری
گذاردند قاعده است از کوهها ... بار قدری خوردند بعد از آن سفره را برچیدند قلیان آوردند ... آب
تسلیم نمودند بعد از آن مهتر ... خدمت خان عرض کرد که الحمدلله احضار کردند رفتم خدمت خان
در مهمان لالاجی سلام کردم خان جواب سلام دادند فرمودند راحت ... جواب ... بعد از آن گفت
بدبر ... عرض کردم الحمدلله ... میگذرد از مرحمت خان گفت ... بطهران ... عرض کردم
من چگونه گفتم بفرستم خان قجر ... بار ... خان قجر ... بفرستم گفتم
سه چهار ده تومان میگیرد ... بعد ...
ایلچی خان قجر ... عرض میکنم ... خبر میکنند ...

باز گفت

باز گفت قجر ... شاه باید ... عرض کردم در کتاب خان حضرت شاه قجر ... ایران
جمع ... که ... عرض کردم که ... قجر ... چاپار روانه کنم خان
فرمودند که ... فکر کرده ام چاپار ... تومان میگیرد تو سه چهار ماه نمیتوانی در اینجا بمانی بنده عرض
کردم قجر ... ولی ... نمیتوانم بفرستم فرمودند گفتم ... در
در طهران ... چهار ماه در اینجا بمانی ... بنده عرض کردم ... در طهران
خانه بنده ... سر مبارک پادشاه ... ایران ... منظور ... کار ... در
اینجا ... شاه ... قجر ... بعد از آن گفت ... میدهند ...
تو ... تهدید میکنی بنده عرض کردم شاه در ایران ... تهدید ... گفت
... که ... بنده عرض کردم ترکمان ... خراسان ... ایران ...
... در ایران ... گفت ... ترکمان ... رعیت ...
بنده عرض کردم ... بعد از آن گفت ... نایب السلطنه جنت مکان ... شاه ...
... بنده ... نایب السلطنه جنت مکان ... بعد از
... شاه ... در میان ترکمان
... بنده عرض ...
... جماعت ترکمان ... شاه ... بنده عرض ...

شاه پول بنده هم را سیر نکرده بود خدا لعنت کند مسیح الله [illegible] خواهد کرد گفت [illegible] ازاین
سخن [illegible] حرکت [illegible] میکرد که [illegible] هرچه خود [illegible] [illegible] بطور خود نکرده والا [illegible]
باز [illegible] مرخص کرده ایم منزل روز دیگر [illegible] رحیم خان پسر [illegible] حضرت [illegible] سنجاق ولکف
رحیم خان [illegible] دیدن کند [illegible] ایلچی [illegible] [illegible] رحیم خان
از [illegible] خدمت رحیم خان [illegible] خدمت خان [illegible] بسیار کرد باز [illegible]
[illegible] گذارده [illegible] ایلچی [illegible] قدر [illegible] خان [illegible] گذارده
بعد از صرف [illegible] [illegible] [illegible] صحبت بسیار [illegible] از توپ و توپخانه
ایران [illegible] ایران رحیم خان گفت [illegible] شنیده ام [illegible] تعریف کرده اند [illegible]
[illegible] ایران [illegible] در ایران [illegible] توپخانه و سرباز ایران بسیار [illegible] دولت ایران
[illegible] ایران [illegible] کرده بود حالا [illegible] ایران [illegible] سرباز و توپخانه ایران [illegible]
[illegible] [illegible] ایران [illegible] مشهور [illegible] ایران در تاریخ [illegible] البته [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] ایران [illegible] جنگ [illegible] کرده اند [illegible]
در [illegible] کارهای بزرگ کرده اند [illegible] معقوله صحبت [illegible] چای آوردند [illegible] رسید [illegible]
خدا حافظ [illegible] منزل رحیم خان [illegible] حضرت [illegible] کرده بود [illegible]
امروز [illegible] بسیار [illegible] صحبت داشتیم [illegible]
[illegible]

[illegible] روز دیگر [illegible] نوشتم که خان حضرت [illegible] اند [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible] دار الخلافه [illegible] حضرت [illegible] [illegible]
[illegible] یک [illegible] دیگر [illegible] ایران [illegible] ایلچی [illegible]
[illegible] میکرد [illegible] ایران [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] دولت ایران [illegible] جهت [illegible] منظور [illegible] در میان
دولتین [illegible] مصلوح [illegible] دولتین برقرار [illegible] رعایای [illegible] در [illegible]
[illegible] والا [illegible] در جواب رقم [illegible] وزیر [illegible] نوشته [illegible] معلوم [illegible] تاثیر بوده
[illegible] دولتین [illegible] دولت ایران [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کرده [illegible] بعد از آن
[illegible] رقم دیگر نوشته [illegible] وزیر [illegible] حضرت [illegible] فرمودند که [illegible] ایران
[illegible] قلب [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] فرمودند [illegible] جواب رقم [illegible] نوشته [illegible] بسیار [illegible]
رقم [illegible] جواب نوشته [illegible] معلوم است که [illegible] حضرت [illegible] رقم [illegible]
منظور [illegible] حضرت [illegible] دولتین حرف دیگر [illegible]

شام سه ساعت از شب گذشته باز بنده را احضار کرد بنده که رفتم نشستم گفت محمد ولی خان را بیاورید رفتند محمد ولی خان را
آوردند محمد ولی خان آمد دم اطاق ایستاد با تعظیم کرد ایستاد من نشسته بودم محمد ولی خان پایین ایستاده بود بنده از جای
برخواستم آمدم نشستم محمد ولی خان زیر دست محمد ولی خان ایستادم محمد ولی خان بزبان فارسی گفت فلانه تو چه شد
میبینی [illegible] نگاه کرد دیدم چه بنده از جای خود برخاستم آمدم زیر دست محمد ولی خان ایستادم گفتم [illegible] خان
بنشین تو [illegible] خان [illegible] محمد ولی خان [illegible] حرمت اون ایستاده و من بنشینم خجالت بر محمد ولی خان [illegible]
حرمت کرده آمد بعد از آن گفت محمد ولی خان تو هم بنشین محمد ولی خان رفت زیر دست من بنشیند نگذارد او را
بالا دست خود جا داد محمد ولی خان بسیار بسیار در باب از بنده ممنون و راضی شد بعد از آن جناب حضرت
فرمودند که محمد ولی خان را مرخص کردم محمد ولی خان از جای خود برخواست تعظیم کرد ایستاد آنحضرت فرمود
محمد ولی خان بنشین پهلوی بنده نشست بعد از آن بنده عرض کردم ای [illegible] آنحضرت از دولت [illegible] بهتر چه باشد
بسیار سبز [illegible] از دولت [illegible] میرسد خوب با دولت ایران که [illegible] مجموع [illegible] باشد [illegible] میکنند
[illegible] که پس فردا [illegible] قشون بکشد و نیاز دعوا نگذارد در آن وقت [illegible] از [illegible]
ایران امداد خواسته باشید توپ خانه سرباز سوار هر قدر که خواسته باشید [illegible] امداد میکند
بله در است هرگاه [illegible] ایران هم از من کمک [illegible] بیست هزار [illegible] سوار و مستوفی [illegible] رحیم [illegible]
با یکنفر از سرهنگان مجموع از [illegible] شاه امداد میفرستم اگر شاه [illegible] بیاید [illegible]
[illegible] همین امروزه کاغذ با سرحدداران خود نوشته ام اگر یکنفر سوار [illegible] خراسان انداز کرده
زن و بچه [illegible] قتل میکنم از کوه یکنفر سوار در [illegible] باز از اطراف کوه بگذارد تو [illegible] انشاالله

[illegible]

سر [illegible] کاغذ بسرحدداران خود نوشته ام تو هم که میروی به علیا [illegible] دولت ایران بگو قدغن کنند که طرف ایران
هم تاخت و تاز [illegible] موقوف کنند که [illegible] بماند امر [illegible] همینطور گفت گذشت و رخصت دادیم منزل
از خدمت آنحضرت که بیرون [illegible] محمد ولی خان و محمد ولی خان دست انداخت گردن بنده را بوسید
فلانه تو امر [illegible] در حضور خان [illegible] کردی نمیدانم چگونه از [illegible] تو بیرون بیایم زنده بمانم از [illegible] تو بیرون
بیایم خوب رفتار [illegible] کردی [illegible] در [illegible] فکر میکردم [illegible]
بنظر خواهد آورد رخصت برگشت که [illegible] ممنون کردی [illegible] در حضور خان همین [illegible] کاغذ نوشت
بر [illegible] الدوله [illegible] الدوله [illegible] در مشهد فلانه آفرین بر تو محمد ولی خان زنده کردی در حضور [illegible]
سخنها [illegible] حضرت [illegible] سوال و جواب که در میانه تو و [illegible] اتفاق افتاده و رفتار [illegible] تو در
[illegible] کرده بود همه را محمد ولی خان بخط قریب [illegible] نوشته [illegible] هزار مرتبه بر [illegible] بسیار [illegible] کردم از رفتار
تو و گفتار تو و [illegible] تو [illegible] رحیم قلی خان [illegible] درست [illegible] کرده بود همه درست
[illegible] آفرین خدمت که [illegible] و گفتگو [illegible] که تو گفتی میرزا رضا و میرزا [illegible] ایران که [illegible]
[illegible] کار از [illegible]
[illegible] سخنها [illegible] نتوانسته [illegible] نگفته بود [illegible] کار [illegible]
[illegible] بر [illegible] که [illegible] حرف [illegible] امر [illegible]
[illegible] فاصله [illegible] فرصت [illegible] خوش [illegible] گفت [illegible] تو [illegible] که چاپار [illegible] عرض کردم
هرگاه آنحضرت [illegible] میدهند که چه قدر [illegible] خواهند داد [illegible] میکنم و چاپار هم میفرستم و اگر [illegible]
بهمان [illegible] است [illegible] میکنم [illegible] و چاپار هم نمیفرستم [illegible] میدانم [illegible]

قورو باید خانخوش بدهد روز دیگر منبع باز رقعه نوشته بود بوزیر که اگر جواب درست نمیدهید بدانم منظور نه چه چیزاست وزیر رقعه در جواب بحر نوشته منظور خانخوش الست که لکه آتش صوفیری الشا با تبدید ایکه بقیس که نایب السلطنه جنت مکان با مارفتار کرده با ما رفتار کند در جواب رقعه منبع نوشته بود معلوم ومشهور داشته مشهور سخن مقرر وقعه را مستحق ما اینکه اگر طالب صلح ودر غبه موافق بوده باشند وشرط دوستی واشتی در استرداد الکا باشد اول او یکنفر اسیر بدهد ما هم یکنفر میدهیم جواب اسیر بدهد در مقابل آن ما هم اسیر میدهیم واگر براین قرار رفتار نکنند وجنگ کرده باید جنگ وحرب مینمائیم از طرف دولت ایران بهر طور حرکت بشود از این طرف هم بهمان نوع حرکت خواهد شد اثبات ایمانی نوشته بود وخود از ده بعد فرستاد باز روز دیگر رقعه نوشته بود بوزیر که تحدید از نوشتن است هیچ بود اینها آمدند در نهایت خوش رقم نوشته ما باز بهمان سخن اولا مذکور میکنید که دولت های بزرگ هرگز گفتگو نکرده اید و قوفانه حرف میزنید و نوشته اید که مرقوم جواب اول واکثر یکنفر جواب مبالغه نویس در جواب بحر نوشت معلوم نمیکند بود که باعهد اسیر را مستحق نمیکنیم بان طرف ایران نگاه میکنم اگر از اسیر یکنفر بدهند ما هم یکنفر اسیر میدهیم علی هذا القیاس تا باخیر اگر با ما صلح وقرار قناعت نکند اختیار دارد اگر خاسته باشند ورخصت بشود رخصت میکنم جواب فاصله باز خان مالطه قدرت از جناب جان سلامت فرنیف کرد که جان مردم کدام ولایت ایران است عرض کردم مردم آذربایجان است از زمان آذربایجان تحت حکومت ایران جناب جان روس رسید تا امروز

[illegible]

تربا قلینه برو مبارک امپراطور قسم ویبرو مبارک ومحقق قسم چنانی که چنارال کناک بی امپراطور عفا ایله ایمیدور مقصد دکیلم تقصیر اندر هو رهینه سرحده الفاق حوالی سون اندن تقصیری ورخ همیشه ازلق لریمه قیدغ ایلمیشم وایلیه جکم رحدی لا قدرت نخور و قولد از حد محفوظ کی وز ایلیه بیلمون هرنه اتفاق اول او یارن اولر مو دیگر مرحمتی که امپراطور مورده صالح بولوب بدلرنامه عنف ایله میسون الکیه میرزا صالح درخوره اولر دکیلدی مقصود منع خاطر یچون بولوب بدلر خ الاغیرنابت امپراطورن مرحمتی ده شاکر و ممنون وارم هرگز فراموش ایلمیه جاقم امپراطورن مرحمت لرینی تا جسیده جان واردر امپراطورن منت سراغ

در سنه ۱۲۱۹ احمد آقای نوکر نایب السلطنه بنده را از چرخچی‌ها مامور کردند که بروی تفلیس
تفلیس سیسیانوف سردار روس [illegible] نایب السلطنه مامور [illegible] باشی شد
و حدود [illegible] منزل [illegible] او مامور [illegible] بنده را از [illegible] رفتم به تفلیس [illegible]
برادر [illegible] فرمودند [illegible] در خدمت نایب السلطنه عباس میرزا آقا برادر
[illegible] قدر از جماعت روس [illegible] رسانیدم که [illegible] رود خانه
کور [illegible] سردار در جواب [illegible] نوشته بود
که [illegible] سردار [illegible] چنانکه تو نوشته
ظاهر کرد [illegible] کور [illegible] از رفتن [illegible]
گلگون [illegible] بنده [illegible] رفتن [illegible]
در سن دوازده سالگی [illegible] آوردم [illegible] در جنگ
[illegible] شاه [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] ایروان [illegible] در قریه بلاق ایروان
[illegible] کردند چند روزی در [illegible] شاه [illegible] شکست خورده

[illegible]

خلد الله ملکه

امپراطورین قارداشی [illegible] نامه [illegible] امپراطورین قلعه‌سنه کندر [illegible]
[illegible] دیدی [illegible] بویوردیلر که امپراطورین [illegible] تریاقینه
غرض [illegible] امپراطورین [illegible] تریاقینه [illegible] بویوردیلر که جنرال
[illegible] امپراطورین [illegible] مامور
کردن [illegible] طهران عازم اولدی [illegible] جهت ابتیاع [illegible]
[illegible] طهران [illegible]
قدغن [illegible] برادر [illegible] ایران [illegible]
[illegible] الحمد والمنه [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible] قدغن بویوردم [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
[illegible] امپراطورین سرکارینه
معقول [illegible] آت [illegible]
امپراطورین سرکارینه معقول [illegible] امپراطورین قلعه‌سنه کندردم
ان شاء الله [illegible] امپراطورین [illegible] امپراطورین [illegible] متوقع ایستم که

ایران دولتنك ارزحالتنه بیلسونلر چنانكه مرعالم صحبتده قزراوچه دده دیم كه
حوز بلور بخشش نقاده حور قزراوچه موبند یازدی وزرلری دولت امپراطوریه
وزراء فرنگیه امپراطورینك ایاقلری تربیتلرینه عرض ایلدیلر و امپراطور حاكم بیوردی
دیلر بیچون عزت بلور غایه دیلر وكندر دیلر اتلی نه قابلیتی واردر بونلر
امپراطورینك سركار نفع پول كتمز سلمی وذات اول سلطان ركا امپراطوریم میلادیلنی
وار یدی بیر كلمه كاغذ منه یازسیدیلر حمنه چیندانت كلرك حضور همان
ساعتده حكم بیوردوردیم حمایدرده یا خسارت وار كتمز سلطان امپراطور قار
دلرشیمه یولیه جاقدیم وچوخ امپراطوره ممنون وراضی ایدیم حر امپراطور
ازقادر شفقتیه یاز املیه ایدیور بو حضادلر قارداشلق بلمنده دولتلق
بلمنده چوخ چوخ خوشحالدر

نایب السلطنه نیز بیر پاره عرض وار امپراطوریم ایاقلری تربیتلرینه درکاه درمیش
بویورسیلر انده امپراطورینك ایاقلری تربیتلرینه عرض ایلیم عرض ایلدی نایب السلطنه حضرت
بلیرم جنرال برغولوف جبینه ازرق سكی بیت یازیر امپراطورینك ایاقلری

صاحب مخدوم نوازا

از قزراوچه پولکونیک شنیدم که ان پوت پولکونیک یکور ایوانچ که آمده بود ایران جهت ابتیاع نموده اسب
که از وزرای دولت ایران گرده است بر سینه واجب شد که گذارش اولا که هو حقیقت بر وزرای
دولت امپراطور عرض نمایم که برایشان مشخص گردد که دولت ایران چنین دولتی نیست که کسی را ازجهه
مکدر نمایند و تا امروز اتفاق نیفتاده است که از سرکار وسعت مدار امپراطور اعظم کسی بیاید
بدولت ایران و از دولت ایران رضامندی نداشته باشد والله العظیم که من حیران هستم از
مرحمت‌ها که پادشاه ایران و نایب السلطنه برای پوت پولکونیک نمودند انوقت چگونه میشود که نوشته است
بوزرای دولت امپراطور اعظم که با من بد رفتاری کرده‌اند از قرار نایب السلطنه مهماندار همراه او
کرده بود الا دارالخلافه قبل از ورود یکور ایوانچ سواری از جانب نایب السلطنه که مهماندار یکور ایوانچ
بود وارد بدارالخلافه شد و خدمت وزرای دولت ایران عرض کرد که پوت پولکونیکی از جانب
دولت امپراطور اعظم وارد بدارالخلافه میشود فوراً وزرای لازم تعیین نمودند که او را استقبال
نمایند جمعی او را استقبال کردند با عزاز و احترام تمام اولا بشهر آوردند ولی نه حیدر اعظم که
جای داشتی که بسیار بزرگ است او را منزل دادند هر کسی بدارالخلافه آمده است میداند که
مکانی بهتر از این نیست جائیست مثل جنت باقیمت بسیار عالی و باصفا در وسطش عمارات
بسیار خوب اب روان درختها همه پر از گل و شکوفه اطاقها تمام منقش و اروسیهای شیشه

اطاقها مجمع مفروش سه اطاق از بالای او خالی کردند یکی بالاخانه ارسی جور و شیشه از بالای
حوضخانه و یکی از بالای دیلماج در زیر بالاخانه حوضخانه ارسی شیشه بسیار خوب نیز جهت سه نفر نوکر
او که همراه او هستند امین الدوله که سرحد اعظم است مهماندار او که متوجه اخراجات بود سه نفر
از قوم امین الدوله تعیین کرده بود از خود که خدمت او را بکنند گاهی سوار میشد جهت گردیدن در
جلوه اسب آن سه نفر هست نوکر همراه می‌دیدند و در خدمت مشغول بودند یکروز بعد از ورود او
بدار الخلافه معتمد الدوله او را طلبید بخانه حوضخانه که با او ملاقات کند و چای بخورد البته شنیده‌اید
که معتمد الدوله چگونه مرد است مرد خوب و از جمله وزرای بزرگ دولت ایران است بسیار مرد
عزیز و محترمیست در دولت ایران یکور ایوانیچ رفت بخانه معتمد الدوله بقدر دو ساعت با هم صحبت
داشتند بعد از صحبت از او پرسید که یکور ایوانیچ شما از جانب امپراطور اعظم نامه آورده‌اید
جهت شاه گفت خیر عریضه جنرال یرمولوف نوشته است او را دارم بعد معتمد الدوله از او
پرسید که شما جای دیگر هم مأموریت دارید یا خیر یکور ایوانیچ گفت خیر مأمور جای دیگر نیستم
معتمد الدوله گفت عریضه جنرال یرمولوف را همراه دارید بدهید ببینم چه نوشته است یکور ایوانیچ
عریضه جنرال یرمولوف را در آورد داد معتمد الدوله گفت یکور ایوانیچ قاعده در دولت
ایران اینست که از جانب عریضه با مهر عریضه گذاشته و باز نگاه میدارد در تحت شاه باشد تا روزی

و نسبت [illegible] امین الدوله [illegible] استخفار [illegible] وقت حرکت [illegible] اطاق [illegible] وچیزی [illegible] دولت ایران [illegible]

که خدمت شاه مشرف میکردید عریضه را خود بحضور در آورد معتمد الدوله عریضه را خواند و پس داد
بیکور ایوانیچ و گفت جنرال یرمولوف نوشته است که شما عازم بغداد می‌باشید و اسب‌های زیادی خریده
بدولت ایران که شاه قدغن فرموده‌اند هر گاه کسی اسب خوب داشته باشد بیاورند شاه دیده
باشند هر گاه شاه را خوش آید بگیرد بسیار خوب است یکور ایوانیچ در جواب گفت که جنرال یرمولوف
نفهمیده است من عازم بغداد نیستم نیست یا کسی اسب در همین دار الخلافه میخرم و الا حجت
میکنم معتمد الدوله گفت بسیار خوب است روز سیم یکور ایوانیچ را بردند بحضور شاه و عریضه جنرال یرمولوف
را در حضور مبارک شاه خواندند مضمون عریضه حالی سرکار اعلیحضرت شاه کردند الهیارخان را طلبید
پادشاه که امیر بزرگ است و هم داماد شاه است بر الهیارخان فرمودند که برو قدغن کن بر خوانین
هر کسی اسب خوب دارد ببرد یکور ایوانیچ ببیند هر کدام را می‌پسندد بگیرد الهیارخان از خدمت
شاه بیرون آمده و خوانین و نوکرهای شاه را قدغن کرد که شاه فرموده‌اند هر کسی اسب خوب
دارد ببرد تخته پوست پولکونیک یکور ایوانیچ ببیند هر گاه پسندید بگیرد یکور ایوانیچ رفت در منزل
آرام گرفت نظر بقدغن شاه هر روز اسبهای خوب را می‌آوردند یکور ایوانیچ می‌دید تا دو ماه
در دار الخلافه توقف نموده است و پنج راس اسب خریده طویله هم از صدر اعظم خالی کردند بدست او
دادند همه اسب میگرفت در طویله می‌بست و از سرکار علیق اسبها را میدادند تا روز عید

سلطانند که شاه شیپور میدهند و بعد می‌نشینند عید بزرگ است همان روز عید هم باز یکی
ایولیعهد را بحضور مبارک طلبیدند این قدر اظهار مرحمت و شفقت بر او کردند که خوشش
وقتی از خدمت مرخص شد و بیرون آمد میگفت از بسکه شاه بمن مرحمت و شفقت
فرمودند من از خجالت مردم که دیگر نمی‌توانستم جواب بگویم و مکرر در همه جا میگفت اگر من
از شاه و نایب السلطنه محمد رضا منشی این قدر [illegible] دارم صد روپیه که ایران هشتصد گفته است
در این بین‌ها دیلماج او ناخوش شده او را در اطاق مخصوص خوابانیده بودند بنده به او گفتم بگو یور ولیعهد
دیلماج را بگو برود اطاق خودش بی مدیسی تو فردا می‌بینند میروند خوب نیست گفت خیر او را از
خود جدا نمیکنم بنده گفتم که اگر میل داری بگویم طبیب ما برای دیلماج تو بیاورند معالجه کنند گفت خیر
از طبیب ایرانی خودم طرح خیالم نیستم خوب خواهد شد دو روز بعد از این گفت در این عمارت باغ نظامیه هم
گفتم چرا گفت ابراهیم خان پسر صدر اعظم گاهی روزها می‌آید در این باغ با نوکرهای خود لانه میرود
من راضی نیستم بنده به ابراهیم خان عرض کردم که تا بعد از این باغ نیاید یور ولیعهد خوشش
نمی‌آید او هم دیگر نیامد موقوف کرد باز گفت من میل دارم در باغ نظامیه در جنب باغ عمارت
بود که خلوت صدر اعظم بود خودم دیدم او را آنجا بردم برای عمارت اطاق ششی بسیار خوب

براونشان دادم اطاقهای بسیار خوب و پاکیزه گفتم در باغ نمی‌آیند بیا در این عمارت
این کوچک تر است از باغ و خلوت است احدی در اینجا نمی‌آید در اینجا بنشین گفت
این عمارت را میخواهم میخواهم بروم کارخانه انگریزها بنده گفتم تو مهمان شاهی چگونه میشود
کارخانه انگریزها بروی خوب نیست گفت خیر من میروم یک دیلماج دارد از خوشی بدتر
همه چیز را میگفت حالا مریض شده بنده گفتم تو تأمل کن من امین الدوله را بگویم به بینم چه میگوید بنده
رفتم برای امین الدوله گفتم که یور ولیعهد میگوید من میل دارم بروم کارخانه انگریزها امین الدوله گفت
تو حالا تقریب دو ماه میشود که در خانه من هستی حالا اگر تو از خانه من بروی کارخانه انگریزها
این عیب است از برای من عمارت باغ هرگاه نمی‌خواهی برو در خلوت صدر اعظم بنشین
از خانه من خوب نیست که بیرون بروی و کارخانه انگریزها ساکن بشوی خانه من که در همه خصوص از کارخانه انگریزها
بهتر است جهت چه باشد که تو از خانه من میل داری بیرون بروی و کارخانه انگریزها ساکن بشوی
عمارت بسیار خوب باغ بدان خوبی در برابر دریاچه آب در پیش رو منظور نمیدانم که تو چه فکر
کرده خلاصه از این راه گذر یور ولیعهد ملتزم بود که چون نگذاردند از خانه امین الدوله کارخانه انگریزها برود

وهرچه خواستند که برادران نجف‌خان انگریز با مهمانداران شاه بنا بدهند نشد برویم بعد از این
مقدمه گفت من پیشکش آورده‌ام بوزیر عرض کن پیشکش مرا خدمت شاه ببرند بنده گفتم
که پیشکش شما چه چیز است گفت بگو من بوزیر بگویم گفت می‌آورم تو ببین گفتم بسیار ببینیم آورد
یک ساعت یک پیاله و فنجان فغفور پنج شش زرع ماهوت گفت این است بنده رفتم بوزیر
گفتم یوکور ایوالیخ پیشکش آورده است بجهت سرکار پادشاهی رسید چه چیز است گفتم این است
گفت بگو به یوکور ایوالیخ که شاه مهمان نیستند زر و زینت شاه پیشکش بدهید و من هرگز
جرأت نمی‌کنم خدمت شاه این عرض را بکنم شاه آن مرحمتی که باید بتو نمایند خواهند
فرمود من صلاح نمیدانم که شاه از تو این مطلب را دیگر بکشید بنده آمدم بیوکور ایوالیخ گفتم
یوکور ایوالیخ بسیار از این رهگذر خجالت کشید و هرچه در روز خدمت از زبانی برای نوشته است
بخصوص همین مطلب که چرا پیشکش او را وزراء قبول نکردند یک دماغی این است و یکی آنکه چرا مرد
نگذارند برویم به انگریزها سکنی بشویم دیگر اوقات هوا در دارالخلافه بسیار گرم شد
و حرکت شاهنشاهی بجانب سلطانیه نزدیک شد در دارالخلافه هوا که گرم شد کسی اسب
نگاه

نگاه نمیدارد جمیع اسبها بچمن می‌روند چون اسبهای سرکار امپراطور اعظم از
اسطبل پادشاهی معین شده بود اگر در دارالخلافه می‌ماندند بایست علف بخورند
و علف که میخورند این مسافت را حالا در این گرما نمی‌توانستند طی نمود بنابراین شاهنشاه
فرمودند به معتمدالدوله که میرزا عبدالوهاب باشد که هوا بسیار گرم شده است اسبهای شاه
که جمیع بچمن رفتند اسبهایی که جهت سرکار امپراطور اعظم مشخص شده است یازده
روز نمیتوان در دارالخلافه نگاه داشت تو لامحاله بفرست تقریبا پولکونیک یوکور ایوالیخ
که هوا بسیار گرم شده است زیاده از ده یوم نمیتوان در دارالخلافه اسب نگاه داشت اگر
زیاده از ده یوم اسب در دارالخلافه بماند ضایع میشود باید علف بخورد و علف که خورد
دیگر در این گرما حالا نمیتواند برود حیف است اسبها ضایع شود شاه اسبهای
خود را روانه میکنند اگر تو در دارالخلافه می‌مانی مختاری و اگر به بغداد میروی
مهماندار تو همراهت تو را میدارد در نهایت عزت و حرمت میرساند به بغداد
اسبهایی که شاه بجهت سرکار دولت مدار امپراطور اعظم میفرستند ده یوم دیگر

روانه خواهد بود بنده آمدم در نفقه یگور ایوانخ چون به بنده هم همین حکم شده بود که بنده بگویم
براو و براو گفتم فرمایش شاه این است در جواب به بنده گفت که هوای بغداد عربستان
خیلی گرم میشود من حالا بیست پنج روزی است دارم چند روزی دیگرهم در ... میدهد
میکنم کفایت میکنند بغداد نمیروم هرگاه بروم بغداد میمیرم از شدت گرما در دارالخلافه
هم حرکت شاه نزدیک است و هوا نیز گرم شده است در دارالخلافه هم نمیمانم میروم تبریز بلد
معتمد والله که میرزا عبدالوهاب باشد وزیر است انهم آدم فرستاده بود که شاه چنین فرموده‌اند
چون هوای دارالخلافه گرم شده است و حرکت شاه هم نزدیک است اسبهائیکه مشغول
شده است جهت سرکار امپراطور اعظم باید بروند هرگاه در دارالخلافه بمانند ضایع میشود از کرمان هرگاه
بغداد میروید مهماندار حاضر هرگاه در دارالخلافه میمانید خود مختاری باز هم باز
همین جواب را گفت که هوای بغداد گرم است بغداد بروم میمیرم در دارالخلافه
نمیمانم بیست پنج روزی است دارم حالا که اسبهای شاه میروند من میروم بر سر چند روزی
در ... میدهد میکنم کفایت میکنند این گذارشات بعد از آنچه نوشته است هر ورق است
اسم مبارک شاه که بعد از آنچه نوشته است هر ورق است حالا انصاف وزراء دولت امپراطور
این را انصاف بدهند چه بد حرمتی نسبت بر یگور ایوانخ شده است هرگاه او نفهمد بنده را

چه

چه باید آن مرد در عوض این مرحمت و شفقت های شاه بجهة العزت الحرمت که براو کرده اند
با بحرمتی امپراطور اعظم شده است اسم مبارک امپراطور اعظم در سر او بود لاکن آن نفهمیده هرگاه
فهمیده بود هرگز هر ورق بدولت خود نمی نوشت در همان باغ که مکان او بود دختر شاه
در پهلوی همان باغ اندرونش بود در خانه ایلچی خانه پسر جد اعظم است شب که میشد
شاهی را خوش میخورد در سر خانه کلاهای خود میگذارد و می فرستاد از بلای یگور ایوانخ
که تو مهمان ما هستی باشام خورده از بلای تو فرستادیم تو از شام ما بخور مهمان عزیزی
اینها که میکردند نظر بحرمت امپراطور اعظم بود والا آن مرد هیچکس نبود و هیچ یک از این محبت ها را
منظور نداشت پاره هر ورق نوشته است میخواستم که تا من در اینجا هستم او باید در اینجا
بنشیند این صحبت ها را براو موجه بدارم تا وزرای این دولت بدانند و برایشان
حالی بشود که دولت ایران چنین دولتی نیست که حرمت خود را بر هم بزنند ولیکن اشخاص
بتفاوت میشوند بعضی خوب میفهمند بعضی مثل یگور ایوانخ نمیفهمند دیگر اختیار
دارند چنین گذارش واجب بعرض شد که بر همه کس معلوم بشود و از روزی که همین سفر او را

از دار الخلافه روانه کنند اسه روز قبل از روانه کردن باز سه دفعه او را بحضور شاه
بردند باز شاه کمال نوازش و مرحمت و شفقت نسبت باو فرمودند [illegible] در
حضور شاه باو نوازش و مرحمت میفرمودند بعد [illegible] فرمودند بنده که من آمدم اولا
از دار الخلافه الی تبریز همه جا با خود آوردم در کمال حرمت و عزت او را وارد تبریز کرده دیدم
او در اینجا [illegible] بنده آمدم دختر شاه که در خانه [illegible] بود می آمد در آن باغ طرف
صبح راه میرفت خانه خودش بود [illegible] که خلق میکرد [illegible] صبح [illegible] در باغ راه
بروند [illegible] صبح [illegible] بروید عرض کنید که دختر شاه در باغ خود راه نرود
گفتم [illegible] چگونه میشود قدغن کرد که دختر شاه در باغ خود راه نرود [illegible] خلق میکرد
و قهر میکرد [illegible] دیدم که خلق [illegible] رفتم [illegible] عرض کنید خدمت
نواب علیه [illegible] تشریف بیاورید قبول کرد گفت
بعد [illegible] از رفتن [illegible] باغ [illegible] دماغ میشوم [illegible] بباغ [illegible] آمد و دیگر
بباغ نیامد ازین فقرات عرض کردن مطلب رفتار اوست بغیر از عزت و حرمت کسی
با او رفتاری نکرده است که نارضا باشد

[illegible]

[illegible] از [illegible] قبل از فوت
[illegible] که [illegible] داده در [illegible] جای [illegible]
[illegible] کرده [illegible] در [illegible] محبوس [illegible]
[illegible] بنده محمد حسن آقا ولد [illegible]
[illegible] کرده [illegible] از [illegible] الی تبریز [illegible]
با [illegible] و از [illegible] خان [illegible]
[illegible] و [illegible] و قبول [illegible]
[illegible] دارد و از [illegible] دار الخلافه طهران آمدم
خدمت [illegible] رسیده [illegible]
الان [illegible] آقا محمد خان [illegible] کردند [illegible] بردند
شاه [illegible] آقا محمد خان از اول الی آخر [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] و فرمودند [illegible]

از ولایات روسیه

چون کمترین[1] در هر جا و هر مکان که رفته‌ام[2] آنچه وقایعی که اتفاق از بلوای کمترین افتاده است بجهت
یادداشت نوشته‌ام و در این چند سال که در میانه جماعت روسیه بوده و شده گردید نوشتم که اگر از
هم رسیده باشد هرکسی اگر اتفاق یافته احوالات از آن جماعت برسند بدانند مختصر بتاریخ ۱۲۲۳
بندگان خداوندگار اقدس حضرت ظل الله قبله عالم و عالمیان روحی فداه چون فرستاده از جانب
جنرال ردشجوف سردار عسکر روسیه قبل از این بدار الخلافه طهران بخدمت امنای
دولت قاهره خداوندگار صدر اعظم آمده بود در مراجعت از دار الخلافه که عازم تفلیس بود این کمترین را
همراه فرستاده روسی روانه تفلیس نمودند در مدت بیست روز در تفلیس توقف شد بعد از آن سردار
کمترین را مرخص نمود کمترین از تفلیس حرکت نمود وارد سلطانیه که ... برادر ... کیوان شکوه
رسیده نوشته‌های سردار را بخدمت خداوندگار اقدس صدر اعظم رسانیده ... مرخص ... کمترین
که کمترین را ... امنای دولت قاهره رسانیده و نوشته‌ها ... ایلچی انگریز ...
نوشته‌ها را تسلیم امنای دولت قاهره نمودم چون ... حضرت ظل الله قبله عالم روحی فداه بجهت ...
بر همدان رفته بود قبله عالم روحی فداه کمترین را ... معتمد ... یکباری نوشته ...
بر همدان ببرم کمترین یکباری عازم همدان شدم خدمت ایلچی رسیده کاغذ سردار روسیه را به او دادم

همان ایلچی

[illegible]

همان ایلچی از همدان کوچ کرده و عازم سلطانیه گردیده کمترین ... فرهنگ علاج نمود ...
و از آنجا ... همدان کمترین را مرخص نمود باز کمترین یکباری عازم سلطانیه شدم نوشته‌ها بخداوندگار
امنای صدر اعظم نوشته بود ... صدر رسانیدم چند یوم در سلطانیه توقف نمودم بعد از آن کمترین ایلچی وارد
اردوی سلطانیه شد ... قبله عالم و عالمیان رسید بعد از گفتگوهای بسیار بنا شد که کمترین باز از اردوی سلطانیه
دوباره روانه تفلیس شوم کمترین بنده ... حجت الاسلام نواب اشرف والا ولیعهد ... در تبریز در خانه ...
مقام گذارده بعد از اردوی سلطانیه یکباری خدمت نواب ولیعهد رسیدم نواب ولیعهد ... کاغذهای
سردار روسیه را نوشته‌اند و ... باتفاق کمترین روانه تفلیس نمودند باتفاق ایلچی انگریز وارد
تفلیس شدیم چند یوم در تفلیس توقف شد ... نوشته‌جات که از جانب نواب ولیعهد
و از جانب صدر اعظم بود تسلیم سردار روسیه نمودم بعد از ملاحظه نوشته‌جات چند یوم کمترین را مرخص کرد و جواب
کاغذها را نوشته روانه نمود از آنجا وارد ... شدم از اردوی کیوان شکوه از اردوی سلطانیه حرکت کرده
و وارد ... بودند ... خدمت صدر اعظم تسلیم و ... بسیار ...
بعد از چند روز باز از ... روانه تفلیس نمودند نوشته‌جات چند از جانب ... ولیعهد
و از جانب صدر اعظم بسردار داده ... همراه کمترین روانه ... خدمت صدر اعظم

[illegible]

تبریز چون نقوبکی سردار روسیه لامندره کبی و شاردیمیچ و یکنفر عضبی دزکون و چند نفر قزاق وارد
تبریز ایشان بود در تبریز گذارده خود وارد اوجان شده کیفیت خدمت صدراعظم عرض نموده که اتفاق
از جانب سردار اینکه مهماندار عالیجاه میرزا ابوالحسن خان که او ایلچی سفیر برود فرستاده روسیه روز
دیگر وارد اوجان شدند چند روز مهمان بودند خداوندگار اقا صدراعظم چند نفر را که لازم بود
عالیجاه میرزا ابوالحسن خان مشغول شده تمام بار مهماندار فرستادهای روسیه نمود ایشان اینجا خلعت داده
روانه نمودند تبریز ایشان برداشته قبلت عالیجاه میرزا ابوالحسن خان وارد اق اغلان که خاک عثمانی
میباشد تا چند روز روسیه در اینجا توقف نمودند و منتظر آمدن خان بودند بعد از چهار روز
خان وارد اق اغلان شدند دو سه روز در اینجا توقف و از اینجا حرکت نموده عازم گلستان که محل
مصالحه ... عتیلیچی ... خدمت خان ... سردار روسیه هم از تفلیس وارد
گلستان شدند روز قبل از عالیجاه میرزا ابوالحسن خان شده بود تدارک مهمانداری دیده در چهار فرسنگی
اردوی سردار روسی نیک منزل نمودند فرستاده سردار همان شب ... پاره تعارفات بعمل آورده
از اینجا صبح وارد گلستان شدند قبل از ورود چهار ... زده بودند در پیش ... اردوی
روسیه خان در منزل خود ... و پاره ... استقبال فرستاده بودند با ...
مدت پنجاه

مدت پنجاه روز در اینجا توقف شد تا امور مصالحه اتفاق افتاد بعد از گلستان خان ...
مراجعت نمودند روز ... در گنجه خان توقف کردند از گنجه باز وارد گلستان شدند که ...
ایشان بود سه روز ... سردار ... صاحب ... خانه ...
... که ... برقره داق عبور ... از اینجا ... در خدمت خان وارد تبریز خدمت
... رسید از اینجا خلعت ... روانه طهران شدند ... خدمت خان
وارد طهران شدند از ... خان ... روانه طهران ... وارد طهران
گذارش مصالحه ... اتفاق افتاده بود خدمت ... قبله عالم روحنا فداه ...
بحضور طلبیدند آنچه اتفاق افتاده بود ... قبله عالم و عالیجاه عرض شد بعد از سه روز
خان وارد شدند کیفیت ... قبله عالم عرض کردند ... خانم بعد از ... ماه
... از ... ماه از ... گذشت زمستان در طهران توقف نموده
خان از ... تشریف آوردند باز ... خان ... خداوندگار ...
صدراعظم ... قبله عالم و عالیجاه ... که ... از ... خوب ...
وعده ... میرزا ابوالحسن خان از ... سردار روسیه ... قبله عالم عرض کردند قبله عالم

حکم فرمودند که با مراته [illegible] سوار تفلیسی بکنی که رودلیچوف سردار روسیه [illegible] کنند که ایلچی بزرگ

[illegible] چند راس اسب بسیار خوب و چند [illegible] با بعضی اسبهای دیگر سردار گفته

در غره شهر جمادی الثانی از طهران حرکت و در پانزدهم شهر رجب وارد تفلیس شدیم الحمد

و هدایائی که از جانب [illegible] به تسلیم سردار روسیه نمودیم و بعضی نوشته جات از [illegible]

[illegible] در انجا مدتی توقف نمودیم و منتظر [illegible]

که ایلچی وارد [illegible] اولا [illegible] فهمیده بعد از طهران [illegible] در پانزدهم شهر شعبان

ایلچی وارد تفلیس شد [illegible] هر روز [illegible] کار ایلچی [illegible]

ایلچی و سردار تفلیس [illegible] پیترپورغ [illegible]

رسید در بیست ششم شهر شوال ایلچی از تفلیس حرکت روانه پیترپورغ گردید [illegible]

در خدمت ایلچی روانه شدیم ایلچی مدت سه ماه در تفلیس ماند چون امضای عهدنامه از [illegible]

روسیه نرسیده بود سردار تفلیس نگذارد که ایلچی روانه مقصد شود [illegible]

مطالبه میکرد

مطالبه میکرد در ۲ شوال امضای عهدنامه الحمد لله سردار تفلیس بسیار خوشوقت شد ضیافت ها کرد

[illegible] در ماه رمضان قبل از ورود امضای عهدنامه اسب [illegible] ضیافت ها روانه کرد

در بیست ششم شوال ایلچی [illegible] را روانه پیترپورغ گردانیدند کاریها آوردند و همه سوار شده در

خدمت ایلچی بودیم تا وارد پیترپورغ شدیم [illegible] چون امپراطور در پیترپورغ نبود ایلچی در

مسقو توقف نمود مدت چهار ماه در مسقو خدمت ایلچی بودیم بعد از مسقو که شهر بزرگ

روسیه است و قبل از اینکه پیترپورغ را بنا کند [illegible] پای تخت روسیه مسقو بوده است

تعریف ان [illegible] شهر بسیار بزرگیست عمارتهای خوب دارد کارخانهای

خوب دارد [illegible] خانهای خوب دارند که [illegible] عمارت بسیار عالی که [illegible]

اطاق دارد [illegible] خانه [illegible] ایلچی هر روزه میرفتند عمارتها تماشا میکرد [illegible]

میکردند در خانه [illegible] که [illegible] شهر مسقو بسیار خوب [illegible] در ان

چهار ماه [illegible] خانه [illegible] دران رقص میکنند زنان و مردان خانهای

دیگر [illegible] بسیار بزرگ [illegible] زنان [illegible] دخترهای بزرگان و زنان بزرگان

هستند در ان خانه میروند [illegible] دخترهای [illegible] در انجا رقص میکنند [illegible]

[illegible]

میکنم از مسقو حرکت نموده در خدمت ایلچی وارد تالشکه گو شدیم باغ بسیار بزرگیست در بیت
و از آنجا به پتربورغ شدند بسیار مدت ده ۱۰ در باغ شدیم بعد وارد شهر پتربورغ شدیم
مدت ۶۰ در شهر مذکور پتربورغ شهریست که در عالم نیست بسیار خوش و وضع کوچه‌های وسیع
عمارتهای بسیار خوب رودخانه بسیار بزرگی که اسم او نوا میگویند از وسط شهر
عبور میکند سمت شمالی شهر است دریاست سمت جنوبی چهار روز روس [illegible] از ده ورس
[illegible] عمارتهای معظم دارد بعد تعریف او [illegible] فهم نمیشود چون امپراطور در شهر نبود در
دعوای پلنه پارت رفته بود هر سه ده در شهر مذکور ایلچی معظم اله بجهت بعضی مطالب و اخبارات
چند که واجب بود بعضی امنای دولت قاجار [illegible] کردیم [illegible] که روانه طهران
خان و نوشته برو در رای دولت روانه نوشتند که بعضی مطالب داریم مبنی ام که فلان
[illegible] روانه طهران بکند از بیت بودم که گذشت جواب مرخص کردیم رسید در ۲۰
شهر شوال [illegible] کردیم از پتربورغ روانه دار الخلافه طهران شدیم در ۲۵ شهر رمضان
وارد تفلیس شدیم سردار روسیه در تفلیس نبود به اقسقه رفته بود کردیم سه روز
در تفلیس

[illegible]

در تفلیس توقف شد چون از جانب ایلچی معظم اله نوشته جات چند با مخبر باشی
بود که بابت سردار او دیده و روانه طهران شوم رفتم اقسقه سردار او را دیده
تبلیغ رسالت ایلچی آورده بکتب و یکروز در چمن زرکه که محمد اردوی عسکر رو بکه
بود ماندم روز دیگر جواب خود را گرفته از چمن زرکه که بسیار جای با صفائیست روانه
تفلیس شدم آنچه وجهی بود از تفلیس برداشته عازم طهران گردیدم در [illegible]
[illegible] از تفلیس حرکت کردیم [illegible] خوش شد بجهت آن چون
طرف بعضی بسیار زحمت کشیده تا آنکه به ایروان رسیدیم سه روز در ایروان
توقف نمودیم [illegible] الحمد بهتر شد از ایروان عازم تبریز گردید خدمت شاهزاده
ولیعهد رسیدم نوشته سردار روسیه را [illegible] مبارک شاهزاده ولیعهد رسانیدم و
عریضه ایلچی معظم اله را با نوشته جات تمام بنظر [illegible] از تبریز
از خدمت شاهزاده مرخص و به چاپاری عازم دار الخلافه در [illegible] ذی القعده
وارد طهران خدمت خداوندگاری [illegible] اعظم رسیده عرایض که بجهت [illegible]

زبانم عرض نمودم مدت ده روز در طهران توقف بکنان خداوندگار قائم مقام
از تبریز وارد طهران شدند طریق شد که بخاکپای مبارک قبله عالم و عالمیان
عرض کردند که فلان کس باشد مدت پتربورغ بخند قبله عالم روحی فداه کمترین را
چند دفعه در حضور مبارک طلبیدند تحقیقات مملکت روسیه را تحقیق فرمودند
کمترین آنچه دیده و شنیده بودم بعرض خاکپای قبله عالم عرض نمودم بعد از آن قبله عالم
مقرر فرمودند یکدست یراق اسب زمرد با ده هزار تومان نقد و چهارده طاقه
شال رضائی بکمترین از سرکار مبارک گرفته روانه پتربورغ بشوم یراق زمرد از جهت
سرکار امپراطور [illegible] نقد از برای مصارف ایلچی معظم الیه بکنان خداوندگار صدراعظم
و خداوندگار قائم مقام بکمترین فرمودند که قبله عالم حکم فرموده‌اند که باید حاضر یراق و نقد
و شالها تو باشی و تو باید پتربورغ بروی کار و بار خود را دیده و آماده باشی که در این
دو روز قبله عالم ترا در حضور خواهند طلبید و بلفظ مبارک بتو خواهند فرمود
روز دیگر قبله عالم کمترین را بحضور طلبیده بلفظ مبارک فرمودند که باید پتربورغ

بروی ده هزار تومان نقد است و یکدست یراق زمرد و یک بقچه شالهاست که باید
ببری کمترین از اینکه وقت گذشته و فصل زمستان بود بخاکپای مبارک قبله
عالم عرض کردم که قربان خاکپای مبارکت گردم امر امر قبله عالم است لاکن وقت
گذشته است زمستان ممکن نیست که کسی از کوه‌های قفقاز عبور کند بسیار صعوبت
دارد در برف [illegible] قبله عالم فرمودند که [illegible] قوت [illegible] بسلامت میروی از
کمترین دیگر جرأت زیاده از این نکردم که در این فقره دیگر اصرار کنم عرض کردم امر امر
قبله عالم است اگر بمیرم حالا که قبله عالم میفرمایند بروم میروم اگر بمیرم بتصدق فرق
مبارک قبله عالم یکصد تومان نقد و یکدست خلعت بکمترین لطف فرمودند و کمترین را
مرخص فرمودند دوباره باز فرمودند بلفظ مبارک که اگر عرضی یا مطلبی داشته باشی
عرض کن کمترین عرض کردم که مطلبم سلامتی قبله عالم است دیگر مطلبی ندارم فرمودند
مرخصی کمترین سر فرود آورده بیرون آمدم خداوندگار [illegible] خود هم [illegible] بکمترین
لطف فرمودند یکصد تومان و کمترین از طهران روانه نموده [illegible] بتهده

عالیجاه خسروخان والی گیلان که مبلغ ده هزار تومان برات از حاجی آقا رضا گیلانی گرفته
حواله جات رسمی و جای ترخان نماید و دولا زحمت نمود روانه کنید که روانه مقصد گردم
نمودیم در بیست و نهم ذالحجه از طهران روانه گیلان با نوشته جات بسیار در بیست
هفتم ذالحجه وارد رشت خدمت عالیجاه خسروخان رسیده فرمان شاهی ملاحظه نموده دوازده
یوم چون ایام عاشورا گرم بود توقف در رشت برات ده هزار تومان از حاجی آقا رضا
گیلانی گرفته تسلیم نمودیم یک روز بعد از عاشورا از بندر رشت عازم تبریز شدم
خدمت شاهنشاه و ولیعهد السعید کیفیت الحال گذشته بعرض شد شاهنشاه بعد از
دو روز تکریم مرخص فرمودند تصویر مبارک قبله عالم را که قایم مقام از طهران
همراه آورده بود بمن تسلیم نمودند که از بجهت امپراطور ببرم از تبریز دوازدهم
محرم روانه ایروان یک روز هم خدمت سردار حاجی خان وارز آنجا عازم تفلیس از تبریز که
بیرون آمدم در نخجوان یکنفر چاپاری با تعلیقه بخط نواب خداگان میرزا ابوالقاسم در عرض
راه بمن رسید در خصوص نامه وزرا شیر و خورشید که از دولت ایران باید از برای
ولیعهد انگریز

و تصویر شاهنشاه و ولیعهد را [illegible]
[illegible]

ولیعهد انگریز برده بشود قبلی نموده بودند که نفرستیم نامه وزرا همراه تو است باید کیفیت را
بنویسی بمن رسیده در عرض راه در سواری عریضه بخدمت وزیر نوشته عرض کرده بمن رسیده را
خبری از نامه وزرا نمی شد و چاپار را روانه نمودم در بیست و چهارم محرم وارد
تفلیس شدم خدمت سردار رسیده ده روز در تفلیس بخدمت توقف داشت بعد از آن یکنفر آدم از سردار
ایروان آمد تصویر شاهنشاه را آورد بمن تصویر را گرفته در تفلیس توقف داشت آدم سردار بعد از دو سه
روز روانه نمودم دو روز بعد از آن چاپاری از تبریز وارد شد که از خدمت نواب خداگان قایم مقام
نامه های دولت انگریز آورده بود بمن سه چهار روز توقف داشته روانه نمودم چون قایم مقام خود خواسته
نموده بودند که در روز تفلیس عریضه عرض بنویسم که بدانند بر چه رسیده یا خیر رفتن مندان کیفیت را عرض بنویسی کردم
بنا بران عریضه بخدمت قایم مقام نوشتم بسم الله [illegible] از تفلیس عرض کردم در خصوص ده هزار تومان
[illegible] که بر چه داده بودند در عریضه نوشتم که بسیار پیچ بود و در [illegible] ده روز که در تفلیس بودم اکثر روز
برف می بارید از تفلیس در چهارم صفر حرکت نموده عازم پتربورغ شدم همه جا در میان برف و کوهها تا کوه
قفقاز رسیدم وارد کوه قاف [illegible] برف بود که اندازه نداشت [illegible] شده بعد همگی [illegible]
و همگی [illegible] پنج روز در کوه قاف و در [illegible] در آن [illegible] متوجه آن راه است [illegible] ده هزار [illegible]
که [illegible] سیصد نفر [illegible] از روس [illegible] در آن [illegible] جمع کرده [illegible]

(پاک کردند)

بقدر نیم ذرع که پیاده تواند راه برود یعنی در برف فرو نرود بعد از ان از قفقاز در کمتر یک هفته خود را ده
ده نفر ادمی که کرده‌ایم جبهه لا بر روی ان باز کرده نه خود پیاده از قفقاز در لکزیها بهزار مردن نصف شب
بمنزل رسیدیم مگر در میان برف پیاده شب لا دران منزلی نه فقط زیر کرده‌ایم صبح دیگر از انجا روانه قاضی بیک
شدیم که انهم منزلیست قاضی بیک از جانب روس حاکم الکا و ادمی است همان اردسها در ایام ادم بلند [illegible]
[illegible] تا انجا پیاده امدیم از قاضی بیک سوار شده لکزیها دربند که مشهور است و از دربند وارد قصبه قفقاز
که یکی از شهرها و بنای ان شهر را اسکندر کرده است از قفقاز مراتب اطراف دیگر کوه شیب از قفقاز وارد
شهر نزدیک شدیم نزدیکی او یک تیغه بنا کرده است روسها نه ترک از کنار شهر نزدیک عبور میکنند بقدر دو
سه [illegible] شهر قفقاز [illegible] روسها نه بزرگی از کنار شهر عبور میکنند اب ان روسها از
از میانه کوه های قفقاز [illegible] از تفلیس الی قفقاز قبل از اینها [illegible] صعوبت دارد [illegible]
جاییها دارد که سواره نمیتوان عبور نماید حالی همه کوه را بقدریکه عراده برود بریده‌اند بعضی جاها
سوراخ کرده‌اند ~~[illegible]~~ کوه عظیم که ادم حیران میماند قبل از ان سوراخ [illegible] بیرون میرود سواره
چنانچه میرود ادمی در سر اسب دستش بر سقف کوه میرسد [illegible] دالان ساخته‌اند طول
ان سوراخ کوه در چوب واقعست در [illegible] بقدر [illegible] و بعضی درو [illegible] در بند ساخته‌اند
تعمیر کرده‌اند و تمام روسها [illegible] ساخته‌اند و در کنار [illegible] قراول خانه ساخته‌اند که همیشه
[illegible] نفر [illegible]

یعنی ۵ قدم

[illegible]

دویست نفر [illegible] در سر ان [illegible] مستحفظ میباشد و از اطراف ان دره کوه بیست هزار ذرع کوه
[illegible] کوه در کنار رودخانه پیچ پیچ کوه است بقدر پانصد ذرع قلعه قبل از اینها ساخته‌اند که اسم
[illegible] میگویند [illegible] از انجا الی تفلیس [illegible] منزل است [illegible] کوه [illegible]
[illegible] ساخته‌اند [illegible] پول از قصوریکه مذکور میکردند پول خرج ان [illegible] کرده‌اند خیابان ساخته‌اند
[illegible] که شاه عباس در زمان [illegible] ساخت و همه ساله تعمیر ان را [illegible] میکنند [illegible]
ادمی [illegible] در میانه این کوه ها مسکن دارند هر کدام صد نفر [illegible] در
سر راه [illegible] جمع شوند [illegible] از ان دربند عبور نمایند و از انجا تا نزدیک
[illegible] صحرای وسیع از نزدیک [illegible] وارد [illegible] شدیم همه
شب و روز [illegible] وارد [illegible] وارد [illegible]
[illegible] وارد [illegible] وارد [illegible] وارد
[illegible]
[illegible]
میان برف [illegible] شب و روز [illegible] که ادم نمیتوانست [illegible] بیرون بیاورد

پس چهار بالاپوش پوست در بالای یکدیگر پوشیده بودم و در چناق نشسته [illegible] میکردیم ممکن نبود
که آدمی تواند نان بخورد والله که نان یخ کرده بود دندان نمیگرفت و بالاپوشی که پوشیده بودیم یخ کرده
فرشی زیر پا کرده بودیم یخ کرده بود [illegible] آدم عملا درست [illegible] و [illegible] پنجه‌های بالای سر سیاه کرده بود که بعد از
ورود به پطربورغ تا چهار روز [illegible] میگذاردم تا [illegible] پوستی پوستی پای [illegible] حالا هنوز در سر درد
برمیدارد روز چهار ساعت و نیم [illegible] ساعت [illegible] خدا میداند که آدم جرأت نمیکرد
کنار آب برود ممکن نمیشد [illegible] روز [illegible] روز کنار آب ممکن نمیشد [illegible] چنانچه که نشسته
بود در کنار آب آدمی یخ میکرد شدت سرما تا [illegible] بود اما در هر منزل ده نفر از [illegible]
روسیه با دولت [illegible] بود و [illegible] میکردند به این زحمت [illegible] وارد پطربورغ شدیم خدمت ایلچی معظم الیه
رسیدیم برات ده هزار [illegible] تصویر مبارک قبله عالم و تصویر [illegible] نوشته [illegible] خدمت
ایلچی معظم الیه سپرده شب و روز در خدمت ایلچی معظم الیه بسر میبردیم خدمت ایلچی عرض کردیم که حکیم انگریز را
[illegible] هزار [illegible] داده [illegible] خدمت [illegible] کار [illegible] میکند [illegible]
[illegible] دارید [illegible] معروف ندارید [illegible]
رفتی [illegible] هزار [illegible] ایلچی معظم الیه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] پول بحکیم داده اند از حکیم چه کار [illegible] لارد [illegible] که ایلچی بزرگ انگریز [illegible] کاری
نمیآید از حکیم

[illegible]

نمی‌آید از حکیم چه کار [illegible] و [illegible] حکیم [illegible] و [illegible] حکیم [illegible] در اینجا معروفی ندارد [illegible] در
اینجا [illegible] که [illegible] معاودت [illegible] و [illegible] فهمیده خدمت [illegible] عرض کردیم [illegible] حکیم
رازی [illegible] روز میگفت حکیم [illegible] از [illegible] در اینجا [illegible] باشد برود [illegible] هر روز [illegible] میکرد
[illegible] که [illegible] حکیم صاحب [illegible] لارد [illegible] ملاقات میکرد روز [illegible]
[illegible] خدمت ایلچی معظم الیه سلام میکرد و میگفت [illegible] از لارد [illegible] هیچ خبری ندارید
ایلچی معظم الیه میخندید و میگفت صاحب [illegible] انگریزی [illegible] که [illegible] لارد [illegible] احوال
لارد [illegible] صاحب میگفت [illegible] ملاقات نمیدهد و [illegible]
میخندید و میگفت [illegible] چنانچه [illegible] انگریز هیچ [illegible] روسیه
ندارد لارد [illegible] صاحب که ایلچی بزرگ [illegible] امپراطور [illegible] از [illegible]
[illegible] که کار [illegible] در حضور حکیم صاحب خدمت ایلچی معظم الیه عرض کردیم که [illegible]
[illegible] چه خبر دارد و چه میداند که حکیم صاحب [illegible] در ایران
که [illegible] حکیم لارد [illegible] حکیم صاحب [illegible] خندیدند که والله [illegible] و ایلچی معظم الیه [illegible] گفتند
[illegible] ایران [illegible] میدانستند که انگریز [illegible] امپراطور [illegible] دیگر [illegible]
در اینجا هیچ معروفی ندارد [illegible] ده یازده روز بعد از [illegible] در [illegible]

باز خبری میبری چیچی صاحب در جواب خان گفت بعضی چه کارها با تمام نرسیده بروم خان گفتند
صاحب مرا جواب گفتند کاری دیگر نمانده است برو رازی نمیشد لفرکه معلوم شد صاحب کلی در باب دارد
روزی کاغذی از لارد ان بیولی الجی معظم الیه آورده بودند عصر همان روز صاحب را در خدمت خان
بودن کاغذها بدست صاحب دادند که این کاغذها ببر در خانه لارد دکسکر ببر و جواب این را بگو که
نهو بیار صاحب کاغذها گرفته و رفت تا یک ساعت از شب گذشته صاحب نیامد الجی معظم الیه
آدم فرستاد خانه لارد دکسکر برود و ببیند صاحب چرا دیر کرده هرگاه صاحب در آنجا نباشد بمنزل است
در آنجا رفته بگوید برو در خانه اونا اگر آنجا نیست در خانه منزل است برو پیدا کن فرستاده خان رفت
در خانه لارد دکسکر صاحب را در آنجا ندید از آنجا رفته بود که آن منزل دیده بود که صاحب
در پهلوی منزل نشسته بصحبت مشغول است گفته بود صاحب سلام علیکم خان کاغذها برای لارد دکسکر نوشته
بود به منزل عجب جواب کاغذی از بهر خان آوردی حال چهار ساعت است که رفتی در اینجا
صاحب بسیار خجالت کشیده فرستاده مراجعت کرد کیفیت را خدمت خان عرض کرد خان فرمود لا اله الا الله
صاحب را رسالت میکنیم که کار را ناتمام بگذارید برود معلوم شد که کار منزل [illegible]
مسکو شهر بسیار بزرگیست تواتش دوازده ورس است که دو فرسنگ باشد و عرض آن نه ورس است
که یک فرسنگ نیم باشد دور شهر [illegible] ورس است که [illegible] فرسنگ زیاده باشد مذکور میشود که

دوازده

منزل بعضی جنده

و بسیار خندیده بود و گفته بود که پیدا کردن منزلها بسوزد الحق تو در این سکوت هم [illegible] لهذا که جواب کاغذ را از بهر خان ببرم و لیکن هیچ یک منزل [illegible] کاغذ خان از خاطرم محو شده حالا تو از حق بگذر [illegible] از این منزلها گذشته [illegible]

دوازده هزار دروخانه دارد رودخانه بزرگی در وسط شهر مسکو عبور میکند روز مسکو در
در فصل تابستان هجده ساعت است و شب شش ساعت است در فصل زمستان روز شش ساعت
است و شب هجده ساعت در فصل زمستان هوای مسکو گرم تر از پترزبورغ میباشد روزی که
الجی معظم الیه وارد مسکو میشدند مردم بجشن خود تماشا که آمده بودند از اعالی و ادانی البته صد هزار
خلق جمع شده بود در مسکو چندین عمارات است تمام چهار مرتبه هر کدام اسمی دارد از آن جمله
دار الشفائی دارد البته پانصد اطاق بزرگ دارد در هر اطاق پنجاه تخت گذارده اند و در هر
تختی رختخواب انداخته و یکنفر آدمی خدمت کار موکل است و در هر تختی یکنفر بیمار خوابیده است
حکیم های چند از دولت مامور هستند که معالجه میکنند تا روزی که مریض خوب بشود او را با جامه
میبرند و مرخص میکنند مخارج و اوقاف این خانه از دولت داده میشود دیگر خانه
است که دخترهای شش هفت ساله در آنجا درس میخوانند و رقص می آموزند تمام لباس ایشان
و خوراک ایشان از دولت است چهار صد پانصد نفر هم یک قد و یک رنگ هم دخترها
بسیار معقول از خانه بیرون رفتن نمیگذارند تا بیست سال بعد از آن بشوهر
میروند هرکس را که خود قبول کنند دیگر عمارتی است بسیار بزرگ که هر بچه حرام زاده
بهم میرسد در آن عمارت میبرند هرگاه دختری باشد [illegible] اگر از بزرگان است

دو سه روز قبل از انکه بار حمل خود را بگذارد از خانه بدر میرود در همان عمارت در ان
اتاق ها هست تخت گذارده در بالای تخت ها رخت خواب پاک انداخته و در هر تختی یک تشت
بزرگ و یک لگن کوچک در زیر تخت گذارده اند ماماچیها قابله حافظ البسته حاضر زاییدن
موجود چیزها حاضر با نصف دایه شیرده هم در ان خانه هست شخص زائو وارد خانه میشود
دیگر قاعده که کسی از او احوال بپرسد که دختر کیستی یا زن کیستی نباید بپرسد که بعضی
که بعضی را میشناسند تمام قسم از انجیل خورده اند که بروز ندهند ان زن را ما بچه
میزاید انچه ها را میدهند طفل او را دایه شیر میدهد سه چهار روز در ان خانه
میماند خوب که شد میرود با کار خود طفل را رخت میپوشانند و بدست دایه میدهند ان
طفل از ان اطاق دیگر مادر او را دیگر نمیبیند عمارت دیگر هست که همان اطفال را از یک سالگی
تا چهار سالگی پسر را علیحده دختر را علیحده اول درس میدهند دوم رقص میاموزند
سیم همه را در همان عمارت کسب میاموزند گلابتون دوزی نقاشی کفش دوزی کرباس بافی
ساعت سازی از این کارها یاد میدهند رخت خودشان را خود در همان عمارت درست میکنند
بعد از چهارده سالگی پسر را عسکر میکنند دختر را هر کسی خواست شوهر میکنند در ان عمارت

دختر و پسر باید

ولیکن قابله اول ان
که دختر زن نیست

دختر و پسر در تمو کمک کسر نباید بروند با کمک کسر ملاقات نمیکنند دیگر عمارت در فصل زمستان
میسازند در بالای یخ مثل کوه درست پس از سر از زیر و بلند مرتبه بالائی را پوشیده است
اینها پائین میرود درو ارابه کرسیها درست کرده اند زنها و مردها یک زن و یک مرد با هم
مینشینند از بالا سوار میشوند مثل تیر کرسی در بالای یخ میرود سیرگاه است زن و مرد
داخل اند با هم شوخی میکنند در ان وعده ها میگذارند هرچه دولت سپید میکنند ارتفاع
عمارت بقدر شصت زرع میشود در طفل طفل اورده دخترها دیدم که دیوانه شده
و همچنین در شهر پتربورغ هم براین ضابطه است چندین خانه دارد یک خانه علیحده جای
خانه ها در عمارت است که دخترها را در ان درس میدهند و رقص میاموزند مکتب خانها دارد
چندین جا که معلم ها از دولت مواجب میگیرند و اطفال همه جا تا پانزده سالگی درس میدهند
طفل در هفت سالگی رسید او را میبرند در مکتب خانه در ده سالگی ازان بیرون امدن از
مکتب خانه ندارد پدر و مادر او را نمیبینند هر وقت مادر یا پدر خواهند طفل را ببینند با هم
خود ایشان دیدن طفل میروند در ان مکتب خانه هرگاه طفل بزرگان باشد در سالی یک دفعه
در ایام عید بزرگ ایشان که قول یمورته میگویند روز زیست که حضرت مسیح را جان
رفته است یکهفته ان طفل را از مکتب خانه مرخص شده بخانه پدر و مادر میاید بعد از عید

بازمیروند مکتب خانه تا پانزده سالی که خوب درس خوانده بودند از آن مرخص میشوند غایت درس [illegible]

از دعوا و تدبیر و سنجر از چیز و لذت هر جا باید بدانند در همه شهرهای روسیه جاهای

عمارات و جاهای درس ای هست دیگر شهر پتربورغ حقیقت شهر بسیار خوبیست میگویند

که در فرنگستان کمتر هم میرسد مگر شهر پاریز که ملک فرانسه است قدری ازین عریض شده بود که رودخانه

بسیار بزرگی از آن وسط شهر جاریست داخل دریا میشود در بالای رودخانه جسری که بسته اند

به جهتیکه صندوق است مابین هر صندوق بقدر پنج زرع فاصله دارد که کشتی های کوچک

از وسط صندوقها بگذرند کشتی بزرگ در کنار جسر میایستد از آن رودخانه بزرگ نهرها

برداشته اند بهر کوچه جاریست هر نهر کشتی مثل سه [illegible] کشتی در آن نهرها

کار میکنند کشتی کوچک در هر سه کوچه [illegible] نهر کوچک جاریست مثل مادی که در چهار

باغ [illegible] میگویند میدان دیگر بسیار بزرگ در وسط حقیقی شهر گذارده مثل مینار

بسیار بلند زیر آن کلیسیا است در هر کوچه که وارد شهر میشوند آن میدان یا نمت میاید

در تنگه [illegible] ساخته اند خانه امپراطور در کنار همان رودخانه نود اطاق اضافه است

چهار خانه چهار مرتبه است البته بقدر دو سه هزار اطاق دارد بیدق خوبی که علامت قره

فونش دارد در بالای کره در خانه میزند همیشه شب و روز بیدق در آن بالای

عمارت

[illegible]

عمارت هست دو میدان در جنب خانه امپراطور هست یکی در خانه است میدان

بسیار وسیع زیبایی میدان تمام سنگ بسته است دور میدان یکسمت عمارت امپراطور

و یکسمت عمارات مردم است یکسمت هم آب است یکسمت هم بازار است و در پشت خانه

امپراطور هم میدانیست بسیار بزرگ زیبایی میدان خاک است که تمام شب باز بود در

آن میدان همیشه از صبح تا ظهر هر روز مشق میکنند غلامات و سواره و توپ خانه

با جنرالها و خود امپراطور در میدان دره خانه خوبی داشته [illegible] هر روزه با غلامات

مشق میکنند گاهی سواره را با غلامات مشق میدهند گاهی مثل غلامات پیاده مشق

میدهند هر روز مشق غلامات و نظام و مشق توپ و طریقه دعوا است و در

یکطرف خانه و میدان دو باغ است یکی قریب بهزار قدم و عرض پانصد قدم است

تمام درختان را سبز [illegible] در آورده اند و خیابانها در وسط باغها ساخته اند باغ

دیگر که در پهلو عمارت است باول پدر امپراطور است آن قدری کوچکتر است و

باغها هر روزه صبح جارو میکنند و در خیابانهای باغ تخت ها گذارده اند

که زنان و دختران و طفلان در روزها روند در آن باغ همیشه گردش میکنند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی گردش میکنند هر وقت که خسته میشوند در بالای تخت ها نشسته با هم صحبت میدارند بسیار
زنها در ان باغ رفیق از بعضی خویشان چند دیدن میکنند چند عمارت در ان ساخته اند که انها
در اینها نشسته اند بیرون کوب دوقا میفروشند در معنی دکان است اطاقهای چند دارد خوشوت
[illegible] زده اند [illegible] کردنی بود در ان اتاق و قدری از ان دکان دار عرق یا بیره گلاب
میخرد میخورند و باز گشته جای میکنند و میروند از [illegible] کار جمع ان اتاقها عکس ان زنگه ها ساخته
شده است لاکلاق معقول در ان عمارت نمود عمارت قسطنطین در پهلوی عمارت امپراطور است
مجموع ان عمارت از سنگ مرمر ساخته شده است انچه چهار مرتبه است رودخانه نوا در پهلوی
ان عمارت است عمارت امپراطور و عمارت قسطنطین در مرتبه سیم در بالای بام عمارت باغچه
هست بقدر شصت قدم طول و بیست قدم عرض درختهای بسیار بزرگ مثل چنار و
کبوده و سایر گلها در ان باغچه کاشته اند اب ان باغچه از اب برف و باران است در خلاف
باغ بزرگ که زنان گردش میکنند نهر جاریست سمت دیگر ان میدان بزرگ است که هم روز
[illegible] در اینجا مشق توپ [illegible] میکنند در [illegible] باغ عمارت پاول پدر امپراطور
عمارت پاول مثل قلعه ساخته است اطراف او نهر اب مثل خندق جاریست تمام خندق
از بالا تا [illegible] اب از سنگ [illegible] کار کرده اند چهار زرع سنگ در اب است و چهار زرع
از اب بیرون است دور خندق از این مجرها ساخته اند کار گذارده اند دور عمارت

عمارت پاول

در شهر از چهار ده سال [illegible]
[illegible] تقدیم
[illegible] میکنند
[illegible]
زنهای بسیار خوب [illegible]
میکنند [illegible]
[illegible] زن [illegible]
که [illegible] میدانند
دیگر [illegible]

عمارت پاول از ان چهار صد قدم است در مقابل عمارت سنگی گذارده یک [illegible] کوه
صورت پاول را از مفرغ ریخته اند سواره در بالای سنگ ایستاده است [illegible]
[illegible] بلند کرده [illegible] ایستاده است باز جلو عمارت میدان مشق است از خاک که در
فصل بهار [illegible] چون در ان عمارت کمتر تردد میشود [illegible] از ابتدای باغ کوچک
چهار [illegible] اولی باغ است و نهر اب از وسط میرود تا از نهر در رود
[illegible] باغ [illegible] است عمارت پاول [illegible] است از انکه گذشتی در [illegible] کوچه عمارت
[illegible] ساخته اند تا از نهر در اطراف رودخانه بزرگ که نوا
میگویند تماما از سنگ [illegible] ساخته اند و [illegible] سنگها را بهم وصل کرده اند و در
کوچه ها بقدر [illegible] زرع سنگ [illegible] فرش است که خلق پیاده بالا میروند و از
وسط کوچه سواره و کالسکه تردد میکنند نهر [illegible] بسیار تمیز و پاکیزه در وسط
[illegible] بلند [illegible] گذارده اند و پیتر ولیکی را از مفرغ ریخته سواره در بالا
سنگ سوار کرده اند دست [illegible] از زمین بلند است [illegible]
جلو اسب را دارد و دست راست دراز کرده است [illegible] بسیار عظیم در زیر
پای اسب [illegible] و [illegible] از این [illegible] ساخته اند [illegible] تعجب میکنند که

چه کار کرده اند البته رودخانه نوا که از وسط شهر پیتربورغ جاریست چون وی دجله
بغداد است جسری در روی آب ساخته اند طول جسر نهصد و پنجاه قدم است و عرض
جسر ۲۰ قدم است چهار چنگک جسر است هر یکی عرضش ده قدم و مابین کشتیها از یکدیگر
پانزده قدم فاصله دارد جسر بسیار محکم است که گاری های البته بدو از بالای جسر میگذرد
و جسر تکان نمیخورد زنجیرها و طنابها و لنگرها چنان بر هم محکم کرده اند که حیرت میکند کسی که
جسر بغداد را دیده در بالای جسر بغداد هر کسی تردد میکند جسر بسیار تکان میخورد
با وجودیکه نصف عرض رودخانه نوا را دارد هر کسی دیده باشد میداند دیگر در بیست
ورستی شهر باغ قریست که نامش کلاسکو میگویند در باغ نهر جاریست و در وسط
باغ دریاچه ساخته اند بسیار بزرگ ماهی بسیاری در ان دریاچه انداخته قدغن است
که کسی ان ماهی ها را نگیرد از هر قسم عمارت در ان باغ ساخته اند قسم ایران قسم
روم قسم خطائی عمارت بسیار عالی خورشید کلاه که یکتر یمنه باشد در انجا ساخته است حالا
در فصل بهار امپراطور گاهی در ان عمارت بسر میبرد چهار مرتبه البته بالا دارد شصت اتاق
دارد هر اتاق را بقسمی ساخته اند اتاقی دارد که از سند روی ساخته اند که کهربا میگویند
اتاقی دیگر که از چینی بارفتنی ساخته اند اتاقی که از سنگ لاجورد بسیار خوب ساخته اند

البته اتاقها

البته اتاقها دارد که طولش البته نود قدم و عرضش قدم و ارتفاعش قدم است مثل بهشت میماند در فصل
بهار خیابانها دارد از اطراف باغ که دختران و زنان دایم در ان خیابانها گردش میکنند
یعنی گردش میکنند که عقب یکدیگر آدم در میرود بسمت خیابانهای از سنگ فرش است
بسمت نهر بسیار بزرگی جاریست با یک میدان وسیعی است بسمت لالاروک هر قدر آدم بسمت دیگر
در ان باغ لابرنت درست کرده در طرف شمالی شهر باغی است که اورا پیترکوف میگویند مجموعه زیادی
خیابان اوست باغها از زیر زمینهای معقولها کشیده اند و درختهای بزرگ باشاخ و برگ
از مفتول ساخته اند که آدم خوب متوجه نشود نمیفهمد یعنی درخت سبز از همه زاییها و درخت
و شاخ و برگ درختان آب ترشح میکند مثل باران و چند فواره دارد بقدر چنار
اب فواره بلند میجهد و فقط آب دهن فواره بقدر قطر چنار است که آدم عبرت میکند
دریاچه بسیار بزرگی در وسط همان باغ است آدم بچشم نه بیند تعریف نمی توانند بکنند آن را
از ده فرسخی آورده اند بتمومیها که در ان آب کار کرده اند توپ است توپ بزرگ ساخته اند
از آهن و در عوض بتمومیها در زیر زمینها کار کرده اند که بهشت است باغی در کنار شهر پیتربورغ
میباشد بسیار بزرگ عمارتهای بسیار خوب آئینه های بسیار بزرگ در عمارتها نصب است از انجمله
آئینه شش ذرع طول و دو ذرع عرض دیده ام در شبها عروسی دخترهای امپراطور در ان باغ رفتم اتفاقا
در ان باغ است که طولش یکصد و بیست قدم و عرض ان پنجاه قدم همان اتاق با تمام اتاقهای ان

عمارت را چراغان کرده بودند البته دران شب صد هزار شمع کافوری روشن شده بود آتش
بازی کردند که هیچ جای حرف ندارد بانواع مختلف آتش بازیهای رنگ رنگ بقدر
درخت چنار و درخت سرو از آتش درست کرده بودند که میوه تمام با شاخ و برگ
دران شب البته ده پانزده هزار زن و مرد دران خانه بودند البته هزار نفر دختر دیدیم
مثل آفتاب هزار نفر زن دیدیم مثل پری چهره هزار طفل ماه رو دیدیم که آدم دیوانه
میشد امپراطور خیلی و بلو درانی با دختران و زنان خوب رقص میکردند امپراطور دست
بدست یک یک زنان و دختران خوب را میگرفت و دور اطاق میگردیدند الی شش ساعت
طول کشید آتش بازی و مجلس رقص دیگر از عمارت خود امپراطور جلوی در اطاقها که آدم
کردند
وارد در دور اطاقها همه کرسیهای زرین و آینه های پنج زرع شش زرع تمام در کرسیها
زریهای بسیار و فرشهای زری خوب کشیده اند و تصویرهای تمام پادشاهان و فرنگستان
در یکجا کشیده و در دیوار اطاقها نصب کرده که عقل از سر آدم در میرود در هر طبقه تختخانه
عمارت طویله است چه طویله تمام از سنگ زلالی و آخورها تمام سنگ مثل طویله البته به
هر طویله اش حیات سیصد قدم باشد پاک تمیز اسبهای مادیان های خوب تمام
درست لاغر اینطور در ایران هیچ اسبها کمیت زمین خاک نرم مثل توتیا زنهای
شاه

شاه بارگاه خاسته باشند مثل جوش خانمهای سوار اسب در میان طویله اسب لارین
کرده سوار میشوند لاکن زین زنانه در فرنگستان ملاحظه که زنان سوار که میشوند دو
پارا در یکطرف پای برکاب بگذارند رکاب اندک بلندتر از رکاب رکاب راست (چپ)
قاشی زین چپ است سوار میشوند در بالای طویله یکدسته ساز زنها مینشستند و ساز میزنند
اسبان بصدای ساز میدوند و زنان سوار از شب اسب که در بازی ~~بکنند~~ آن طایق
میدوانند   در شهر پترزبورغ یکروز شخص را بگناه جمع شده بودند او را و گناه او را
برو گرفته بودند زنجیری در گردن او بود تماشا میکشیدند و در دالا که میبردند قمچی بسیار
برسر او میزدند تا بدیوان خانه ایلچی نزد بردند شخص که گناه او تمام بود و صاحب گناه او
آوردند از جانب گناه او لا وکیل کردند و گفتگوی بسیاری باهم نمودند آخر الامر
گناه او را بان مرد که گناه ثابت نبود حبس کردند   دیگر روزی از کسی در کشتی نشسته
و در روی آب میرفت گویا که کسی مست بود از کشتی در آب افتاد مردم جمع شدند
و او را از آب در آوردند دفعه اخطار شده مرد که او را گرفت بود او را حبس کرد   ثلاث
که چرا مست بودی و در آب افتادی بلکه مرده بودی مرد که دیگر نتوانست که
نفس بکشد   دیگر در خصوص ثلاث گرفتن از ولایات گاهی ده یک میکنند گاهی

کاهی بیت بیک میکرفته اند هر وقت که دشمن بر ایشان زور آورد پنج بیک میگیرند
از آن جمله شخصی تاتاری موسوم قازان مسلمان را تاتار میگویند تخمینا ثلاث برادر رسیده
بعد از دولت بد مهدویت لک پول ارسی از کرفته در عوض تخمینا ثلاث
مدد خود دولت روسیه در آخر کرده لک است   در سالی بیت کرده لک فی ثلث که بلاد
کرده اند هفتصد هزار ثلاث از خرجی دارد و سیصد هزار هم تازه از مشرق اکبر آباد دولت داده است
بعد از دعوای بنپه بارت کرده است   در سال چهار کرور اخراجات شده است که در همه مملکت روسیه
در جمیع خانها و یتیم خانها و مکتب خانها که اطفال عموم درس میخوانند خرج میکنند
شصت هزار لشکر چریک همیشه لشکر دارد که دایم در شهر پتربورغ میباشند و از آنها را کواردی
میگویند سی و پنج هزار پیاده ثلث و بیست و پنج هزار سواره است تمام عمارت ها ساخته اند که
در آنجا ها ساکن میباشند و اسباب ایشان تویله ها بیت خود شان هر روزه از مشق که بر گشتند
اسبها را در آنجا تویله میدهند مهتر [illegible] متوجه میشوند هر وقت میخواهند زین بدست ایشان
میدهند سواره ایشان را کوراسیر میگویند تمام زنجیر ثلاث میبندند قد خوب امپراطور خود کسی
دایم با آنها مشق میکنند   عوض او را از جو و گندم میگیرند جیره خانه ام است بهر کس زند از [illegible]

انچه کاغذ

[illegible]

کاغذ جهت وقباله از
یکصد تومان هشت دلا بیت
پنج لک پول اسکناس کی

انچه کاغذ جهت نوشتن [illegible] در همه ولایات روسیه از دولت است با مهر بخرند بر همه کاغذ
جهت باقباله ملک نمی نویسند گمرک ولایات و ارسی ری موسوم انفیرلیت پنج هزار میگیرند
از جنس ده یک میگیرند و از گاو و گوسفند هم میگیرند [illegible] همه از دولت است از خانه هم
به تفصیل میگیرند پنج هزار یکصد تومان ده لک تا بیست پنج هزار میگیرند
حالی [illegible] هزار ثلاث ارسی دارد در همه مملکت روسیه و لشکر دولتی از هر طرف زیاده ندارد
و تا حال اتفاق نیفتاده است که صد هزار ثلث زیاده تواند جمع آوری بشود لاکن چون حالا ولایت
لهستان را که گرفته بعد از دعوای بنپه بارت تلف کرده است سیصد هزار ثلاث از دست رفت هفتصد هزار از ارسی است
حالا دولت و بزرگ [illegible] قسطنطین را در این سنه روزی که پاریس را گرفته بودند
در همان روز در پطربورغ بطور آنچه قشون کواردی در آنجا تمام را جمع کرد
و شمرده دیدیم تمام ایلچی های فرنگستان خواسته بود و ایلچی معظم الیه نیز خواسته بود تماشا کنند که من هم
هم بودم در آن روز سی و پنج هزار ثلاث و بیست و پنج هزار سواره از آنجا در هر کوچه با جمع خود
دیدیم که دسته دسته از نظر امپراطور گذشتند چهل عراده توپ سواره و سی عراده
توپ پیاده با سواره نظام از نظر او گذشت با همه این شصت هزار نفر همیشه در
پتربورغ حاضر میباشند تا بر ایشان مملکت [illegible] قشون را به جای دیگر نبرند مگر بار [illegible]

گذاشته که بعینه بارها شروع کرد امپراطور خودش در فرنگستان بودهای شصت هزار قشون را
که همیشه کمک خودش می‌باشند و مستحفظ جان خودش هستند طلبید تمام رفتند بدعوت
پاریس

رودخانه نوا چهل روز بعد از نوروز یخش میشکند در همان روز
توپ‌ها می‌اندازند و بیدق در سر جسر میکشند که مند از قلعه کنار دریا بمبارکبادی آید
نزد امپراطور و کمی بعد از دو سه روز بعد می‌افتد عید قزل یموُرته که عید بزرگ ایشان است
در همان وقت است روزیست که حضرت مسیح بر آسمان رفت است همان روز جام نقره
از خانه امپراطور می‌آورند یکی از ارباب رعوت پر کرده می‌برند امپراطور و امپراطریس و زنش
و خانم‌هایش میخورند   در روز عید قزل یمورته در خدمت ایلچی رفتیم بخانه امپراطور
مبارکباد همه ایلچیان در آن روز حاضر بودند ایلچیان همه در یک اتاق جمع شده ایستاده بودند
امپراطور و زنش و مادرش هر سه دست یکدیگر را گرفته وارد اتاق شدند در آن اتاق
ایستاده‌اند ایلچیان تمام سر فرود آوردند امپراطور هم برهمه تعظیم کرد قبل از آمدن امپراطور
بقدر سی چهل نفر ایشیک آقاسی و پیشخدمت در پیش روی امپراطور وارد اتاق شدند
و رفتند بعد امپراطور آمد وارد اتاق شد بخود بسمت ایلچی ما رفت و امپراطریس نیز
آمد قدری با ما حرف زد مادرش که زن ... رفت خودش نیز آمد قدری حرف
زد بعد از آن زنش نیز آمد او هم قدری با خان حرف زد هر سه از اتاق با همه
ایلچیان

یعنی امپراطور بعد ... زنان ... آمدند ... و دختران [illegible]

ایلچیان تعارف بعمل آورده تا بر لب اتاق رسید تعظیم کرد باز بالاتفاق زنش و مادرش
از اتاق بیرون رفت در عقب امپراطور سی چهل نفر زنان مقبول و دختران
ماه رو آمدند و رفتند ایلچی معظم الیه و ماها سر فرود آورده بجهت تعظیم
دامادهای شاه ... هستند یعنی شاهزاده یکی شاهزاده پرتمبرگ است و یکی شاهزاده
ولی تیمبرگ هر دو ... فرنگستان می‌باشند   در شب عید قزل یمورته
تا صبح نمیخوابند در عشرت مشغولند در شهر بازاری میکنند و کلیسیا میروند و
توپ می‌اندازند تا صبح در کلیسا‌ها ناقوس میزنند در صبح آنروز که عید است
هر کس به هر کس هدیه میگوید خریستوس وسکرس یعنی حضرت مسیح رفت
بر آسمان مژده ایست که بهم میدهند یکدیگر را بقدر کفایت روی همدیگر را می‌بوسند
خواه مرد باشد و خواه زن یک هفته از اول طلوع الی غروب مرد و زن دسته دسته
در شهر گردش میکنند یعنی گردش میکنند در آن یک هفته تمام خلق از ادانی
تمام مست در کوچه‌ها گردش میکنند کسی با کسی کاری ندارد ازین سبب امپراطور
... سیصد نفر سواره جفت در شهر کوچه بکوچه میگردند خلق تمام سرخوش   بیکردند
هستند کسی دعوا کند   امپراطور روزی در میدان دره خانه

خنیده پوشند رخت تالار خواب برادرهای میخائیل و ولیک نیکولای و ولیک خودش
داخل سلدات‌ها ایشان را مشق میدادند مجموع ایلچیان فرنگستان را جمع کرده بود
که ایشان تماشا بکنند برادرهای پادشاه تنها در مشق که کرده بودند امپراطور اختیار
دارد حکم برپا میکند داخل سلدات مشق بکنیم لاکن ایلچیان فرنگستان را چرا رجیع
میکنند ما را تماشا بکنند ازبرای ما عیب نیست مارشان بر امپراطور گفته بود
امپراطور در جواب گفته بود که من عمدا ایلچیها را طلبیدم که تماشا بکنند بدانند
که شاهها بیکاره نیستند من خودم که امپراطور هستم با سلدات همیشه مشق
میکنم این حسن شاهی است عیب نیست شاهها بدانند

امپراطور همه روزه گردش میکند گاهی پیاده گاهی سواره گاهی با زنش گاهی با دخترش
گاهی تنها خودش در کنار رودخانه تنها گاهی شهر میگردد زنهایم همه روزه
گردش میکنند امپراطور که رسید بزنها زن بزرگان اگر باشند یا دختر بزرگان
باشند یا دختر مقبول باشند زنها تعظیم میکنند امپراطور هم بر ایشان تعظیم میکنند
تعارف ایشان اینست با ایشان قدری صحبت میدارد و میگذرد اگر پیاده
باشد

باشد واگر سواره باشد زنها تعظیم میکنند امپراطور دست بلند میکند میگذرد
در سواره نمی‌ایستد اگر پیاده باشد درشکه یا کالسکه روانه از عقب بودی
میرود گاهی یک اسبه گاهی دو اسبه گاهی چهار اسبه گاهی شش اسبه می‌بندند
در زمستان یا تابستان همه روزه دو سه ساعت صحرا میرود یا پیاده یا سواره
زنش و مادرش سوار کالسکه شش اسبه یا چهار اسبه میشوند در شهر میگردند جلو
نفر نوکر قرمزپوش سواره اسب جملا گرد ایشان صحرا میروند

در ولایات روسیه زن و مرد بالاتفاق کشف العوره بحمام میروند جنابهای که
نیست سهل ندارد خانواده رعیت دارند زن خود را بحریف میدهند اختیار بدست زن است
هرگاه زن مرد دیگر را بخواهد ممکن نیست که شوهر او بتواند او را منع کرد لاکن
زن خود را بمرد دیگر بدهد بسیار زنها هستند که شوهر دارند و چندین آشنا دارند
که هر وقت خواسته باشند دوستان خود را می‌توانند دید شوهر ایشان میداند روی
خود نمی‌آورد همچنانکه یکی از ارامنه زنش داشت مرد فقیری بود زنش با شوهر خود دعوا
کرد رفت بخانه یالوالویچ که در معنی وزیر لشکر دارد تفلیس ایجه مرد که فقیر

[illegible]

سعی کرد که زن خود را از بالو ایوانخ بگیرد ممکن نشد بالو ایوانخ زنکه را طرف
نحصه بالفعل در خانه بال ایوانخ می باشد   در پتربورغ در خانه پیله
بزرگ است اینجه زن فاحشه هست در ان خانه ها می باشند آدم معقول در ان
خانه ها نمی رود مگر رعیت یا ثلات رعیت را موژوک میگویند قمار ثلات
چینی است هر گاه ثلات بخواهد فاحشه ها برود هر کدام را خواسته باشد باید یک
عباسی پول بدهد و با او جماع کنند نه ثلات را قدرت ان است که کمتر از
عباسی بدهد و نه فاحشه را جرئت ان است که زیاده از عباسی از ثلات خواهش
کنند را موژوکها اینجه بدهند زیاده یکم قراری ندارد دخترهای این کاره همه
[illegible] در نخود کس باشد البسه مخصوص [illegible] تا شوهر نکرده است او را دختر میگویند
دختر باکره را هیچ اعتقاد ندارند   هر کسی در مملکت روسیه پول داشته
که خود نتواند کار کرد به دولت قرض میدهند و در ماهی قاآن بیست و [illegible] دینار نفع میکنند
هر کسی خواسته باشد از دولت پول قرض بکند باید در ماه قاآن شصت دینار
نفع به دولت بدهد و باید چیزی گرو بدهد و پول بگیرد هر گاه گرو
نداشته

[illegible]

نداشته باشد هیچ کس به او نمیدهند   زنان و دختران در آفتاب یا در وقت
بارش را که میروند چتری بدست خود بالای سر نگاه میدارند که حرارت آفتاب
یا ترشح باران بر ایشان زحمت نرساند در بارش مردها نیز چتر در بالای سر نگاه
میدارند زنان از زور آفتاب و گرمی بسیار خود را حفاظت میکنند از انکه چهره ایشان لطیف
رود نسلروف [illegible] خود نوشته بود هر گاه [illegible] از ولایات پس نمیدهد دولت
ایران برای مصالحه راضی نخواهد شد   امپراطور گفته است در ان سال که [illegible]
مسکو [illegible] شاهزاده ولیعهد رود نسلروف را گول زد [illegible] فرستاد نزد او [illegible]
[illegible] با تو مصالحه میکنم او هم [illegible] شاهزاده [illegible] شاهزاده از [illegible]
میرزا ابوالحسن خان فرستاد از طرف [illegible] دیگر [illegible] فرستاد از طرف دیگر
[illegible] فرستاد که هیچ [illegible] کنند از انکه [illegible]
[illegible] شد وکیل روسی جنرال رشید خان با قلیل جمعیت شاهزاده را برهم زد
و [illegible] عظیم از ایشان گرفت   در میان روسیه شهرت دارد که یرمولف
[illegible] روسی ایران می آید که پادشاه [illegible] نمیگذارند و [illegible] که [illegible]

بهندوستان روانه میکنند و میگویند هرگاه شاه ولایت روسیه میخواهد باید دست از
ولایت های انگریز بردارد همان اراده که قبل ازاین چند بار ظاهر داشت همین اراده
را حالا روسیه دارند گفتند هرگاه شاه از ما امداد خواسته باشد میدهیم و دیگر میگویند
هرگاه دولت ایران با دولت روسیه دوستی بکنند انگریزان [illegible] لازم ندارد که تواند با ایران
کاوش کنند چونکه میدانند دولت روسیه با ایران یکی شده است اعیانی که خواسته باشند
بجای دوستی با دولت ایران بگذارند هر قدر قلات و توپ از جانب هند به دره
سر ایران اعانت بدولت ایران میکنیم ده هزار قلات با بیست هزار سرباز ایران
باید [illegible] در هندر [illegible] همانند انگریز دیگران حد لازم ندارد که
تواند گشتن بسمت هندر روانه کنند همینی که بدانند قلات روسیه در این سمت
[illegible] این اراده لازم نمیکنند بعد ازان [illegible] لازم [illegible] که [illegible] ده هزار [illegible] قلات
[illegible] از خاک ایران بیرون کنیم بقدریکه زرور باشد بهر ترتیب که ایلچی [illegible] مولف
قرارداد میکنند [illegible] راضی هستیم بسمت هند که قلات [illegible] رفته شاه ایران هم قشون
بیست هزار [illegible] هرقدر که راضی باشند [illegible] بدهد باتفاق [illegible] هندوستان را از انگریز خواهیم
گرفت

ایران

گرفت با دولت [illegible] حالا [illegible] ولایت [illegible] بدهم [illegible] از
دولت ایران بعضی [illegible] بعد از [illegible] ایلچی بدولت ایران رفت و دولت ایران
دولت روس هر دو یکی شده و از یکدیگر راضی شدند ولایت [illegible] آن وقت پس میدهیم
حالا هرگاه ولایت میدادیم در میان دولت های فرنگستان بدنام میشدیم [illegible]
میکنند که دولت روسیه گداست [illegible] که [illegible] آورده [illegible] پول گرفت
و [illegible] فروخت روغن زوف زن ندارد مذکور [illegible] در میان [illegible] که
[illegible] رقیب [illegible] امپراطور گفته بود [illegible] هنوز [illegible] معقول نظام نیامده است که اولا چند سال
یعنی وزیر اعظم لاکن [illegible] که از چه زیردستان روغن زوف [illegible] در سن
زیاده از سی و پنج سال ندارد امپراطور بسیار اولا حرمت میدارد روغن زوف در سن [illegible] سال
دارد روزی ایلچی معظم اله بدیدن او رفت مذکور [illegible] ضعف طالع [illegible] از ضعف
طالع دولت ایران باید [illegible] ایلچی ایران [illegible] از کار دست کشیده [illegible] دولت ایران را
بسیار [illegible] و [illegible] دولت ایران با دولت روسیه یکی باشد چون میدانم [illegible] دولت
ایران قدیم [illegible] عهدنامه و [illegible] قرار دارم
همیشه [illegible] امپراطور میگفتم که با دولت ایران [illegible] برد [illegible] پادشاه

ایران را پادشاه و لیکن بنویسی قبل از مصالحه صاحب اختیار می نوشته مردم روسیه خبر از
دولت ایران ندارند همچنین هر وقت توپ‌ها (?) میکشند یعنی از اینها از دربند و بادکوبه
ایلچی دولت نفهمیده‌اند خان دربند و بادکوبه از زود نوکرهای پادشاه و لیکن ایران هستند (?)
نمیکنند و تعریف نواب ولیعهد را بسیار شنیده‌ایم پادشاه و لیکن ایران بسیار خوب کرد که
نواب اشرف والا را در عهد خود ولیعهد نموده شنیده‌ام که والده نواب ولیعهد را از قاجار (?)
است از طرف مادر هم بسیار نجیب است دارد هم بسیار او را محبت میدارم تعریف محمدعلی میرزا
را نیز شنیده‌ام میگویند بسیار رشید است این هم بسیار خوب است که تابع شاهزاده ولیعهد است
و با او بی الفتی نمیکنند بسیار خوب است که همه شاهزاده‌ها اطاعت ولیعهد را بکنند پادشاه
و لیکن ایران این کار را خوب ترتیب کرده است پدیم (?) خودم هر کاه من در کار انجام هرگز راضی
نمیشدم که ایلچی ایرانی را مایوس روانه کنند و مطلب پادشاه و لیکن ایران را حاصل نشود (?)
هر چند کسی نمیتوانست مرا عزل کند من دیدم جانب بازار (?) است خودم وزارت را استعفا
کردم و خانه نشینی اختیار نمودم چون میدانم که کار اینها عاقبت ندارد از خانه خود
معلوم (?) بیرون بارها دیگر شنیده‌ایم که صدر اعظم میرزا شفیع بسیار وزیر عاقل است و بسیار دولت

خواه پادشاه

خواه پادشاه خود است که دولت صاحب عقل و تدبیر و دانا بسیار آدم میخواهد که در چهل سال
در ایران وزارت بکند اینها در فرنگستان هم بسیار مشکل است چند نوشته‌های او را که برده (?)
سردار تفلیس نوشته بود من دیدم از نوشته‌های او بر من معلوم شد که بسیار مرد خیرخواه و عاقل
و کاردان و دانشمند است وزیر دانشمند مثل کیمیا است همیشه از برای پادشاهان ملوک (?)
نمیشود اینها هم از طالع پادشاه و لیکن ایران است که چنین وزیری دارد البته قدر او را
میدانند شنیدم که حقوق (?) سالها خدمت دارد و تا حال خود را از خدمات پادشاه و لیکن خود معاف
نمیدارد شنیده‌ام که شاهزاده ولیعهد هم وزیری دارد میرزا بزرگ میگویند او نیز هم
بسیار مرد عاقل و دانا است از برای شاهزاده ولیعهد بسیار دلسوز است ولیعهد را او تربیت (?)
شاهزاده را بسیار او را محبت میدارد میرزا شفیع هم بسیار او را شنیده‌ام محبت میدارد
ده روز بعد از عید غزل (?) به صورت این فقره در رمضان (?) روز ... این گفتگوها شد ۲۰ جمادی الاولی (?)
امپراطور ... در خصوص ولایات گوش کرده معلوم خود فرقه شده بود همه
هیچکس از همه تقصیر در دادن ولایات راضی نبودند و همه جنرال قشون‌ها در دادن
ولایات ابا و امتناع داشتند امپراطور گفته بود ولایتی که نفع ایشان (?) خواسته باشد برود
باید توپ همراه ببرد و هیچ نفع ندارد مگر ضرر از برای من چه مصرف دارد هر کاه من

در جای پدرش پاول بود، هرگز از قفقاز و آن طرف نمی‌توانیم جای فکر کنید هرگاه از برای
من بدنامی ندارد ولایات توپسی بدهیم هر قدر پول خاسته باشیم بدهیم، ولیکن ایران
بما میدهد حالا از بابت پول مطالبه بسیم جنرالهای قشون گفته بودند چند سال است
زحمت کشیده پول بسیاری خرج کرده ولایتی تصرف نموده و مردم همین ولایات هر روز
کاغذ می‌نویسند که بدولت تو پناه آورده‌ایم هرگاه پادشاه ویزپس بدهی در همه
دولت‌های فرنگستان بدنام خواهی شد دیگر اینکه دولت ایران توانایی ندارد شاه جنت
مکان سه چهار کرور درانست باهمدیگر نتوانستند بکنند ازانجمله مرتضی قلی خان برادر در عهد او
یکی ترین بنا، بدولت روسیه آورده الحال پیش ماست، ولیکن ایران شصت پسر دارد
ممکن نیست که بعد از پدرشان اینها باهم رفتار بکنند هر یکی خواهند اختیار
در آن وقت میشود که دو نفر از آنها پناه بدولت روسیه بیاورند هرگاه
تو که امپراطوری هستی در آن ولایات بتو وسعت میدهد هرگاه تو نباشی
برادرهایت نتوانستند دولت روسیه همیشه برقرار است دولت ایران قراری ندارد
آنوقت سرکار خواهد داشت همین حرف با دولت ایران مصالحه کرده خوب است

الحق

الحق که مامور به ایران شده است جنرال یرمولف است سررشته از مهندسی و توپچی و از قشون
کرده‌اند شاید دارد در دایره که سرحد روم است همیشه سردار بوده است حالا در روسیه
میگویند جنرال از اینها بهتر در میان روسیه نیست با پلنه پارطه دعواها کرده است
پلنه پارطه که به مسکو در عوض آلا جنرالی از قراولها هم خود سردار کرده و
پترپورغ فرستاد قیصر چنین کرده بود که روزی که من وارد مسکو میشوم تو
باید وارد پترپورغ شوی همان قراولها فرانسه را ایلغار شکست داده‌اند باید در دعوا
های فرانسه به پلنه پارطه وقتی که با دولت روسیه مصالحه کرده بود چون دعوای یرمولف
را بچشم خود دیده بود از او خوشش آمده است و از روی اخلاص خود داده است در
میان روسیه در راستی مشهور است لاکن زبان خوب میشناید لاابد [illegible]
که [illegible] ندارد سن او چهل و پنج سال است امید دارد هم بسیار [illegible] میدارد
در ایام [illegible]، جنت مکان حملاها غزل [illegible] بمقان [illegible] در آن وقت
وجود [illegible] جنرال [illegible] است سردار است که در تفلیس باید بماند چندین جنرال
و [illegible] و [illegible] نفر [illegible] زنده [illegible] خواهد [illegible] در خصوص

چلمه کشیدن و بحضور شاه رفتن گفتگو بسیار شده بود از بی چلمه کشیدن تمنی میکرد قاعده
عالیست هرگاه چلمه را کشیدی از تلاوت و تزاحم در رفته ابراهیم خان گفته مجموع ایلچیان
فرانسه و انگلیس چلمه کشیده و بحضور رفته اند تو هم باید بکشی

بعد از رخصت ایلچی معظم الیه کولوف نشد بود یرمولف را حسب الحکم امپراطور آورد که با ایلچی ملاقات
بدهد گفتگو که اول کولوف کرد این بود جنرال یرمولف ایلچی ایرانست از جانب امپراطور نزد
پادشاه و ولیعهد ایران میرود محرم و خیرخواه امپراطور است امپراطور بسیار او را محبت میدارد و
عاقلست و به طبیعت امپراطور میفهمد چون پادشاه و ولیعهد ایران را بسیار محبت میدارم جنرال
یرمولف را بنزد او فرستادم که بخدمت پادشاه و ولیعهد ایران برسد و قرار بدهد آنچه لازمه
جانب من مامور است بعد از آن هرگاه ... عرض نماید تا حکم از جانب من برسد ... من کولوف ...
هستم امید دارم بعد از آنکه جنرال یرمولف خدمت پادشاه و ولیعهد ایران برسد قراری داده
بکنند که دوستی و برادری در میانه ایلخ و پادشاه و ولیعهد امپراطور و پادشاه و ولیعهد ایران
مستحکم بماند
در روز رخصت خان برامپراطور عرض کرده من از مهمانداری
و مهمان نوازی امپراطور بسیار رضامند هستم امید دارم که امپراطور مرا فراموش نکنند

حالا هم

[illegible]

حالا که این رخصت تو و این دوستی در میانه تو و ایلخ همیشه برقرار باشد امپراطور به ایلچی معظم الیه
گفت به پادشاه و ولیعهد ایران بگو که دوستی من از برادری تو بهتر از دوستی دیگرانست من
با تو همسایه ام دیگران از تو دوراند دیگران راز من نیستند که من و تو با هم محبت باشیم
صلاح رعیتها نیست حالا هم از دوستی ما هیچ خوف و وحشت نشود با فتحعلی عباس میرزا بگو
من نیک رفتم دیگران تو را تنها ببینند دوستی من از برادری تو بیش است ... دارد تو در دل
نیست باشی
مذکور میشد که قسطنطین همیشه به امپراطور میگفت که ولایات
ایران را چه کنیم ولایت ... است بغیر از زور نفعی ندارد جمعی از بزرگان روسیه
هم با او متفق بودند امپراطور در جواب قسطنطین گفته بود یرمولف را میفرستم که آن
ولایات را ببیند که از برای من منافعی دارد یا نه بجهت آنکه بر من هیچ معلوم نیست هر کس بمن
یک چیزی میگوید هرگاه حالا ... بعد هم ایلچی ... در دولت ... غرضی ندارد بهتر است که
یرمولف قراری بدهد بعد از بازدید ولایات بمن عرض میکند آنوقت من حکم خواهم کرد
خلیفه ... خلیفه اوچ کلیسا ... ارامنه ایروان و تفلیس عریضه
بر امپراطور و قسطنطین نوشته اند که حالا بدولت قزلباش ... زن و بچه ما را رسید
خواهند فروخت هرگاه بعد از این تو ... خواهند کرد ما قزلباش ... سود عریضه ها کولوف

نیز نشان روس برداشته و عریضه را بریر مولف دارند که در این آنها را ببینند
عریضه مصطفی خان شیروانی هم در میان آید که غزلیاتی را [illegible] هیچ جنرال
مقدور است ارمنی از اقارب ملک جمشید قره باغی در دولت روسیه جنرال شده
او نیز با اتفاق بریر مولف مامور قره باغ است مذکور شد که از برای این میرود ارامنه
قره باغ را تحریک کنند که روی عهدی قلی خان بایستند از دولت شکایت بریر مولف
بکنند بریر مولف به این بهانه او را از قره باغ عزل کند با کوچ پتربورغ بفرستند
از دست اسمعیل بیک ولد جعفر قلی خان بسیار عرض کرده اند حالا هم شده که بریر مولف
که آنها را نیز از شکی عزل کنند و با کوچ روانه پطربورغ یا از ولایات روسیه
بفرستند مزینه نگاه هست که پسرهای مصطفی خان طالش را هم نگذارند در طالش
پراکنده کنند

در ۱۲ شهر جمادی الاولی تصویرهای مبارک
[illegible] با تصویر نواب اشرف والا ولیعهد با نقش [illegible] یک دسته یراق زمرد در خدمت
الحضرت معظم له برداشته بحضور امپراطور بردیم قبل از رفتن بحضور یکروز تصویرها
را بردند در اتاق خود امپراطور کرسی زرین گذارده بودند و [illegible] زری [illegible]

در بالای

[illegible] جنرال [illegible] قره باغ [illegible]

سنه

در بالای کرسی ها انداخته تصویرهای مبارک را در بالای کرسیها زرین نگار گذارده بودند
[illegible] تمام زنجیرهای طلا بود در پهلوی اتاق امپراطور اتاق دیگر بود خانم نشسته و کنیزی
هم در خدمت بودند که این یک اتاق بزرگ است و گفت امپراطور [illegible] طلبیده یک مجموعه نقره از
سرکار آوردند یراق زمرد را در میان مجموعه گذاردند بدست دیبلچ دادند خانم در
پیش و کنیزی در عقب خانم وارد همان اتاق امپراطور شدیم که تصویرها را گذارده بودند
در آن اتاق کلاف نسلرود بود در پهلوی آن اتاق که در پیش در توی همان باز میشد
اتاق دیگر بود امپراطور خانم در آن اتاق طلبید خانم رفت کلاف نسلرود در آنجا
ماند کنیزی هم در عقب کلاف ایستاده مجموعه هم در دست دیبلچ ایستاده [illegible] بقدر یک ساعت
امپراطور و خانم با هم حرف زدند خانم عرض کرده بود که من با امیدی در [illegible] توانم
از جرائم های امپراطور بسیار [illegible] که [illegible] در [illegible] روانه کنند
امپراطور دست خانم را گرفته گفت من [illegible] با [illegible] ولیک ایران دوستی بکنم
[illegible] تو روانه میکنم بیاید در این قرار ولایت را بدهد
[illegible] ولایت را پس بدهم در کار فرنگستان بدنامی میشوم من هرگز [illegible] کار
[illegible] خانم گفت که ولایت را امپراطور فروخت اول باید [illegible]
[illegible] که بر تو پناه آورده بودند

بیایم به بینند که پارس ولیک ایران کی رسمی همه مردم ان ولایت را راضی کنند
که مردم نگویند با برامپراطور پناه اورده بودیم امپراطور ما را نشنود لعنت
انگاه دارد قسم یاد نمود بحق ذاتی خودم قسم که تا زنده ام اول سبقت دعوا با دولت
ایران نمی نمایم ~~کنم~~ بکرد وتربیت دوستی با پارس وولیک ایران دارم الحمد بعد از
انکه باز دید ولایت ها را الان عرض میکنند انوقت هر جا که صلاح دولتی باشد
پس میدهیم هر گاه چشم بجانب کس [illegible] ولایات روس ولیکن نمیدهم فاعرض
کرد کا[illegible] سرداریهای کرجه راضی نشوند بجهت نفع خودشان نمیگذارند
الحمد ولایات را پس بدهد امپراطور گفت حالا که بنای دوستی در میان ما
هست دفعه این پارسی بوقوع تحقیقات را بخرج اعلام کنید [illegible] چند نفر
امده وشد کرد دست بیا بار رسیده است جواب را لاپوشیده وروانه خانه کرد
ولکوف و [illegible] جنرال دیگر ایستاده بودیم امپراطور در را باز کرد وارد همان
اتاق که ایستاده بودیم شد مجموعه در دست براق زرد در میان مجموعه جاهم زر عقب
امپراطور [illegible] ۲ چشمش بر مجموعه افتاد نگاه کرد رفت در تخته تصویرها ایستاد

ارزقان

ارزقان پرسید این تصویرها را که اورده است وجامه براق زرد کیست خان
عرض کرد همین شخص که در خدمت امپراطور ایستاده است اورده است امپراطور
روی خود را بطرف تصویرها کرد یک تواضع تمام نمود تصویرها سر فرود اورده
قدری رضامندی کرد در برابر تصویر مبارک شاه ایستاده عینک بچشم خود گذارد اول تصویر
نشسته را خوب بدقت نگاه کرد دوم در برابر تصویر ایستاده او را هم خوب بدقت نگاه کرد بعد از نگاه
فرموده که خیلی راضی شدم پادشاه ولیک ایران صورت خود را بلا[illegible] فرستاده است ارزقان پرسیده که
این دو صورت کدام بیشتر شباهت دارد فاعرض کرد که صورت نشسته بسیار شباهت دارد
بعد از ان باز روی خود را بطرف تصویر نمود وباز تواضع ورضامندی تمام کرد تصویرها باز
دوباره سر فرود اورده ارزقان پرسید که عباس میرزا کدام است فاتصویر نواب الرف وللا را
نشان داد که در تخته تصویر نواب الرف وللا ایستاده خوب بدقت نگاه کرد تراع توپ خانه
وثلاث عسکر را خوب ملاحظه کرد بعد از ان ارزقان پرسید که این تراع در ایران که بنا گذارد
خان عرض کرد انگریز باز پرسید حالا چه قدر ثلاث تراع در ایران هست فاعرض کرد
وقت من بودم [illegible] و[illegible] عباس میرزا دارد و[illegible] هزار [illegible] دارد

ولکف بسیار [illegible] در اطاق
ورسالا زحمت کشیده
بار کرام خوب اورده
تصویرها مبارک شاه
که عیب نکرده
بسیار نگاه کرد
تا وعرف تصویر
ططور خوب اورده
دن [illegible] باز
[illegible]

بالکمیدی ورضا

[illegible]

همیشه بیایم [illegible]
خبر بیاورد

[illegible] ایستاده بودیم

ساخته‌اند خوانین نیز بیست هزار دارد در هر خانه که صاحب ولایت هستند همه دارند
و روز بروز هم زیاد میکنند امپراطور فرمود که بمن عرض کرده‌اند شما میرزا قدری بلند حرف
عرض کرده است گفتم الحمدلله که ایران آمده بمن خاصه نوشتن سخن تمام شد همه ایستاده
بودیم که امپراطور توزیع کرد و از اتاق رفت بر اتاق دیگر کلاف ... و
کرد پیان ... رفت بمجموعه ... جناب را که ایستاده بود گرفت و از عقب
امپراطور بیرون ... با ... خان از اتاق بیرون آمدیم

لارد کسلر مذکور میشود که سردار الش انگریز که ایران آمده باره باز و عهدنامه بسته بود ... رازی شده بایست
بگویند که عهدنامه با سر گور اوزلی که ایلچی بزرگ انگریز ... ولایات ایران پس نه‌دهد دولت انگریز
باید سالی دویست هزار تومان به دولت ایران بدهند و ولایات از قراری که در عهدنامه سر گور اوزلی نوشته
استرداد ... از جانب روسیه ... به دولت ایران بسیار ... در میان دولت انگریز و ایران هم
برقرار است در عهدنامه سر گور اوزلی چنین شرط شده بود که هرگاه دولت روسیه ولایات را پس نه‌دهند
و اول از سه ... بعد عهد بکنند باز برگردن دولت انگریز بود که دویست هزار تومان بایست سالی بدهد
چون دولت انگریز شنیده بود که سر گور اوزلی چنین عهدنامه با دولت ایران بسته است از آن جهت سردار الش را فرستاده
که عهدنامه را ... بیندد بایست امضای دولت ایران قبول نکنند حالا قبول کردند و با سردار الش عهدنامه
نامه بستند عهدنامه سر گور اوزلی باطل است همچنین که دولت انگریز گفتند سر گور اوزلی گول خورده است که نام شرط

لابای دولت

را با دولت ایران کرده بود و قبول نکردند بنابر آن دولت ایران ادعا میکند دولت انگریز نیز دارند در دوستی
توقع دارد که انگریز یاد ... بکنند هرگاه دوباره عهدنامه بسته نشد بجز دولت انگریز و درجه که بایست اگر بر
بدول و اگر بزور ولایات بخواهند تصرف بکنند ولایات از روس پس بگیرد دویست هزار تومان بدهد اگر غیر از این
میکرد در همه دولت‌ها دشمن بجز انگریز از قدیم که دارند خود فکر کردند ممکن است که حالت ولایات را پس
بدهند دیگر دولت دویست هزار تومان بگردن ما نباشد ... به این جهت ... سردار الش ایران فرستادند
لارد کسلر مذکور میشود که حالا هم ... از دولت روسیه احتیاط میکنند حالا باید
ایران
دولت اطاعت روسیه را بکنند بجهتی لفظ چون که خاک روسیه با خاک ایران متصل است ما که انگریز هستیم بجهه
از عهده روسیه بر نمی‌آئیم جهت اینکه کشتی انگریز بپتربورغ نمی‌تواند آید و در خشکی چاره روس را نمی‌توانیم
اگر چه پتربورغ در کنار دریا است لا در کنار دریای ... است که بجهتی ... نود ... در دهن
بغازی از سه قلعه ساخته‌اند و توپ و تفنگ بسیاری در آن قلعه‌ها گذاشته‌اند بدون
اذن روسیه کشتی داخل بغاز نمیشود تا از بغاز عبور بکنند نمیتوانند بپتربورغ بیایند در این
صورت که لارد صاحب ... تعجب از روسیه میکند و ... میگوید دولت ایران باید
اطاعت دولت روس را بکنند چگونه ... دولت ایلچی انگریز که لارد صاحب باشد کار از
برای دولت ایران بکنند ... متذکر خدمت ... میکنند و تعجب ...
سر گور اوزلی
میکند ایلچی ... لارد بایبول که ... ایلچی ... در پتربورغ حالا هست است که

رفته است از پطربورغ انگلستان در این مدت هاست هنوز وزیر دولت انگریز را ملاقات نکرده اند

سر گور اوزلی را بجلی لقب حسب میکنند میگویند که بجهت ریگنرز اسم او را ایلچی گذارده اند

و بایران فرستادند لارد بالپول هر جا نشسته بقدر ده نفر لقب سر گور اوزلی از دست او نشسته در ایلچی

گری هم گویند سر گور اوزلی بوجه که لارد بالپول پیش پای شاه نداشت جاهد والله که

سیقه قسمت صحیح ماست چون دستش بود و در کوچه های پطربورغ تنها میگردید یک نوکر

نداشت یکی نه در پطربورغ کرایه کرده بود در میان بازار والله لقب بجانشی میرفت

دلش هیچ نخورد کرم گفته اورنج آن اسامی ایران را دیده بودم سر گور اوزلی حیران منم

که ایران چه طور جا نیست مرد که بابی با حقیر عزیزه مکه در ایران چه اسمی از بزرگان این جمیع

بود نه زنتج میکنند اول صدر اعظم بدید نفیس پایه او نسکه که بود که اول نظام

ایران

الدوله او بود دید کنند صدر اعظم که جای دیگر دارد در اینها سفید تر است دولت انگلیس

میدانند که ایلچی در ایران هیچ ایلچی بگوید در دولت بخوبی حرف او را پیش میزنند ایلچه

سر گور اوزلی در ایران گفته بود و تعهد نموده بود و حجت سپرده بود دولت انگریز نکرده قبول

نکردند گفته اند سر گور اوزلی گوه خورده است و از عزل او ندانست که توانند بروز زرای

انگریز

انگریز حرف بزند که تو با ما ایلچی کرده آید دیگر حقی بر ما نمیرسد اگر حالت حرف پوچ است

دولت پوچ میگوید این را هم نتوانست بگوید همچنانکه صدر خوبی میرزا ابوالحسن خان

گفت من از زبان خاطر دولت ایران یکسال در پطربورغ خود دیدم که تو سابقاً کار تو را دیدم

بلیغ و بیروح تا کی وارد پطربورغ شد سر گور اوزلی انداخت رفت راهی فرنگستان تا قاعده ای از

گرفتند هر کار بلا بمقتضی وقت میکنند دیگر اینها همه تقات است

بعد از آنکه جواب مطالب حاجی از ابراهیم رسیده و خان مأیوس شد لارد کسکرت ایلچی انگریز ملفوفه حجت

روسیه نوشت بیضم مضمون چون دولت انگریز باعث این مصالحه شده و سر گور اوزلی که از جانب

دولت انگریز در ایران ایلچی بود با دولت ایران عهدنامه بسته بود که با دولت ایران و ولایت او

از روسیه گرفته دولت انگریز بر سر ولایت غزارات را خود بدولت ایران رد نماید دولت

انگریز این را قبول نکرد و گفتند که سر گور اوزلی گوه خورده است پوچ گفته است اگر دولت انگریز هیچ

این را قبول نداریم مسدود الیه را فرستادیم که او با عهد نامه همراه رفت تا برسد زنند لارد کسکرت

ایلچی این را خود وقت روانه نمائید بعد است و گفتگوی دولت ایران با دولت انگریز از جهت

که تا استرداد ولایات نموده دولت انگریز بایر سر ولایت ایران بدولت ایران بدهند لارد صاحب

این ملفوفه را هم بعد از چند روز نوشت که خانم جواب داده بعد جواب این ملفوفه را هم

[illegible]

لطیفه روزی حکیم کمک آمده بود تعریف خان و اثر زیادی داشت که یک کاغذ به دولت خود

خود بنویسید که لارد [illegible] در خصوص مطالب من بسیار سعی کرد خان در جواب گفت بسیار

خوب سعی که لارد صاحب در خصوص دولت ایران کرد که لابد بوده باید بفهمم یا خیر حکیم

گفت لارد چنین خیالی دارد خان گفت لارد وقتی میکند من به دولت خودم هرگز رو رق

کاغذ نوشت اگر من این را بنویسم فردا میروند و میگویند خان در ورق نوشته که لارد

به همه کار دولت ایران نیامد به جهت آنکه من از دولت ایران مامور بودم که بروم

انگلیز تو با [illegible] و [illegible] که [illegible] دولت انگلیز من نوشته اند

که هرگاه خان با آنها بیاید انگلیز تو نگذار معلوم شد که تو قبل از این خود به دولت

انگلیز نوشته که خان چنین اراده دارد و الا دولت انگلیز چه میدانست که من

اراده انگلیز دارم تو خود نوشته به دولت که کاغذی من بنویسید اگر خان خیالی آمدن

انگلیز بکند من او را مانع شوم این حقیقت خدمتیست که به دولت ایران کرده لارد

است که من به دولت خودم بنویسم که لارد صاحب بسیار [illegible] گفت هرگاه

نویسد لارد صاحب از [illegible] مکدر میشود خان گفت هرگز کاغذ نوشت

در روز

در روز ورود [illegible] که کاری زرین با زیب خوب [illegible] بسته بودند

یکی از [illegible] و چند را که از دولت [illegible] بود خانه در [illegible] میبرد یکی از [illegible] یکی از [illegible] جنرال

[illegible] یکی [illegible] های دیگر [illegible] کاری

[illegible] و هر کاری [illegible] پیاده از خدمه شاه که [illegible] کاری [illegible] در [illegible] و پیاده [illegible]

پیاده [illegible] کاری [illegible] چند نفر [illegible] که [illegible] داشت [illegible] سیاه [illegible]

آورده [illegible] کاری [illegible]

[illegible] دوازده [illegible] پیاده [illegible] در [illegible] نفر [illegible]

تمام [illegible] و [illegible] بعد [illegible]

بعد کاری [illegible] بعد از کاری خان کاری [illegible] بعد از کاری [illegible] کاری جنرال [illegible] بعد کاری

[illegible] بعد از آن [illegible] نفر از [illegible]

در [illegible] خان [illegible] و ساز میزدند جمعیت هم در [illegible] از [illegible] بسیار شده بود [illegible]

خان از [illegible] خود میرود [illegible] کاری [illegible] ساز [illegible] شروع کردند ساز زدن تا در [illegible]

امپراطور [illegible] بود در [illegible] داشت [illegible] بالاتفاق [illegible] میکرد

در خانه امپراطور که رسیدیم در اول ماها هم پیاده شدیم خانه تو دره کاری با اطاق دیگرهای تو دره
وارد چون چون امپراطور شدند دره و خانه پیاده شده کالسکه و رکیب های یکدیگر در جلو ایلچی
نوکرهای خانه از رکیب پیاده شدند خانه در پی ما ما در عقب ایشان وارد عمارت امپراطور شدیم چند نفر
جنرالهای معلم خانه از اول عمارت تا اطاق امپراطور سه چهار مرتبه البته بقدر پانصد
اطاق است ابتدا در مرتبه اول ثلاث طرف ایستاده در مرتبه دوم دو طرف تو دره دره
کوب نفر پیاده ایستاده دست دیگر سازها در زده می‌نوازند تمام سازها بند ایلچی در هر
عمارت ماها با اطاق ایلچی بقدر بیست اطاق گذشته بر اطاق چهار خونه رسیدیم کرسیهای از نیم دور
اطاق چیده در وسط کرسیها قالی از ماهوت رنگین زده شده بود که با جمله و کفشی روی
او نمی‌روند چند ایلک خانه در جلو خانه آوردند در بالای کرسی نشستند ماها
ایستادیم قهوه آوردند بعد از قهوه چای آوردند شیرینی آوردند تمام طرف شد بقدر
ربع ساعت طول کشید ایلک آقا بسیار بزرگی که بسم الله ایلچی را بر داشته باز بقدر ده
اطاق دیگر رفتیم باز بهمان ترتیب قراول تو دره در هر جا پیاده در اطاق دو طرف ایستاده اند
و ساز میزنند در یکی باز کردند چه اطاقها **معظم بهشت** اطاق امپراطور بود در خدمت ایلچی داخل
اطاق امپراطور شدیم امپراطور در وسط اطاق ایستاده بود ایلچی را رفتند و ماها برو گرفته آوردیم در
پهلوی

پهلوی امپراطور گراف نسل رود بود یکطرف دیگر از وزرا ایستاده هر کدام کاغذ دولت در دستشان
بود و ترجمه کاغذ ترجمه فارسی بدست جنرال گری بود جنرال گری معلم خانه دیمیوخ امپراطور
ایستاده است گراف نسل رود با اون وزیر دیگر بهم دور ایستاده اند ایلچی اول عرض کرد جز اینکه داری
و مهمان نوازی امپراطور بسیار رضامندی داریم و همیشه دعاگوی امپراطور هستیم حالا بعد
ام که از خدمت امپراطور مرخص شوم امیدواریم که دوستی در مابین دو دولت همیشه برقرار
بماند و امپراطور لطف خود را در باره مخلص می‌کنند و همه از خود ممنون بکنند امپراطور
کرده گفت می‌کنند اون وزیر دیگر که معلم بود کاغذ خود را باز کرده و بزبان اروس خواند
تو ادا در دوران کاغذ بعد از آن گراف نسل رود کاغذ خود را در آورده بزبان اروس خواند
قدری از کاغذ اول کمتر بود بعد از آن جنرال گری دیمیوخ کاغذ خود را بزبان فارسی
که انها خانه نوع لغت فارسی خواند که مسوده در خدمت ایلچی بود بعد از آن امپراطور لفظ
خود شروع کرد حرف زدن بزبان انگریزی با ایلچی بعد از حرف زدن کرسی در وسط اطاق گذارده
بودند و جواب نامه‌ها را در بالای کرسی گراف نسل رود بر داشته بدست امپراطور داد
امپراطور بدست ما نشان گراف نسل رود بدست ایلچی داد و زبان انگریزی نشان گفت
بلی والیک ایران بگو که دوستی تو بهتر از دوستی با تو همسایه هستیم

از تو حوراند و بعد خلعت عباس میرزا که جواهر نگار بود حاشیه دیگرون بعد از آن
ایلچی سرفرود آورده ما نیز سرفرود آورده از حضور امپراطور بیرون آمدیم امپراطور هم
تعظیمی بجا آورد آمدیم در مکان اول خانه در بالای کرسی نشست چند نفر جنرال و ایلچی
آقاسی‌ها در پهلوی خانه نشسته آب لیمو و آب زرشک چاشنی دار آوردند صرف شد
بعد از آن ایلچی بخدمت زن امپراطور که زن امپراطور الکساندر است میگویند در اتاق
خودش رسیده زن امپراطور با یک نفر کنیزی سفید در وسط اتاق ایستاده بودند و کرسی زرینی گذارده
گوشه زری ریشه دار در بالای آن کرسی انداخته بودند و جواب نامه حرم شاه را در بالای
گذارده بعد الماس بسیاری در سر و گوش او بود و مروارید‌ها در گردن داشت ایلچی
سرفرود آورده ما نیز سرفرود آوردیم ایلچی عرض کرد که از شفقت‌های امپراطریس بسیار
راضی هستیم و میگفت که خوب امپراطوریس هستیم باید امپراطریس ملاحظه نکنند حالا که
که از خدمت امپراطریس مرخص گردیم بعد نفری از روسی ترجمه کرد از نهم پاره تعارفات زبانی
با ایلچی بعمل آورد جواب نوشته حرم شاه را از کرسی زرین برداشته بدست ایلچی داد
ایلچی سرفرود آورده و دست امپراطریس بوسید سرفرود آورده از اتاق بیرون آمدیم مصاحب‌های

او انها بری او

چند دوره که از نهم اطاق دیگر بود

او انهای بری رود و حجره‌های او رو در اتاق در بالای کرسی نشسته بعد ایلچی که آنجا
همه برخاسته تواضع کردند از آنجا در اتاق دیگر خدمت ... رسیدیم دو نفر در وسط اتاق
در پهلوی همان کرسی زرین ایستاده بود یک نفر کنیزی سفید عقب تر ایستاده بود مروارید‌های
بسیار بزرگ در گردن و الماس بسیاری در سر و گوشش بود خان سرفرود آورد بهمان دستور عرض
کرد دست او را بوسید آدم جواب کاغذی برداشته بدست خان داد از آنجا اتاق برادر
امپراطور از آنجا اتاق خواهر امپراطور دست خواهرهای امپراطور را بوسیدیم از آنجا
آمدیم بیرون خانه‌ها ... ما نیز برهمان ضابطه ... که از ... بیرون آمدند از
خانه امپراطور روانه منزل خود شدیم باز امپراطور که در ... سیم در پشت پنجره
آئینه ایستاده و تماشا میکرد خلق هم ... ایستاده و تماشا میکردند زن امپراطور و ...
و خواهرهای ... همه از بالای عمارت از ... سیم ایستاده بودند و تماشا
میکردند آمدیم منزل برهمان دستوری که رفته بودیم با یدک و سازنده و نوازنده در روز کالسکه
کارها از زینت مقدمه ... که عرض شد بجهت ... دولت
... وزیر اعظم ... لاکن چند سفر نشست ... وزیر اعظم ... تا ما ...

در حیات کاوف زندر بو بی وزیر اعظم روملن زوف بدکا، بعد کاوف زندر بعنوان وقت
چند سالی بود بعنوان وزیر اعظم بود روملن زوف حالا معزول است و لیکن مواجبی که در چند سالی داشته
همان مواجب برا میدهند و نهایت عزت و حرمت را دارد امپراطور هم یکانه او دیدن میرود
انچه دیدم بخدمت امپراطور میرسد لاکن در کار نیست البته بیت کاغذ روملن نفی در بار بر امپراطور
کرفته بود که بر چند پارچه نوشته بود متعلق بروی روملن زوف میاورد مگر یکدفعه از او پرسیده بود
امپراطور چرا این کاغذها را بر چند پارچه نوشته بودی بر خیانت کرده ای روملن زوف در جواب
امپراطور گفته بود که در انوقت پلنپارط جهانگیر شده بود من که وزیر بزرگ دولت تو بودم صلاح تو را
در این میدانستم که تو با پلنپارط دوستی بکنی خیانت بتو کرده ام از برای صلاح تو من آن کاغذها را
نوشته ام بجهتی که اگر پلنپارط و مسکو که شهر عظیم روس است خراب کرد چند از او برگشت والا
پلنپارط آنقدر قوی بود که نمیتوانستی کسی او را اخراج کند من صاحب تقصیر نیستم
سیبیر ولایتیست در طرف شمال بسیار دور میباشد و سردی زمستان در انجا بدرجه اشتهار از شدت است که
در زمستان اسب و سایر دواب کار نمیکنند بغیر از سگ که بکاری میبندند و
عرابه را سوار میشوند و بعضی جایها دارد که هیچ امکان ندارد کسی عبور کند نه در تابستان
و نه در زمستان از طرف او را کسی ندیده است اینقدر میدانسته که از طرفی دریای محیط است
و بعضی جایها

و بعضی جایهایش جمعیت میباشد در ایام سابق بعضی جای های او سرخت بوده اند و بعضی جای های
دیگر او بدست ~~در دست~~ والی تاتار بوده است که در شهر قازان می نشسته است خراج بوالی تاتار
میدادند در وقتی که والی مسکو ایوان واسیلیچ مستولی شد به قازان و شهر قازان را از والی
تاتار گرفت ایشان دیگر بوالی اطاعت نکردند جماعتی بودند متفرقه در میان ایشان
مسلمانها هست بعد از ان یکنفر قزاق که صاحب تقصیر بود گریخته بطرف سیبیر و در
انجا جمعی شیطان و مفسد با او ملحق شده خروج نمود و بعضی از جایهای سیبیر را ضبط کردند
بمرور دهور تمام کیوردش سیبیر را بحیطه تصرف درآوردند و کاغذی بوالی مسکو نوشتند که کل
ابادیهای سیبیر را بحیطه تصرف درآورده ایم هرگاه از تقصیر من میگذری من از بزرگی ایشان
دست بردار شد بقیه رو توی ایشان والی مسکو جواب کاغذ ایشان را نوشته و از تقصیر گذشته
ایشان و خلعت از برای ایشان فرستاد و لشکری هم از عقب فرستاد تمامی سیبیر را ضبط نمود
و از آن تاریخ الا حال که ۱۲۳۱ است دویست سالی میباشد که ولایت سیبیر تصرف جماعت روسیه است
در سیبیر ها تاتار که مسلمان باشند بسیار است معدنهای بسیار خوب دارد مثل نقره و مس و اهن و سنگهای
با قیمت خوب که ده بیست تومان میفروشند و بعضی سنگها دارد که براب و رنگ الماس میشود

کمر جهت روسیه همیشه در آن معدنها کار میکنند سمور و سنجاب و قاقم و خز از اینها بعمل می‌آید
از بیتر بورغ الی اسپیدر دوازده هزار ورست که شش ورس یک فرسنگ است از اسپیدر تا آخر او
که دیگر کسی ندیده است انهم دوازده هزار ورست است بعد از آن دیگر ظلمات است دریا است
یخ بسته است بحر آن دریای محیط است دیگر کسی ندیده است بهار و زمستان یخ است اکثر یخ و برف
نعد معدن آهن چراغ فاضله بود

نسل امپراطور بوده در تاریخ سنه
مسیحی فطر ایوانخ پدر پطر اول روس بوده است و در مسکو ساکن بوده است در آن وقت تمام
ولایت روسیه قبل از نشستن بوده است پادشاه در میانه بخواست فطر ایوانخ قشون بطرف
گرجستان فرستاد مدت تمام نکشید که قشون خود را از گرجستان طلبید از آن تاریخ الی حال ۲۳۲ است
در مملکت روسیه بنای شاهان امپراطوریه پطر اول گذارد که پطر ولیک میگویند و در
تاریخ ۱۶۷۲ مسیحی سکه پادشاهی را در دار الضرب امپراطوری رایج نمود در قلمرو روسیه و قشون
بطرف دربند سوق کرد و دربند را گرفت ثلاث گذارد از آن تاریخ الی حال ~~[illegible]~~ ۲۲ ۱۷ سال است
مسیحی است پنجاه و سه سال پادشاهی کرد در خاک روم فوت شد از آن الی حال که ۱۲۳۲ هجری است
هشتاد و نه سال است بعد از آن در همان سال زن او یکاترینه پادشاه شد که یکاترینه اول
میگویند

میگویند او خواست که با دولت ایران سازش نماید در آن وقت جنرال ماتوشکین الچی را
بسمت ایران فرستاده بود که فوت شد از آن تاریخ الی حال نود و یک است هفت سال پادشاه بود
بعد از آن نوه پطر ثانی پادشاه شد ایام دولتش سه سال بود بعد فوت شد بعد از او آنا دختر
ایوان برادر پطر اول پادشاه شد در سنه ۱۷۳۰ مسیحی در آن ایام دربند و داغستان که در تصرف
ایران بود پس دادند از آن تاریخ الی حال هشتاد و یک است ده سال پادشاه بود بعد از آن
فوت شد در تاریخ ۱۷۴۰ مسیحی بود بعد از او ایلیسابط دختر پطر اول پادشاه شد
در تاریخ ۱۷۴۱ و در تاریخ ۱۷۶۱ فوت شد از آن تاریخ الی حال پنجاه و پنج سال است
بعد از او پطر ثالث پادشاه شد شش ماه مدت سلطنتش بود بعد از او یکاترینه ثانیه
زن پطر ثالث که خورشید کلاه باشد پادشاه شد در تاریخ ۱۷۶۲ مسیحی قشون بطرف دربند
و داغستان فرستاد ایام سلطنتش سی و پنج سال بود در تاریخ ۱۷۹۶ مسیحی فوت شد بعد از او
پسرش پاول پادشاه شد چهار سال پادشاهی کرد و قشونی که خورشید کلاه بطرف دربند و داغستان
فرستاده بود بعد از فوت خورشید کلاه پاول برگرداند فوت شد بعد از او الکساندر پسر پاول پادشاه شد
که الحال امپراطور الحال که ۱۲۳۲ هجری است هفده سال است که پادشاهی میکند حال ایشان

نه بیست که پارسال با امپراطور رسیده است و یکصد و ده سال است که بنای شهر
پتربورغ را گذارده اند — در پتربورغ کلاف بود بسیار متشخص از زنهای
روسیه کلاف زنش بسیار مقبول و غلام سیاه نیز داشت اتفاقاً چنین افتاد که کلاف حرفی کرد ...
قول کشید زن کلاف تعشق بر غلام سیاه بهم رسانید غلام سیاه با زن مقاربت کرد بچه از غلام ابستن شد
و زائید معلوم شد که غلام سیاه قبل از این با غلام سیاه بسیار قرب داشت در ولایت روسیه شخصی در پتربورغ
زن کلاف دید بچه ابستن سیاه است و بدنامی میشود لهذا فرستاد زنی از ثلاث که او هم زن تازه زائیده بود
پیدا کردند مبلغ سی قران پول رکناس داد بزن ثلاث و بچه او را گرفت بچه سیاه را از غلام رسانیده
بود در عوض بچه ثلاث بزن ثلاث داد اتفاق ثلاث هم که شوهر زنکه بود در پتربورغ نبود زنکه کلاف
بچه ثلاث را بفرزندی قبول کرده و بزرگ میکرد زن ثلاث بچه غلام را که از زن کلاف گرفته بود بفرزند
خود قبول نمود و بزرگ میکرد بعد از دو سال کلاف از حوزه آمد دید زنش بچه دارد بسیار خوشوقت شده چنان
میدانست روزی که بعد از مرگ زنش ابستن شده بود بعد از مدتی آن ثلاث هم که شوهر زنکه بود از حوزه آمد
او میدانست که زنش ابستن است دید زنکه بچه سیاهی دارد از زنکه پرسید زنکه حرف سخت بد تو گفت
بچه ما سیاه است زنکه چون پولی گرفته بود گفت نمیدانم خدا میداند این معلوم است که خدا ما را غضب
کرده است شوهر زنکه گفت که راست بگو از کی آورده و بگذار سیاه با حیث کرده زنکه
دید که شوهرش دست بر نمیدارد گفت چه کار داری این بچه از زن فلان کلاف است سی قران پول
داد و بچه ما را گرفت این بچه سیاه را بما داد ثلاث بچه سیاه را بر داشته به خانه کلاف زن کلاف

در پهلوی کلاف

در پهلوی کلاف نشسته بوده است بچه سیاه را بر دوش زن کلاف میگذارد و بچه خود را از دامن زن کلاف
بر میدارد کلاف حیران و هیچ مانده که این چه نقلست بر ثلاث چرکه میخوری ثلاث بمن راه بگفت
از برای کلاف نقل میکند که این طور یکصد بچه فرنگی است و این طور سیاه بچه تو است کلاف نگاه بر زن خود
میکند زنکه سر را پائین می اندازد قاله قاله [illegible] جمعیت در راه پتربورغ بروز میکند کلاف طور سیاه را
قبول نکرده و اولاد بیچ خانه شاهی میفرستد از اینجا از دولت عالم که کثرت کنند تا بعد کسی غلام
سیاه نخرد و نگاه ندارد و از زمان تاریخ الاحال غلام سیاه بسیار کم و قریب است کسی نگاه نمیدارد مگر
امپراطور که چند نفر غلام سیاه در کول خود دارد که عاج در پا میکند در هر دری چند نفر موکل اند

اول بنایی که در جواب نامه شاه فتح و ولیعهد امپراطور نیز به شاه فتح و ولیعهد
عباس میرزا بنویسد حضرت انگریز لارد [illegible] و چلچی صاحب [illegible] دولت روسیه کرده بودند که دولتها
قبول نکرد که شاه فتح را و ولیعهد بنویسد باید دولت روسیه نیز و ولیعهد بنویسد [illegible] و ولیعهد
بنویسید دولت انگریز قبول نمیکرد و با دولت روسیه در اینجا حرف دارد [illegible] که انگریزها میگویند
در [illegible] امپراطور شاه فتح و ولیعهد بنویسد شاه فتح دست از دولت انگریز بر داشته به دولت
روسیه [illegible] کاری کرد که شاه فتح به دولت روسیه [illegible] بنا بر آن [illegible]
که دولت روسیه شاه فتح را و ولیعهد بنویسند و نگذارند مذکور [illegible]

شنبه [illegible] در وقت [illegible] بعد از [illegible] فرستادم

شخصی را و [illegible] عهد خطاب کرد شخص همه انگریزها را از ایران می‌رانند و دیگر متعلقات انگریز
نخواهد شد

از بیرون خدا این مولف که برای ایران پیش آمد بسیار محو شده بیست و کهنه کار

از توپ و تفنگ و عسکر سررشته تمام دارد چندین جنرال و مهندس صغیر و کبیر همراه خود می‌آورد
و منه کور هم می‌گویند که چهل و یک قلعه‌جات با چهار توپ بزرگ و سه چهار خمپاره بعد از حرکت او
از تبریز بسمت سرحد روانه کنند می‌گویند که پیشتر از اینکه سرحد را ببینند و لا لا [illegible]
کنند و قلعه‌جات را بازدید کنند و بعضی هم می‌گویند فرزند کل است که در آن حدود بنای قلعه
بگذارد و قلعه‌جات در هر قلعه بنشانند والله که جمیع اینها برای ایران است بخصوص هندوستان که ملکی هند
را از ایران و از راه بخارا بسمت هندوستان بروند شاید باید قلعه‌جات و آتش خانه
و توپ خانه را زیاد کند و کار سرحدات خود را درست کند دقیقه نباید از این کار
منفک بودن که هیچ کار ایشان اعتبار ندارد مردمانی هستند ایشان که نذر بندند عهد اند
و نذر بنده می‌شکنند کار را به مقتضی روز می‌کنند اگر هزار عهد کرده باشند ممکن نیست
که مقتضی وقت بگذرند و تمام عمر خود همین [illegible] را است گفته اند و نمی‌خواهند گفت
هرگاه خدا هزار قسم بخورند دروغ می‌گویند لعنت خدا بر این قوم همچنانکه با اول پدر ایشان

امپراطور

امپراطور روسیه عهدنامه با والی‌های گرجستان بسته است و شرط نامه در کلیسای بزرگ با مهر تمامی کشیش‌ها و خلیفه‌ها
معتبر ایشان می‌رسند نوشته داده که نسلاً بعد نسل ولایت گرجستان را از والی‌زاده‌ها نگیرند
[illegible] نامه نوشته اند تمامی بزرگان روسیه مهر کرده اند حالا همان عهدنامه‌ها در دست والی‌زاده‌ها هست
و فریاد می‌زنند علانیه و مخفی می‌گویند و کسی به داد ایشان نمی‌رسد امپراطور آن روسیه بر روی او دود می‌زند
بلکه فرموده گفته بود که پدرم دیوانه بود که این عهدنامه را نوشته به دست آنها داده عهد چه حرف مفت است
مردمانی که خدا را الهای متشخص زن خود را به دست خود شان از برای مهمان می‌برند بر روی [illegible] این خلق
لعنت و بر کس لعنت که بر این خلق اعتماد بکنند بطوری حرف بر لقمه می‌زنند که آدمی باید وقوف
هرگاه باشد می‌گوید از اینها بدترین خلق در روی زمین نیست التماس با زاری و گریه با تزلزل خون
[illegible] می‌خورند خدا بفهماند خلق ایران را به الله خدا بحرمت ائمه معصومین که تیغ پادشاه را کارگر
روز قتل اعدای دین مبین [illegible] گردانند الهم [illegible]

قلعه هست در سر [illegible] تیغ بوغ در میان دریا که توپ خانه بسیاری در آنجا هست [illegible] توپ
و کشتی در آنجا هست دوازده هزار [illegible] از [illegible] دارد [illegible] خانه دارد [illegible]
[illegible] توپ در قلعه و کشتی‌ها هست کشتی چند دارد یکصد توپ [illegible] دارد [illegible]
[illegible] که در ایران در عمارات کار می‌کنند
و در [illegible] فاحشه از [illegible] دوازده [illegible] اند از [illegible] قلعه و همه [illegible]

جمعیت دارد و در آن قسم جاهای نهایت از دو هزار و جبال نه زیاد دارد در مقابل آن قسم در کنار
دریا چیزی ولیکن باغی ساخته‌اند از آن باغ کنار دریا تا قسم بلوز ستکت دهن بغاز است آن باغ بر
مثال قصر فخار بسیار مرتفع است بالا رفته است در هر مرتبه باغی و فضا با نما دارد پیش روی باغ دریا است
از نهرها باغ سیر بچه و ریح از نهر آن از نهر بیرون از آب ... نوازه که داخل دریا می‌شود
گشتی میرود از این بغدر سه فرسنگ میشود در دور آن باغ و عمارت بالا میدانند هفت هزار قدم در
هزار قدم ... قاع باغ عمارت است اسم آن باغ لا ... میگویند بنا شده بعضی درخت
نارنج ... که در امپراطوریه در آن جا است که ... باغ در فصل بهار جای بسیار
با حظ است و قسم بسیار قسم ... از آن قسم هیچ کشتی ممکن نیست که عبور کنند از دهن بغاز

کولوف ... مذکور که از زبان ... بعد ... شنیدم که ...

ولیکن ... ولایتی بسیار خوبست ... بسیار ... وقت ...
... هنوز ... ولیکن ... ایران ... دارد ...
و کار تمام شد آن وقت ... بسیار خوب ... هنوز کار ... رسیده
است ... خدمت ... ایشان ... هنوز
... هیچ خدمت ... امید ... که خدمت ... بعد از ...
سلیمه خانه کولوف ... در ... نواره ... دره کون

سلیمانه بعض دیدن و ...
کون برسمان را ... میکوند

...

در پیش روی کار ... دره ...
... می‌کنند

بعد از عقب بچه کاری ... آورده ... در پیش روی ... کالسکه ... یک کاری ... نواره شده
با مهماندار که ... کاری ... کاری جنرال ... در پیش روی ...
کاری ... کاری ... کاری جنرال مهماندار ... نواره شده یکدسته ساز ... زده
خانه ... در خانه کولوف ... بچه ... از ... کاری

نواره شده

بعد ... کاری ... کاری ...
... کولوف ... در اطاق ... کولوف در وسط اطاق ایستاده ...
تخت در وسط اطاق گذارده ... بعد ... تخت ... کولوف نشست ...
قهوه آوردند ... بعد از آن کولوف ...
... که ... کاغذ ...
... جواب کاغذ ... کولوف ... جنرال ... گفت ... که در ...
... امپراطور ... شده است که از ...
... ایران ... که ... ضبط شده بعد
امپراطور ... ان ... بخشید ... که ... و ...
... بعد ... قهوه ... ایران ... از ...

برخاستم غذا صرف شد بیرون آمدیم باز بر همان ترتیب که رفته بودیم بمنزل آمدیم

امپراطور فرمانی بسردار تفلیس نوشته است و فرمانی هم به الکسندر میرزا نوشته است که با نقدی یکصد و جفت
الماس یا سه هزار تومان بوجه بتو میدهم و چند ده معتبر در گرجستان و چند هزار خانه رعیت بتو میدهم
ارکان [illegible] رازی بشوی نقدی بتو بدهم و الا راضی نشوند تا نباشی مرخص بکنم برود در تفلیس بماند و حکم
نوشته است بسردار تفلیس که اگر به فرستادن باشد اولا گرفته نقدی بفرستند جای ارکان لهذا او را بر ایران ببرید
بجهت مصالحت [illegible] هر وقت فرصت باشد از روی کرجستان ذخیرت [illegible] از اله محروم [illegible]
بسیار در فکر او می باشند جهت روسیه انگریز [illegible] و هند [illegible] بجهت ملیان [illegible] خلق [illegible]

انچه رعیت زرخرید خلق است هر کسی سه هزار پول [illegible] میدهد [illegible] رعیت [illegible] هر کسی [illegible] پنج هزار
بتفاوت میدهند [illegible] دکرده [illegible] ملیان [illegible] مملکت روسیه [illegible] ثلاث [illegible] هم [illegible] مقدار
ملیان [illegible] موافقه قانون ثلاث [illegible] باید [illegible] جبر کرده [illegible] موافق قانون
نیست هر وقت که دشمنی از [illegible] بهم میرسد ده یک [illegible] در [illegible] بارها [illegible] ده یک کرفتند
تا [illegible] خلق [illegible] که اگر چنین جبر [illegible] کرده است که حالا امپراطور میکند خلق بسیار شکست و متفرق شد
انچه [illegible] از ده [illegible] از مملکت روسیه [illegible] از [illegible] بارها [illegible] کرفته و رفته
است [illegible] ولایت از [illegible] قشون [illegible] از [illegible] روسیه [illegible] از ده
[illegible] از [illegible] است و انچه ثلاث [illegible] چهار صد هزار است [illegible] ثلاث
[illegible] است که [illegible] روسی است [illegible] زیاده [illegible]

جنس

قبر [illegible] قبر الهای فرنگستان کاغذ نوشته بودند ولکن نوشته بودند که [illegible] فرنگستان در مصالحه
[illegible] سرحد چنین شده است دعوی اتفاق [illegible] ثلاث [illegible] نمیکند تو از [illegible] روزی
که وارد [illegible] شده [illegible] روزه [illegible] میرسد در [illegible] فرنگستان که [illegible] ثلاث [illegible] میکنی [illegible]
اراده [illegible] [illegible] خلاف سرحد [illegible] که [illegible] کرده در جواب
نوشته [illegible] علاوه [illegible] اراده [illegible] ولیکن شوق بر ثلاث بسیار دارم [illegible] که دایم
با ثلاث [illegible] بکنم [illegible] در یکی زیاده از چهار [illegible] هزار ثلاث [illegible] نتوانند [illegible] کرد از عهده
[illegible] بر [illegible] بهمرغ [illegible] روزی [illegible] بجهت انکه ولایت [illegible]
[illegible] هیچ چیز [illegible] بغیر از [illegible] بجهت مجموع [illegible] از [illegible] میاورند در چهار ماه [illegible]
کار میکنند و دولت [illegible] در [illegible] میکنند [illegible] باید [illegible] همه [illegible] هر کس [illegible] میخرند
[illegible] نان از [illegible] یکمن [illegible] سه هزار است [illegible] از [illegible] یکمن [illegible] بسیار کم [illegible]
[illegible] یکمن [illegible] هزار است [illegible] یکمن [illegible] سه عباسی است و [illegible] همه چیز از [illegible] است
عقیدت [illegible] مقبول [illegible] یکدختری [illegible] میدانست [illegible] اولا [illegible] کاغذی
[illegible] دختر نوشته است که [illegible] دختر [illegible] در جواب نوشته است که ممکن نیست [illegible]
دختر بدهم کاغذ را بجهت عقیدت فرستاد عقیدت دید نوشته است که ممکن نیست دختر بتو بدهم بسیار

[illegible]

از ارنبورغ الی کرنیشه که سرحد روسیه باشد از الاغ یکی الاغ جعت روسیه قبول ساخته اند که رسم
اولاغ یکی قبوچ میگویند لاکن از اینها ده یکی را ۴ یمان قبوچ میگویند از ارنبورغ الا ...ن قبوچ
چهار هزار ورس است و از یکی قبو الا یکی او چهار هزار پانصد ورس است از یکی قبوچ چهار
رودخانه بزرگ عبور میکنند که کمی در رودخانها کار میکنند هر رودخانه از رودهای دیگر
بزرگتر میباشد از کنار رودخانه اول که سمت یکی قبوچ است همه قرغیز نشسته است خدمت
روسیه را میکنند و از کنار رودخانه چهارم که به سمت یکی او متعلقات است هرچه قرغیز نشسته است
به یکی او خدمت میکنند و در ما بین هر دو رودخانه دیگر که دشت است تمام قرغیز مسکن
دارد نه به یکی او خدمت میکنند و نه بروسیه گویا خودسرند ... ترکمان ... که بسیار
نشسته شغل ایشان دزدی و الاغ زنیت متعدده دین که عبور میکنند همه از یکی او به سمت
روسیه میایند قرغیز یک او همه ایشان می اید ایشان را به یکی قبو میرسانند و میرود و همه
از سمت ارنبورغ برای او میرود باید قرغیز یکی قبو ایشان را برداشته تا به قرغیز یکی او
سلامت برسانند پول میدهند قرغیز ایشان را سلامت میرسانند همین که قرغیز همراه ایشان
هست قرغیزهای باقی دیگر با ایشان کاری ندارند در میان ایشان هم ایلغ قانون است ...

ترکان

ترکان همه یعنی که دارند و دشمن ایشان دولت اند دزدی میکنند جماعت یکی را ۴ بسیار
پتربورغ بجهت معلم میاورند
پولک سواره خاص امپراطور قرار داد
نموده است باید هزار پانصد نفر و پولک پیاده سه هزار نفر است بعد از ... پنه ... قرار داد چنین
شده است
از بزرگان هر کس بمیرد باید یک هفته او را
برندارند بعد از آن شکم او را پاره میکنند و پاک میکنند ... کف ... امپراطور اول را
حرمت میکرد چون لاکن امپراطور را کرده بود و کمترت اول بود نایب امپراطور بود هر وقت که
امپراطور در پتربورغ نبود نایب او ... کف بود ... یک هفته نعش او را برندارند بعد از
یک هفته شکم او را پاره کردند ... سه هزار ... پوشیده ... خانه او ... مجموع بزرگان هم در آن
روز سیاه پوشیده بودند امپراطور هم ... پوشیده بود نعش او را از خانه در آوردند
در کوچه ها سیاه پوشیده گذاردند مجموع اسبها سیاه ... و روی اسبها ... پوشیده ... کشیش
تمام ... سه هزار ... تمام ... میدهند نعش سلام میکنند و حرمت میکنند
نعش او را همچنانکه در زنده بود حرمت میکردند بعد از آن توپ هامی اندازند لاکن
گریه و ... کسی نکند صدای کسی در نمی آید نه از زن نه از بچه ... سال
عمر دولت نعش او را بردند تا دروازه پتربورغ باید مجموع خلق از زن و مرد ... پیاده
در عقب جنازه او ... و سواره ... در ... جنازه بردند ... بیرون
پیوسته میبرند از آنجا بر میگردند تا هر بزرگان را چنین میکنند ... چون که ...

امپراطور را کرده بود امپراطور بسیار او را دوست میکرد وقتی که مینی‌ست تسلیم شود امپراطور رفته
رفته بود که تا او لقدر حرکت در بالای سر او ایستاده بود در آن وقت اتفاق زبان سن
تمکف بسته می‌شود نمی‌تواند حرف زد امپراطور هر قدر می‌ایستد می‌بیند سن تمکف نمی‌تواند حرف
زد میرود در جای دیگر بعد از ساعتی زبان سن تمکف باز میشود می‌پرسد که امپراطور کی رفت
من میخواهم او را ببینم با او حرف بزنم میروند خدمت امپراطور گذارش عرض میکنند امپراطور
می‌آید در بالای سر او سن تمکف می‌گوید به امپراطور که تقصیر مرا ببخش اگر از من نسبت
به امپراطور قصوری اتفاق افتاده باشد باید مرا عفو بکنند من در خدمت امپراطور بسیار صداقت
داشتم و هرگز خیانتی به امپراطور نکردم دست امپراطور را گرفته بر روی چشم خود میمالید
امپراطور گفته بود که من دعا میکنم جناب باری تو را شفا بدهد سن تمکف گفته بود روز
من تمام است میدانم از مردن هیچ باکی ندارم لاکن مفارقت امپراطور بر من بسیار
سخت میکند از خدا میخواهم که همیشه با عزت و حرمت باشید و همیشه تاج سلطنت بر
سر امپراطور باشد امپراطور در آن مجلس گریه میکند و دست بر سر او کشیده سن تمکف
می‌نالیده است که سن تمکف جان تسلیم میکند روزی که نعش او را برمیدارند امپراطور
از خانه سن تمکف الا قران کلیسا لقدر نعش سن تمکف قدری گشته پیاده سر برهنه اقتاب

ملا نعش او آمده در قران کلیسا او را در زیر زمین دفن کردند و گنیاز لوپوخین را
که او هم بسیار محرمیت به امپراطور دارد و در سن هشتاد سالگی دارد بجای سن تمکف
تعیین نموده کرده‌اند اول است هر وقت امپراطور از شهر پتربورغ بیرون برود نایب او
گنیاز لوپوخین است

سواد رقم امپراطور به خورشید کلاه

که بر ولایتهای گرجستان فرمانفرما است عالیجاه رفیع جایگاه عظمت و حشمت دستگاه گرگین خان
والی ولایات گرجستان و کارتیل و کاخت به مبلغ تهنیت نامه همایون ما که رقم مشحون
شاهانه معزز و موقر گردانیده است را اعلام میداریم که در این زمان معهد مقطع عریضه
ضراعت آمیز که از روی اخلاص و ارادت ایشان بود بواسطه و کیل مطلق و معتمد کل اختیار
خود که رسیوان بیک تا والد ما که پیوسته در درگاه معلی الجمیله مقیم می‌باشد ارسال نموده و در آن
معروض کرده و متمنی شده بود که از روی وراثت بنا بر موجب شروط عهدنامه مرضیه
که در سال ۱۷۸۳ مسیحی بین الجانبین مشروط و منعقد گردیده است در خطه گرجستان
کارتیل و کاخت ملک موروثی او بر رسم اسلاف خود بر سریر ایالت و حکمرانی
مبعوث و مستقر گردانیده ولد ارشد و خلف صدق ارجمند او عالیجاه جنرال
مایور امپراطوری والی‌زاده داود میرزا را که حال گذرمت گذاری دولت عالیه روسیه
اشتغال دارد در مقام او بوراثت و جانشینی استقرار فرمایید در این وقت مدعیات

معروضه انیکی والاجایگاه بر وفق تمنا و مأمول بنا بر مواد ثلاثه عهدنامه مبارکه مقرر
قبول و مراحم عمیم شاهانه در باره ایشان مبذول فرموده باحسان رقم عنایت
و مرحمت شیم مهدا الیها در مقابل والده ماجده مرحوم خود بر سریر ابهت و جلالت
انتصاب کرده و عالی معزی القاب خلف او والی زاده داود میرزا را در مقام او
ولیعهد گردانیدیم که بعد از ایشان جای نشین گردد و در خصوص تاج و تخت والا
گری معه علامات متعلقه مشغوله که بجهت استقلال ولایت و حکومت بوالده
مرحوم او عنایت و شفقت شده بود که هنگام جلوس برادر یگانه ابهت فرق
جلالت خود لاتزیمانی شاه زاده اوان و رحمه الله بر تفتیش تحقیق اینها از قرار که
الشعار معروض کرده بود بغارت رفته و مفقود گشته الحال بر موجب عهدنامه مذکور
مجدد کلاه جیکان ایمپراطوریه علامات مدحای خود نموده بجهت او اکلیل دولت و سریر
سلطنت و علم حشمت و شمشیر جلالت و عصای عدالت و بالاپوش قاقم ایالت و سرور
عنایت و شفقت فرموده بمصحوب ایلچی ذیشان صادق الرعایا جنیب ... یعنی
... سرکار شوکتمدار ... که در اول ... خواهد بود از ... و ورود
... معه علامات مذکوره باتفاق رقم عنایت شیم ... استقرار و انتصاب
والاگری او مرسول شده تبلیغ خواهد کرد ... که بعد الایام علامات و رقوم را چنانچه شاید و باید
معزز و مکرم نگاه داشته و حفظت نموده و بقراری که در قسم نامه مندرج کرده است بدان نهج خود را
فانهلت

خانه هست که هیچ قطع کور و لال و کر هست در آن خانه آن کور
از دولت تربیت میکنند کور میشوند لال میزنند کر ... دیگر دارد و خانه دیگر
هست که هیچ دیوانه هم برسد میبرند بر آن خانه و یک کاری از برای او پیدا میکنند
که بسیار ... باشد ده بیست روز در آن خانه کار میکنند ... از دولت
روزانه اجرت برای او میدهند و او را بر یک کاری وا میدارند لیکن قدری از او کار
میکنند که ... دیوانه که از ... در میدود هرگاه از آن خوب شد
در ... بدولت ... او را میکنند او را چاق کرده روانه میکنند
در همه جا ... سه نفر ... یکی کتاب ... یکی ...
... که ... سرحدات است ... این سه نفر ... کتاب
... سن تکلیف ... کرده ... تازه ... شد
در بیست و ... کاغذ ... از ... نوشته بود رسید مضمون کاغذ این بود چنین
در خدمت شاه ... ولیعهد ... تعهد کرده بودیم ... نتوانستیم ... از
... کاغذ ... نوشتیم ... میدانند که خلق انگریز آزاد هستند و ممکن نیست که کسی ... تواند
کاری ... عهدنامه ... در ایران ... در آن عهدنامه شاه ... را
ولیعهد نوشته بودیم ... نوشته بودیم که با ... دولت انگریز بدولت

ایران به هند مقصود نبود آنگذارد و مدعی نمی شد مقصد ایلچی که به ایران فرستادند عهدنامه را برهم زدند
نقد و طی عهدی شاه خلع را و نقد دویست هزار تومان از عهدنامه بیرون کردند حرف دیگر در آن
وقت نتوانستم گفتگو نمایم از این روز الا حالا در پادلت و با لجوج و این وان را امیدوارم
تا حالا که مقصود خود [illegible] و با دولت انگریز قرار داده ام که کاغذی بنویسند و کاغذی به شاه خلع الی وزیر
در خصوص و ما عهدی بنویسند که ما از جانب خود شاه را و ما عهد دولت ایران کرده ایم
و امیدوارم بنای و ما عهدی درست شده حق دیگر تکلیفی ندارد و امیدوارم که نقد
دویست هزار تومان نیز باز بگیرم چون شنیدم که تا زود روانه ایران می شده باشد
چاپاری نوشتم که تا زود داشته باشید که منت شاه خلع عفو خواهد کرد بلکه [illegible]
بخصوص [illegible] از خود روانه کنید و شاه را خبر بدهید کاغذی که از دولت انگریز می رسد
فرستاده است تا زود بر ایران برسد [illegible] خبر رسید که ایلچی شده است برای ایران
می آید و آنکه مهر شاه خلع را هنوز در [illegible] نکرده اند به هر کارخانه می روند این تو
راه ببندند [illegible] کاغذی که نوشته بود
ایلچی فرنگستان در جایی عهدنامه [illegible] روسیه بسته بودند قرار شرط کرده اند [illegible] در میانه [illegible]
هست قلات [illegible] انگریز باید صد هزار قلات داشته باشند پروس چون [illegible]
باید سی هزار داشته باشند [illegible] باید ششصد هزار [illegible] صد هزار قلات داشته باشند [illegible]
از این زیاده نگاه روسیه باید چهارصد هزار قلات داشته باشند فرانسه باید صد هزار داشته [illegible]

مجموع

مجموع ایلچی فرنگستان در پتربورغ است انگریز فرانسه نمسه پروس که از هم [illegible] ایلچی در پتربورغ
مقیم است در فصل بهار ایمپراطور در مملکت [illegible] می رود که در شهر پتربورغ می ماند در [illegible] ماه اول
پتربورغ بسیار گرم می شود که زمستانی سردی دارد آن [illegible] ماه برابر شدت گرم می شود که مجموع ایلچی
این [illegible] باید در آن [illegible] ماه از زمین بر داشته شود در [illegible] ماه حالت [illegible] می شود و [illegible]
و [illegible] باید [illegible] قبل از [illegible] ماه برف است و در [illegible] حالت تربیه نمی کند و [illegible] باز [illegible]
و برف زمانی را میکرد وزیر انگریز کاغذی نوشته بود که شنیدم که
خانی [illegible] باید لندن [illegible] در لندن هیچ مصرفی ندارد حالا ایلچی روس می رود به ایران
هنوز امور از هم نگذشته است مذکور می شود که ایلچی می رود که در ایران قرار داد [illegible] بکنند
[illegible] ایلچی برود هرگاه ایلچی شاه را از خود راضی کرد خوب والا الا لندن باز است
الوقت هم اگر کسی خواسته باشد می تواند آمد ما که دولت انگریز هستیم دولت از دولت ایران
برگی هیچ داشته است [illegible] ایلچی به دولت
روس فرستادند که [illegible] ایمپراطور [illegible] قرار [illegible] که بعد از مصالحه باقی فرنگستان
[illegible] قلات زیاد بکنند هم قرار [illegible] بعد از دعوی [illegible] قلات [illegible] را تخفیف دادند در جواب
گفته بود [illegible] می دهیم هرگاه از [illegible] خواهش [illegible] قلات [illegible] ایلچیان [illegible] تخفیف

همه احتیاجات خود را از دولت بینند ۲

ایلچی امریکا را نه بخوزی طلبیده

مرخص میکنند جهت آنکه کویا کمروزی پول اعتنا بایلچی روسی کرده است

خود را جهت هزار تومان هر ساله از برای آن دشمنی که در دعوا ضایع می‌شوند و آن دشمنان

که کور و شل هستند و از کار باز می‌مانند توجه میکنند و بدولت می‌فرستند از هر ولایت

همان پول را در هر ولایت روانه قسمت میکنند هم در دعوا ضایع شده و کور و شل شده‌اند

را نهاد می‌رسانند

در مسکو ترجمه کاغذ مذکور نموده که [illegible] شاهزاده عباس میرزا

نوشته می‌شد [illegible] امپراطور بیاید بسیار خوب بود همه ولایت را برادر ... [illegible]

پسر [illegible] را روانه کنند باز هم ممکن است [illegible] از انضمام ولایت به [illegible] امپراطور را

از خود راضی کرده است و هم تمنای دولت ایران بعمل آید [illegible] در دولتین [illegible] میکویم همه را یک

این را میکویند [illegible] امپراطور پول میکرفت و ولایت میداد در کل عالم بدنام بود قدیم

می‌گفتند که امپراطور پول گرفت و مال را فروخت حالا [illegible] میدهد اول [illegible] است

ایلچی میرود شاه [illegible] خود رجوع میکند و شاه نیز ایلچی را از خود خواهش میکند

[illegible] که صلاح دولتین باشد یقینی است که خواهد داد [illegible] خصوص [illegible] میکنند

و [illegible] قسم که [illegible] بسیار شاهزاده عباس میرزا حرکت میدارم

جنرال مدد [illegible] مذکور [illegible] سخن [illegible] میکویم [illegible] امپراطور [illegible]

[illegible] دراز است که ولایت طالش را با شاه ولیعهد ایران واکذار [illegible]

خود را از طالش بیرون می‌آورد [illegible] آنکه شاه ولیعهد ایران از سر [illegible]

والدان مصطفی خان بکذرد و طالش از دولت ایران نکردد و آن [illegible] در طالش

همچنین که همیشه حاکم [illegible] باز هم باشند و خدمت [illegible] ولیعهد ایران را

بکنند اکر [illegible] بکنند [illegible] رازی [illegible] بسیار مشکل است که جای دیکر

پیش [illegible]

والک انکریز [illegible] بود [illegible] که [illegible] کرده اند

[illegible] نوشته بود [illegible] که [illegible] [illegible] در دفتر [illegible]

[illegible] که [illegible] دعوا [illegible] در دفتر [illegible] [illegible]

[illegible] نوشته بود [illegible] [illegible] که سردار [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] بنیاد [illegible] [illegible]

امپراطور [illegible] روانه [illegible] و حکم [illegible] نوشته برود [illegible]

و [illegible] روانه [illegible] [illegible]

جنس انگلیس او فرستادند لیکن رفت مدت پانزده یوم دیپلوس در تفلیس توقف نمود الکسندر میرزه

لفه و جنس را گرفت و لیکن کرون لیکن دیپلوس جواب داد که [illegible] که در ایروان تخمه

هستند با دادن که ان تواده ها تنها میشدند [illegible] سرحدبندی کرد ان ها را روانه نمود دیپلوس

هم از تفلیس بموجب [illegible] کرد لیکن هم بخواهد الکسندر میرزه بدین بهانه تمه تواده ها

فرستاد که از این ها شور و صلاحی کرده باشند روبل پیشکش هزار عدد با جلو

برادر که وعده نموده بود که برود الکسندر میرزه را بکشد در بیست عدد با جلو لفه برادر داده بود

و بیست عدد دیگر رسیده بود برکسه [illegible] که ان لزگی [illegible] جمع برای [illegible] لزگی دولت

عدد با جلو گرفته روانه داغستان شد قبل از آن ورود لزگی تمه الکسندر میرزه از تفلیس

دوستان الکسندر میرزه خبر به او رسانیدند متوجه شد [illegible] که همچنان شخص پول گرفته است

تو رو بکشد الکسندر میرزه متنبه میشود [illegible] به همان لزگی که دوستان او هستند و همیشه اکثر

او را [illegible] میکنند و در خانه خود او را محافظت میکنند همان [illegible] گفت که ان شخص لزگی

وارد میشود او را [illegible] میکنند در میدان تبریز [illegible] والده زاده [illegible] داود میرزه

را دیدند در برابر تصویر مبارک حضرت [illegible] ایستاده بر پای مبارک افتاده اند و [illegible] یاران

گریه میکردند و میگفتند خدا [illegible] قدر عمر بیابیم که یکدفعه دیگر بر ایران برویم

و به چشم خود جمال مبارک قبله عالم را ببینیم و بمیریم

[illegible]

سنجق ها در افواه مردم [illegible] اهل افواه که دوستان سنجق ها مرتب شده برای جزئیه خدمت میکنند [illegible]

از ایشان مواجب میدهند لیکن حالا معلوم است که با سنجق ها را [illegible] نمیدهیم خود لفه میدارند و میگذارند که

او فرار بکند [illegible] سنجق ها [illegible] باشند [illegible] پول نقد مواجب [illegible] افواه

را امید هند لاکن داغستان [illegible] که الکسندر میرزه در [illegible] متعلق خدمت

بر روبیه میکنند سرخای خان در قازی قموق است نصف قموق را سرخای خان داده

لذا و نصف دیگر را [illegible] برادر زاده او داده لذا پسر کوچک خود را [illegible] به تفلیس فرستاده است

نصف قموق که بدست سرخای خان میباشد بقدر چهار [illegible] ده قریه دارد

در ایام پاول پادشاه [illegible] تعیین شده بود از [illegible] دوستان [illegible] خان [illegible]

جهت روبیه از [illegible]

در عوض [illegible] دوازده هزار [illegible] اورا [illegible] کرد

[illegible]

در [illegible] جمع میکنند و در هر سرحد [illegible] میبینند

خانه [illegible] سالیان [illegible]

[illegible] روبیه از انگلیس پول [illegible]

[illegible] خانه هست

انگلیس [illegible] روبیه از [illegible] میکردند [illegible]

هست که [illegible] انگلیس [illegible]

با انگلیس خوب نیستند [illegible]

کمک و سعی بسیاری نمودند تا از دولت روسیه مرخصی حاصل کردند مال انگریز بیاورند به روسیه [illegible]
اینکه گمرک زیاده از بیشتر بدهند دولت انگریز قبول نکردند گفتند هرگاه دولتی در راه پای
دولتهای هست چه باید گمرک را زیاده از بیشتر بگیرند مال تجار هم فرستادن و آوردن
مال انگریزها موقوف شد دولت روسیه به دولت انگریز گفته بودند هرگاه باید
ولایت ارمنیه را پس داد که انگریزها هستید اول ولایات ارمنیه را گرفتید در عهد یکترینه
سلطنت های قبلت ازین بود از آنکه هندوستان که ولایات ارمنیه بود را گرفتید
یکترینه قشون بر سر قرم فرستاد و با روم کاوش کرد و ولایات کرایم [illegible] در فرنگستان
نبود که در پیه ولایات ارمنیه باشند ایشان مدعیت را انگریز گذارد هر قسمی
که در هر ولایت فرنگستان با آیینه [illegible] در زیر لوای انگریز است که ایشان
آیه قسمی هستند انگریزها هندوستان را پس بدهند تا ولایات روس وا دارند
ایشان در اطراف جنگ پس میدهند بعد از ولایات [illegible] را با ایران فرستاد
بعد از آن هم پاول که پدر [illegible] بود اینها کرد که قشون روسیه از قفقاز بگذرند
دیگر هندوستان بیایند و ولایتهای روسیه در نگر [illegible] از بسکه

از بسکه انگریزها بی‌انصاف هستند و با دولت ایران غدر کردند یکروز در حضور
حکیم کلمی انگریز نسبت به بود که امر کرد خود بمسلمانان ببینند که ایران چه قدر محبت
برای انگریزها میکنند و بجای میدانستند که ایلچی انگریز در ایران بگویند از عهده
برنیامدند لیکن حکیم کلمی را لارد می دانستند و همچو میدانستند که انگریزها
بر دولت روسیه بگوید خواهند شنید و اله دولت روسیه قلب با دولت انگریز
بدست بلکه ما فهمیده چند دفعه امپراطور [illegible] کاغذ [illegible] تا
نمیکنی هیچ و هر وقت که اسم انگریزها برده میشد دیگر جواب حرف را
نمیدادند و حرف در میان منند و سخن دیگر میان می آورند بلکه عجیب
کلی [illegible] بر هم رساند کار [illegible] بود که بایست [illegible] کاری را با زن انگریز
بکنند لارد پالیول و سرگور اوزلی بعد از آنکه از پترزبورغ رفتند بر لندن
[illegible] وزیر دولت انگریز ملاقات نکرده بودند و سرگور اوزلی
در [illegible] لارد پالیول [illegible] بود و [illegible] لارد پالیول هم وزیر [illegible] بود

حاجی ترخان شده‌ایم مجموع آنها از زنانی و زنکور و ... و ترتیب رجع شده بود از ارکی و مسکو ... ارامنه

و حالا حاجی ترخان توپ‌های بسیار انداختند و خانه ... یکی از بزرگان ارامنه ... در اینجا

منزل نمودیم قریب یکماه ... در حاجی ترخان ماندیم ... در اینجا بسیار زنان ... و مجلس رقص

بنا گذارده بودند و هر شب ... در مجلس ... و خانم ... بعد از آن ... تجار ایران ...

تجار ایرانی ... حاصل ... بقدر ده هزار ... از آن ... سرحد ... برخان و ...

بر ... گمرک ... باز موقوف ماند که ... ده سال امپراطور ... زیاده از تجار ایران ...

... از تجار ایرانی گمرک میگرفتند ... تا ماه ... از اینجا ... که ... ایران

خانم ... زیاده ... و از اینجا ... حرکت نمودیم ... نزدیک آمدیم ... از حاجی ترخان

درآمدیم خانم ... و ما در کنار ... رود خانه ... آمدیم که ... خانم ...

خانم ... یکپای ... رعف ... در ... رود ... آمدیم ... ده منزل

... و ... خانم بعلت ... در اینجا ماندند ... رسید ... خانم ...

روز دیگر اندک ... حرکت کردیم ... منزل بمنزل وارد ... شدیم ده روز ...

ماندیم از اینجا ... شدیم ده روز هم آمدیم ... وارد ... شدیم بعد از چند روز ...

چیم کلیس روزها مراقبت بقدر یک ساعت نشستیم و تا مدتی از حال میپرسید الا از لارد دیگر

خبری ندارید حالا میگفت بسیار خوب چیم صاحب ... و ... در اینکه کار از

بدولت ایران بکنی و در نظر لارد دیگر کار به بینی از من احوال لارد ... میپرسی

میگفت به راستی ... لارد ... ملاقات نمیدید و میخندید میگفت راست میگوید

در ایران چنین میدانستند که هرچه انگریزها بگویند ارسها تمرد نمیتوانستند کرد والله

من هم چنین میدانستم ... میپرسید که انگریز در نظر روسیه عزت دارد

اگر چنین میدانستید ... هرچه ... بگویند حق دارید

و میرفت تا چند روز که ... لارد ... از امپراطور مرخص ... و روانه ایران گردانیدند

بعد از ... امپراطور ... کردند از ... اول که مرخص شده ... و مرخص ...

چون در ... گمرک و ... تجار ایرانی ... بر حاجی ترخان شده بود خانم هم از ... حاجی ترخان ...

بیاید تا مسکو ... از مسکو تا حاجی ترخان ... در خدمت خانم ...

در مسکو خانم ... مزاج مستقیم نداشتند ... قدری ...

... از ... حاجی ترخان ... راحت کرده ...

از طفلیس مرخص طهران گشته سیزدهم در نخجوان با اتفاق میرزا هادی نویسنده او منتظم [illegible] ماه بعد از آن
که منتظر الجیش [illegible] بلکه بیا [illegible] برادران بروند که [illegible] سیزدهم [illegible] بعد از [illegible] ماه
از طفلیس قبله [illegible] روانه نموده که [illegible] کار در [illegible] بعد از آن [illegible] سیزدهم
بعنه و [illegible] با اتفاق [illegible] نام [illegible] در نخجوان گذارده [illegible] مراجعت
بچه پاری [illegible] در نخجوان خبر رسید که [illegible] در خوی [illegible] از [illegible] خدمت [illegible]
رسیده [illegible] سیزدهم [illegible] داشت و [illegible] روز دیگر از خوی [illegible] بازی [illegible]
وارد طهران [illegible] روز [illegible] رسید که [illegible] الدوله [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] داده [illegible] انگلیس
[illegible] بعد از [illegible] روز دیگر [illegible] وارد [illegible] از [illegible] خان
[illegible] از طهران [illegible] خان [illegible] در [illegible] خان [illegible]
[illegible] وارد [illegible] زمستان هم رسید دو [illegible]
از جانب [illegible] میرزا [illegible] با اتفاق [illegible]
[illegible] وارد طهران [illegible] کردیدند در [illegible] اعظم [illegible]

[illegible]

[illegible] ماه [illegible] در طهران [illegible] و [illegible] ایران [illegible]
[illegible] خبر رسید که [illegible] وارد [illegible] در [illegible] که میرزا [illegible] در طهران
میان او [illegible] خورده [illegible] که میان [illegible] صلاح بدهم میرزا عبد [illegible] زاده [illegible]
[illegible] که میرزا عبد [illegible] سلطنت میکند [illegible] قبول [illegible]
طریق [illegible] بعد از آنکه [illegible] وارد [illegible] میرزا [illegible] قدم [illegible]
[illegible] ایران [illegible] الجیش [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] روز در [illegible] توقف [illegible] در [illegible]
[illegible] خدمت پادشاه و [illegible] ایران که رسیده در [illegible] خدمات [illegible] ایران و [illegible]
و منصب [illegible] خان [illegible] از [illegible] و [illegible] وارد [illegible] از [illegible]
از طهران حرکت و [illegible] سلطانیه [illegible] قدر در [illegible] که [illegible] معتمد [illegible] شاه
[illegible] الجیش [illegible] سلطانیه [illegible]
[illegible] از [illegible] خدمت معتمد [illegible] سلطانیه رسیده که [illegible] خدمت معتمد [illegible]
[illegible] معتمد [illegible] روز دیگر [illegible] و [illegible]
[illegible] روانه [illegible] وارد [illegible] خدمت [illegible] رسیده [illegible] روز در [illegible] توقف [illegible] روز [illegible]
از [illegible] حرکت و [illegible] زده [illegible] در [illegible] منزل کردند

در باب [illegible] ایلچی چاپارهای معتمدالدوله در باب [illegible] گفته چند نوبت هم در ایلچی در خدمت معتمدالدوله
بودم هر روزه در خدمت هم میرسیدم بعضی صحبت‌ها [illegible] که باید برادر [illegible] میرزا عبدالحسین [illegible]
معتمدالدوله فرستاده بیرون ایلچی که احوال پرسی کند [illegible] بسیار خورده بود
[illegible] در خانه میرزا تقی وزیر [illegible] در اطاق میرزا تقی
[illegible] اطاق [illegible] آورده‌اند در [illegible] خورده که آخوند ملا عبدالرزاق
[illegible] در ایلچی [illegible] استغفرالله [illegible] آخوند ملا عبدالرزاق یکباره
بر میرزا تقی دعوا [illegible] آوردن میرزا تقی قسم خورده که
والله [illegible] میرزا تقی را از اطاق بیرون آوردند و در اطاق
[illegible] میرزا عبدالحسین [illegible]
[illegible] یکباره [illegible] داده
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] آورده‌اند [illegible] روز [illegible]
در سلطانیه [illegible] ایلچی [illegible] مطالب [illegible] مقبول
[illegible] روز [illegible]
[illegible] محمد [illegible]

مبارک باد [illegible]

[illegible]

مبارک [illegible] ایلچی [illegible] از سلطانیه [illegible] طهران [illegible]
[illegible] در خدمت [illegible] در خدمت [illegible]
[illegible]
[illegible] تکلیف [illegible]
[illegible] در خدمت [illegible] در خدمت [illegible]
[illegible] در خدمت [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] در [illegible] در آن وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible]
[illegible] محمود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] برداشته [illegible] رفت [illegible] در [illegible] میکنند [illegible] در [illegible] رضا قلی [illegible]
می‌بینند که رضا قلی خان برود در قلعه شیروان و لکن نتوانستند در قوچان [illegible]
و وارد قلعه شیروان شد [illegible] آماده [illegible] از [illegible] شیروان [illegible]
[illegible] رضا قلی خان عرض میکنند و وارد [illegible] شیروان [illegible] که رضا قلی خان از زمان ده [illegible]
بعد صنیع رسیدم تراق به تراق [illegible] روزه [illegible] تراق [illegible]
در [illegible] میکنم در آن ده که رسیدم [illegible] در آن ده [illegible] رسیدم تراق [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] شیروان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] رضا قلی خان عازم شیروان [illegible]
و وارد شیروان شدیم [illegible] رضا قلی [illegible] رسیدیم [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] کرد [illegible] میدیدیم [illegible] که از [illegible]
[illegible] رسید [illegible] صنیع [illegible]
و [illegible] صنیع را در [illegible] صنیع [illegible]
[illegible] نگاه کرده [illegible] فرمودند که [illegible]
[illegible] برود و رضا قلی خان [illegible] صنیع [illegible] رضا قلی خان [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible]
[illegible] عرض [illegible] کردم که [illegible]
که رضا قلی خان [illegible] صنیع [illegible]
کنند از این طرف هم [illegible] فرمودند که [illegible] شیروان و رضا قلی خان را برداشته [illegible] صنیع

صنیع

صنیع دیدم که [illegible] رضا قلی خان [illegible]
[illegible] رضا قلی [illegible] صنیع [illegible]
و [illegible] رضا قلی خان [illegible]
[illegible] شیروان [illegible] رضا قلی خان [illegible] استقبال [illegible] در قلعه [illegible]
[illegible] دولت [illegible] میکرد و صنیع [illegible]
[illegible] روز دوم [illegible]
[illegible] صنیع [illegible] رضا قلی خان [illegible]
روز [illegible] رضا قلی خان [illegible]
[illegible] شیروان [illegible]
[illegible]
[illegible] رضا قلی خان [illegible] روز [illegible]
[illegible] مشهد مقدس [illegible] حسین میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] کرده و وارد طهران [illegible]
[illegible] وقت [illegible] دار الخلافه [illegible]
[illegible] صنیع [illegible]
[illegible] صنیع [illegible] منزل [illegible] چند روز [illegible]

[illegible] توپخانه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] صدر [illegible] قبله عالم [illegible]

[illegible] سلطانیه [illegible]

[illegible] قبله عالم [illegible]

[illegible] قبله عالم [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] نایب [illegible] قبله عالم [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] در منزل [illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] خدمت [illegible]

[illegible] منتظر [illegible]

[illegible] قبله عالم [illegible]

[illegible] خدمت [illegible]

[illegible]

جمعه [illegible]

جعفر [illegible] پنج هزار نفر [illegible] پاشا [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] ده هزار نفر [illegible] لشکر [illegible]

منزل [illegible] پاشا [illegible] پاشا [illegible] پاشا [illegible]

[illegible] پنج هزار نفر روانه [illegible] قشون [illegible]

خدمت شاهنشاه نایب السلطنه عباس میرزا [illegible] دولت روم [illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] روز [illegible]

[illegible] منزل [illegible] روز [illegible] از منزل [illegible]

[illegible] قشون [illegible] قشون [illegible] رومی [illegible]

[illegible] شاهنشاه [illegible] قشون [illegible]

[illegible] رومی [illegible] قشون شاهنشاه نایب السلطنه [illegible]

[illegible] قشون [illegible] شاهنشاه نایب السلطنه [illegible]

[illegible] شاهنشاه [illegible] رومی [illegible] مبارکه [illegible] شاهنشاه

[illegible] شاهنشاه نایب السلطنه [illegible] مبارکه [illegible]

[illegible] شاهنشاه [illegible]

[illegible] مبارک [illegible] مبارکه

[illegible] نایب السلطنه [illegible] ذی القعده

۱۲۳۶ [illegible] مبارکه [illegible]

و بگرلو چپنی لشکر خود لو بودند کرده از سلطانیه تبریز یاری عازم تبریز و از تبریز عازم ایروان و از ایروان
عازم بایزید و از بایزید عازم ترپاق قلعه ... اردوی شاهنشاه نایب السلطنه ... روز دیگر از
روم جمعیت خود را برداشته برابر اردوی شاهنشاه آمده اند که خبر ... شاهنشاه حرکت نمودند
جمعیت روم را ... دعوای ... اتفاق افتاد در یک ساعت ... توپ خانه
روم را که همراه عبدالله بود از دست ایشان گرفتند عساکر روم شکست خوردند و شکست شاهنشاه از
متعاقب روم تا ملاسلیمان که دهی است از دهات ترپاق قلعه ... فرسخ ایشان را تعاقب نمودند
بقدر پنج هزار نفر از قشون روم بقتل رسیدند و اردوی ایشان را شاهنشاه تصرف نمودند روم
بقیة السیف روم ... شاهنشاه ... نمودند ... گرفتند بقدر
پنج شش هزار نفر دیدند و ... عساکر شاهنشاه ... مجروح ... فرمودند
عسکر روم تمام بدست عساکر شاهنشاه افتاد ... روز شاهنشاه در آنجا توقف فرمودند که اراده ... فرمودند
کوچ بر کوچ عازم ارزنة الروم شدند ... در میان عساکر شاهنشاه افتاد عساکر شاهنشاه
ارزنه ... باشند ... ممکن نشد ... شاهنشاه ... باشند ... قشون را
نمودند و از آنجا ... کوه بر کوه ... کوه که ... در میان کوه جای بسیار صعب که
او ... ممکن ... وارد ... عازم ... توقف ... از آنجا

عازم

عازم خوی گردیدند ... خوی ... در خوی ... فرسخ شش نفر ... کرده
شاهنشاه ... جمعی ... بقدر ... سیصد ... وارد خوی شدند ... در رکاب
شاهنشاه ... در خوی ... که یک فرسنگ ... با خدمت شاهنشاه در ...
منزل ... در خدمت شاهنشاه ... خبر رسید که از جانب ... عسکر روم ... شاه
الحرمین ... شاهنشاه ... شاهنشاه در خوی توقف فرمودند ... جلال الدین
افندی که ... وارد ... التماس خدمت شاهنشاه ... مصالحه ... دولت ...
... شاهنشاه چند ... که ... عسکر قبول ... فرمان ... ارزنة الروم
... مصالحه ... جنگ ... کرده ... اتفاق ... روانه ارزنة الروم
نمودند و از خوی حرکت کردند ... منزل ... که ... از آنجا
... و ... فرمودند ... از آنجا ... عازم ... کوه
کردید ... شاهنشاه از سلطانیه حرکت ... و بسمت ... شاهان عازم
... که در ... و ... وارد ... روحی فداه
... موقوف ... از منزل ... که بسمت ... همدان ...
... در ... همدان ... مبارک شاهنشاه روحنا فداه ... العدم
... در ... بقدر یک فرسنگ ... که از سلطانیه ...

[illegible] کتک‌های بهار عرض کردیم ... دهم [illegible] ده که [illegible] پیاده کردند و داخل

[illegible] منزل [illegible] دیگر از [illegible] منزل بمنزل وارد

همدان چهار پنج یوم قبله عالم در همدان توقف فرمودند [illegible] فرمودند [illegible]

از همدان [illegible] قبله عالم عرض کردیم و مرخص شدیم [illegible] بدار الخلافه منزل بمنزل [illegible]

[illegible] کردیم که [illegible] فرسخی دار الخلافه [illegible] از دهات شهریار [illegible] دیدیم

که [illegible] جمع شده‌اند و بسیار متفکر [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] ولیکن جرأت نمیکنند [illegible] پرسیدم حضرات چه خبر است

که [illegible] بسیار [illegible] در میان [illegible] سفید که [illegible]

ده [illegible] نزدیک [illegible] خبری [illegible] ماندم [illegible]

[illegible] تمام دهات شهریار را [illegible] کرد و هرکس [illegible]

[illegible] بدار الخلافه میروند برهنه کردند و چند نفر [illegible] کشته [illegible]

[illegible] ده بار [illegible] کنند که [illegible] پنج روز است [illegible] از [illegible]

مبارک شاه [illegible] تا در [illegible] نزدیک [illegible]

[illegible] چند نفر [illegible] پیش [illegible] ما در ده مانند [illegible]

[illegible]

[illegible] غره شهر شعبان المعظم حسب الحکم قبله عالم و [illegible] مامور [illegible] کردیدم [illegible]

[illegible] موازی چهار ده [illegible] لایق [illegible] روس [illegible]

[illegible] در گاه [illegible] دولت [illegible]

[illegible] دار الخلافه [illegible] حرکت و منزل بمنزل [illegible] امپراطور روس

که جهت [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]

[illegible] امپراطور روس [illegible] در [illegible] میدادند

[illegible] در [illegible] در [illegible]

توقف [illegible] امپراطور [illegible] امپراطور

بود در [illegible] در گاه [illegible]

[illegible] دار السلطنه [illegible] یوم چهارشنبه ۱۸ شهر شعبان وارد دار السلطنه [illegible]

[illegible] چند یوم در [illegible] توقف و در خدمت [illegible] نایب السلطنه [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] خلق [illegible] دار الخلافه [illegible]

[illegible] و در [illegible] الدوله [illegible]

[illegible] منزل [illegible]

نمو حرف او را با تاج رسید در جواب لکن [illegible] ایران بگیرید [illegible] روز اول [illegible] وارد
دارالخلافه شد از او پرسیدم چند راس اسب خان [illegible] مذکور [illegible] پیشکش راس
[illegible] هر کس اسب دارد [illegible] ببرد نزد [illegible]
بگردد البته قریب [illegible] ماه [illegible] در دارالخلافه روز [illegible] اسب نزد آدمی زور دارند
[illegible] اسب [illegible] و هر کس [illegible] اسب فروختن داشته باشد [illegible]
نیاورد [illegible] اسب [illegible] و عالمیان را [illegible]
دادند و اسب [illegible] شده بود جهت [illegible] امیریه روانه [illegible]
[illegible] دادند [illegible] اسب ده روز دیگر در دارالخلافه [illegible] بود [illegible]
روز [illegible] چند وقت [illegible] بود [illegible] اسب روانه شوند
و در [illegible] زودتر [illegible] جهت اسب راحت [illegible]
عالم [illegible] در دارالخلافه جهت
[illegible] اسب [illegible] لاکن [illegible] اتفاق
[illegible] بروند [illegible] زمستان شده اسب [illegible] منزل برسند
[illegible] مذکور [illegible]

[illegible] ماه [illegible] حرکت [illegible] اسب [illegible] جهت [illegible]
[illegible] اگر [illegible] در دارالخلافه
[illegible] اسب در دارالخلافه [illegible]
و مامور بود [illegible] بغداد چند راس اسب بخرد بابت [illegible] برود بغداد ده راس
[illegible] ده راس اسب هم در بغداد بخرد بابت [illegible] ماندن در دارالخلافه
[illegible] بغداد [illegible] ماندن دارالخلافه نکرد [illegible]
[illegible] اسب [illegible] دارالخلافه
[illegible] کردند [illegible] دولت ایران [illegible]
[illegible] احترام میکنند [illegible]
امیریه [illegible] دولت ایران [illegible] احترام [illegible] میرزا ابوالحسن
[illegible] دولت ایران بود [illegible] جهت [illegible]
[illegible] کرده بود [illegible] ماه [illegible] میرزا ابوالحسن
[illegible]
[illegible] ماه [illegible]

و در حین ... [illegible] میکنند

بعد از دو سه ماه لوکی اولا مرخص شده در دولت [illegible] ایشان خلق ایران در بالا
سر خود [illegible] جا میدهند [illegible] ایلچی قدری به الطاف مستند است از دولت ایران رضا مندی
ندارند و باز حرف میزنند [illegible] کشید بعد از مکالمات [illegible] نایب وزیر [illegible]
در وکیل [illegible] روس است [illegible] کرده [illegible] حرف زدن و یکی [illegible] کردن که
[illegible] میکرد محمد علی [illegible] عرض [illegible] شدن از اعضای [illegible] ایران بکند [illegible]
بعد از [illegible] نکرده [illegible] از آن [illegible] نزد او [illegible] گفتگوی [illegible]
نداشته هرچه باید بکنید [illegible] هر وقت [illegible] کاغذی [illegible] سردار [illegible]
که [illegible] عرض [illegible] بدهد [illegible] سه روز بعد کاغذ [illegible] سردار
[illegible] باید مهمان [illegible] بمقصد رسانند و [illegible]
میرزا مسعود آورد [illegible] چند بود که در وزیر [illegible] نایب السلطنه فرمودند
[illegible] باید هر روزه [illegible] گفتگو [illegible] نیز هر روزه
[illegible] نایب السلطنه [illegible] فرمودند و [illegible]
جهت [illegible] خدمت نایب السلطنه عرض کردم فرمودند [illegible] مقام [illegible] روز
[illegible] جهت [illegible] سیاه [illegible] قائم مقام سیاه از بنده گرفته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در خدمت [illegible]
میخوردم و بنده هر روزه [illegible] خدمت قائم مقام عرض میکردم [illegible]
[illegible] هر روزه [illegible] در [illegible] فردا [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] محمد علی [illegible] باید [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] قائم مقام [illegible] توقف نمودیم [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] جهت [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] مرخص [illegible] در [illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] مرخص فرمودند [illegible]
[illegible]
[illegible]

اسب‌ها را در کمر گذارده و همراه اسب‌ها تا اواسط کمر حیوانی که کمر در میان رود ارس میرسید اسب
را شروع میکردند به شنا و بر یکدیگر لگد میزدند که من متعجب شدم از این کار خیال کردم که غرق میشوند
بهر حال مرارت تمام دو ساعت [illegible] جمع کرده [illegible] وارد شدیم [illegible]
بسلامت از آب عبور کردند از آنجا وارد نخجوان شدیم مهمان کریم خان [illegible] نخجوان بودیم
و پنج روز در نخجوان [illegible] ایروان کرده بودیم در منزل [illegible] آب [illegible] چای [illegible] که [illegible] از
[illegible] هزار جمعیت از [illegible] چای [illegible] منزل [illegible] از ذات [illegible] کردیم
و از آنجا [illegible] منزل [illegible] وارد ایروان سردار [illegible] در [illegible] امیر [illegible] منزل [illegible]
[illegible] در ایروان توقف [illegible] ۱۹ رمضان از ایروان حرکت [illegible] قره کلیسا [illegible] اول خاک
روسیه [illegible] از ایروان [illegible] در [illegible] کوه [illegible] سردار [illegible]
بسیار [illegible] خوب [illegible] در آن [illegible] آب [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] در آن [illegible] منزل [illegible]
دو سه ساعت [illegible] روز [illegible] شروع کرد [illegible] باریدن بقدر سه چهار فرسخ
[illegible] باران [illegible] که [illegible] بسیار صعب [illegible] بقدر یک فرسخ
[illegible] بالا [illegible] و بقدر یک فرسخ [illegible] چه [illegible] بسیار بدی [illegible]
[illegible] سه هزار [illegible] برف [illegible]
[illegible] برف [illegible] دیگر [illegible] بردند [illegible]

الباقی

[illegible] بس [illegible] برف [illegible]
[illegible] برق و [illegible] برف [illegible] در [illegible] اسب [illegible]
[illegible] کرد [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] باران [illegible] اسب [illegible] شده بود از
[illegible] الله [illegible] اسب در [illegible] کوه [illegible] هم در
[illegible] برف [illegible] زیر [illegible] اسب [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] برف [illegible] کردیم [illegible] هزار [illegible] جای دیگر [illegible]
[illegible] که [illegible] ساعت دیگر [illegible] هلاک [illegible] بود
[illegible] دیگر [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] بسلامت [illegible] برف [illegible]
قره کلیسا [illegible] وارد [illegible] قره کلیسا [illegible] چند نفر از [illegible]
[illegible] استقبال [illegible] در [illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] در اطاق [illegible]
آوردند [illegible] چای [illegible] چای [illegible] چای آوردند
[illegible] چای [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]

چای مریز ازهم انصاف کرد که قلعه زیاده تربیت بد لا لا پیراه سنج کرد بد از فوت شدن انهم [illegible]
صحبت در سنج جناب [illegible] منزل [illegible] کمینه [illegible] سنج باتفاق [illegible] نفر [illegible]
منصب های قندیلی [illegible] منزل سنج سنج هم که قلیان [illegible] آوردند کمینه [illegible]
که هرگز قلیان نکشیده ام [illegible] قلیان کشیده قدری [illegible] آوردند مصرف رسید [illegible]
رفته منزل قندیلی و در منزل قندیلی [illegible] سنج [illegible] قرار [illegible] فردا [illegible]
و مهمان [illegible] فردا روانه [illegible] قدری [illegible] راحت [illegible]
[illegible] بروند و پس فردا [illegible] منزل لوری [illegible]
لوری [illegible] در لوری [illegible] یوم یکشنبه ۲۱ نیز در قره کلیسا مهمان [illegible]
روز نهار و چای در اطاق کمینه [illegible] در عالم صحبت [illegible] یوسف
نامی [illegible] ایروان [illegible]
[illegible]
[illegible] قبول کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وفوت شد

وخوش [illegible] میدانم که [illegible] کرد گذشت [illegible] از سردار [illegible] میدان [illegible]
سردار [illegible] دولت [illegible] گذشت [illegible] نفر [illegible]
جعفر خان [illegible] قسم [illegible] که [illegible]
[illegible] سردار [illegible]
[illegible] دولت ایران [illegible]
بجعفر روسیه [illegible] گذشت [illegible] گذشت [illegible]
[illegible] روانه [illegible] قره کلیسا [illegible]
ماه مبارک رمضان [illegible] خداوند
عالم [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] یوم [illegible] از قره کلیسا باتفاق کمینه در [illegible]
[illegible] لوری در کنار رودخانه لوری منزل نمودیم باتفاق کمینه نهار خوردیم در [illegible]
[illegible] قزاق [illegible] از [illegible] کمینه [illegible]
[illegible] در لوری [illegible]
و یوم [illegible] ۲۰۳ از لوری حرکت و بقدر پنج فرسخ [illegible]
[illegible] بسیار خوب [illegible] منزل نمودیم [illegible] باران [illegible] در زیر باران [illegible]
[illegible] چهار ساعت از شب گذشته [illegible] که [illegible] کمینه از قره کلیسا [illegible]

در سبب خوردگی تدارک دیده بهمراهی عسکر فرنگی بود که مهماندار در تفلیس دانسته بسیاری
کرده بعد نوکرهای عسکر بود در کنار راه آبی در پهلوی خیمه نشسته شام صرف نموده خوابیدیم صبح
چهارشنبه ۲۲ از آنجا کوچ کرده [illegible] که محمود بیگوینده آب رود بسیار طغیان داشت
عسکر که همه چنین نموده بیست نفر هم بوده قرق همراه در راه است و از رودخانه عبور
کردیم بقدر پنج فرسخ از آنجا راه آمده بیک فرسخی گوده رسیدیم که زیر دهات تفلیس است
چمن خیمه در آن جا منزل نمودیم عسکر مذکور همراه بود گوده علف [illegible] در همین جا منزل
کشیدیم از ده گوده تدارک جهت عسکر [illegible] در آن جا [illegible] منزل [illegible] از
راه تفلیس پنج فرسنگ عسکر از آن جا ایلچی رفت تفلیس سردار [illegible] بر موالف
که خبر آمدن ما [illegible] منزل در تفلیس مشخص کنند بود پنجشنبه ۲۳ رمضان
وارد تفلیس شدیم [illegible] موالف [illegible] پولوس [illegible] در تفلیس [illegible]
[illegible] پولوس [illegible] موالف [illegible] کاغذها [illegible]
کرده [illegible] که [illegible] در ایران [illegible]
که کاغذ [illegible] وزیر [illegible] اول آن کاغذ را ملاحظه کند و بعد از آن خدمت [illegible]
[illegible]

میرزا بر موالف گفت [illegible] کاغذی شاهنشاه ایران بر امپراطور نوشته است
باز [illegible] بنده گفتم [illegible] وزیر [illegible] کاغذ را باز نکنید [illegible] وزیر [illegible]
هم [illegible] نداشتم [illegible] کاغذ امپراطور بر شاهنشاه ایران نوشته و سردار [illegible] در ایروان [illegible]
باز [illegible] امپراطور را [illegible] سرحد داریم [illegible] امپراطور مطلق دخل و تصرف نیست [illegible]
[illegible] چند [illegible] بنده گفتم [illegible] دوازده [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] بنده گفتم [illegible] ممکن نیست [illegible]
که آورده [illegible] اگرچه اگر [illegible] شاهنشاه [illegible] تعریف [illegible] گفتم [illegible]
بنده گفتم [illegible] از [illegible] شاهنشاه [illegible] در [illegible]
[illegible] امپراطور را [illegible] چه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] اول [illegible]
[illegible] کاغذ [illegible] خواهیم کرد [illegible]
[illegible] دست بنده [illegible] شده [illegible] بنده [illegible] دست
در [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] دست [illegible] در [illegible] بنده [illegible] خدا حافظ
گفتم [illegible] بر موالف [illegible] دست بنده را
[illegible] بر موالف [illegible] بر موالف [illegible] امپراطور [illegible]

در باب تصویر ایلچی گفت این ملاحظه شده است اکنون به امپراطور روس گفته نقاشی هست لیکن بسیار شبیه در رو و دراز
نیز ملاقات کردم مدد و مدد اولیا دوست میدارد و از اطاق بیرون رفته و مسعود اطاق خانه او تصویر مدد ف
را کشیده است مدد کسی اوست دیدم که با کسی علیحده داشته باشد با مدد و دید بسیار تمجید و تحسین تمام با مدد ف
در دوام میکرد بود به جهه ۲۷ بر مولف سردار میرزا جان و ترجمان اول لجو فرستاده شد شنبه که شنبه ما
بعد بیاورند هر دو او و زنگ بلیغ چه نوشته اند چهار لیره عریضه ارتکاب بیان شده فرستاده بودم قبل از
آنکه فرستاده او خدمت شنبه ببرند وزیر کاغذ او باز کرده و خوانده است جز این نمی نویسد که سلام بر امپراطور
نوشته است سرکوب باز منظم معنی و توضیح میدهم شنبه لیکن میرزا جان جمیع را امپراطور نامه باین ده
ایران بنویسد حسین خان سردار در ایروان لشکر [illegible] ولی نه امپراطور به رجال دولت انشا خوش
آمد و بر فرستاده منع میکنند و افزون میکنند که توجه نامه به امپراطور روس [illegible] ایران
نوشته بود کی قلی سردار بد را در یکانه میرجان گفت به خوب که بیت شنبه لیکن برکه خوب باید
توجه آن فراهم مرکز بعد از آن گفت میرزا سردار حسین [illegible] میگویم بر خلاف و رفت
بود شنبه [illegible] باول الولیخ به وزیر سردار است همان شخص است که صحبت [illegible] روی
همان آورد بیدار اتفاق موقعیت در میان روایه بسیار محترم و بسیار صاحب عقل و دانا و [illegible] روی نیز بسیار
خاطر اهل امینی [illegible] از اول روایه نقلی [illegible] سردار [illegible] او وزیر است تمام عمومی
شده است مکران میرزا ابراهیم [illegible] هم در این بود آقا بیک در [illegible] نیز بود زن باول الولیخ
هم نشسته بود باول الولیخ که [illegible] و در خانه زنی [illegible] [illegible] میرود
ایلچی [illegible] وسط حیاط خانه زنی [illegible] چیزی در بالاخانه منزل داشت زنش [illegible] خشن [illegible]
از جا رفته

از جا رفته و برخاست شنبه او را مستقبل شده دست فراوانی آورد که مصافحه کند شنبه نیز دست او را گرفتم
دست او را که گرفتم رو در شنبه او بوسید ضرب [illegible] تعارف نمودیم باول الولیخ خودش از اطاق بیرون
آمد گفت زود در رفتن سلام کرد شنبه جواب سلام او داده شنبه را بر دراز است رفت در اطاق نشستیم بعد
دو ساعت میرزا ابراهیم و آقا بیک نیز نشستند چند نفر دیگر آمدند و اول آن ایستادند چای و قهوه صرف شد بسیار
الو کرد بر شنبه و پنج نفر شنبه تمجید خود از برخاست تو شنبه آمد که قدری بخور خوب است شنبه لیکن
چیزی مبارک است نخوردی تو الطاف شما راست میگویم دیگر اکنون بکند بعض از احوالات ایران جایی از روز او
و از آنچه دیگر نیست در ایران دیده بود و شناخت شنبه به او بیرون جواب لیکن قدری از آباد تفلیس آن قدر
کرد که حال بسیار آباد شده است بیشتر دیگر هر کس به شنید نمیدانند حالا تفلیس اول است میرزا ابراهیم
در پهلوی شنبه نشسته بود ایرانی گفت که فلانی بسیار دلم میل به تحفه تو باشم میترسم لیکن سردار مسکو دارد
نار سیاه تبیت خبر نداری ناخوش خوب نشسته بودم صحبت میرزا بلیغ در این صحبت از زبان احوال
پرسیده و شنیده ام شنبه لیکن ماشاءالله اهل و از پسرهای خودش هر وقت که بالا میرود هر کس نگاه
میکند تو چاق تر بنظر میآیی قدر از نایب السلطنه پرسیده و شنیدم نایب السلطنه ناخوشی دارد بود خوب است
شنبه لیکن الحمد لله او الان خوب است و ماشاءالله بسیار چاق است قدری ناخوشی داشت و لیکن الحمد لله خوب
خوب است بعد پرسیده و جواب روی جنبه داده شنبه لیکن گفتم سر لشکر نامی سه چهار نفر
خدمت نایب السلطنه جهت [illegible] آمده اند و الحمد لله نایب السلطنه یکدفعه در [illegible] میرود
که نایب السلطنه از آن قراول بگیرند همه نایب السلطنه از آنان خواهش کنند قراول خانه کرد آنها در روز
سبقت کرده اند و تا آنها هوا شنبه شنبه باول الولیخ گفت هم کاران قدری معیوب است

گفت سال گذشته ان [illegible] در قزوین نایب‌السلطنه [illegible] بود که [illegible] روی [illegible] نایب‌السلطنه
در زحمت بود [illegible] گرفته بود [illegible] حالا بهتر از [illegible] بود از آن [illegible] آمدیم سر منزل
بود [illegible] چیز زرد است میدادند [illegible] در خانه [illegible] میدادند [illegible] میدهند [illegible]
در [illegible] هر [illegible] خرابه [illegible] بود [illegible] او [illegible] دیده [illegible] گفت زرد
[illegible] سلام علیکم [illegible] زرد [illegible] جواب [illegible] بیاوردند گفت زرد است میدهند
امروز [illegible] گفتم [illegible] در بیرون [illegible] گفت [illegible]
جواب [illegible] گفت [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible] وقت [illegible]
هستم [illegible] قدری [illegible] قدری [illegible] گفت [illegible] نایب‌السلطنه
[illegible] نایب‌السلطنه [illegible] خوب [illegible] نایب‌السلطنه [illegible] خوب [illegible]
[illegible] نایب‌السلطنه [illegible] خوب [illegible] ایران [illegible] گفت [illegible]
نایب‌السلطنه [illegible] قدری [illegible] گفتم [illegible] مهمان [illegible]
است گفت نایب‌السلطنه [illegible] گفتم هنوز [illegible] ایران [illegible]
[illegible] گفت [illegible] است [illegible] گفتم
[illegible] اگر در حق [illegible] اگر [illegible] چگونه [illegible]
[illegible] گفت اگر [illegible] در حق [illegible] از [illegible] رود
[illegible] در حق [illegible] بعد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بسیار [illegible] هست [illegible]
[illegible] نایب‌السلطنه [illegible]
گفتم

گفتم هنوز [illegible] گفت [illegible] قدری صحبت [illegible]
[illegible] سردار [illegible] بود [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] عمارات چند [illegible] جهت
[illegible] گفت [illegible] خوب [illegible] عمارات [illegible] ملاحظه کردم بسیار خوب
[illegible] گفتم بسیار [illegible] قدری در [illegible] در [illegible] عمارات [illegible]
[illegible] در [illegible] گفتم [illegible] روس [illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] گفت [illegible] قدری کار دارم وقت دیگر [illegible]
[illegible] چیز [illegible] گرفته [illegible]
[illegible] قدری [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خانه [illegible] قدری [illegible]
[illegible] کردیم گفت [illegible] منزل [illegible]
سردار [illegible] منزل [illegible] بسیار
[illegible] عفونت کوچه‌ها تنگ [illegible] عفونت رغبت نمیکرد [illegible]
میکنند [illegible] مرتبه [illegible] خانه هر کس [illegible] خوب میکنند [illegible]
[illegible] طاعت [illegible] طاعت ندارد
سردار [illegible] میکنند [illegible] خانه
[illegible] میکنند [illegible] از میان [illegible] در هر طرف [illegible]

طرف دست راست شهر را [illegible] میگویند که قدیم از این چندین خانوار در اینجا بوده و از نقوش
حالا قریب چهار هزار خانوار ارامنه در این ساکن است مجموع ارامنه ایروان [illegible]
که تفلیس بوده اند در این ساکن شده اند حالا که انها خانه ها را از ارامنه ها میگیرد و عمارت
عالی میسازد بجهت فروختن بعضی اعیان روس هر کس خانه خانه باغ از ان خانه ها [illegible] میخرید
کوچه قبل از این در بالای رود کر بود که از این که شهر بوده و در میدان حالا کوچه بزرگتر
ساخته است که حالا کوچه [illegible] بعضی دو پل شهر بند بسیار بزرگ که از [illegible] شده است
زمانی ها که خارج شهر بود مجموع [illegible] کرده داخل شهر کرده است و عمارت ساخته است
حالا اول کار دولت [illegible] جنرال مذکور است [illegible] ده سال دیگر تفلیس شهری بشود که
هیچ یکی از شهرهای روسیه [illegible] ندارند بلکه بعضی چیزها تفلیس در [illegible] بهتر از
ولایات روسیه [illegible] که در تفلیس هست در کل فرنگستان [illegible]
[illegible] خوب [illegible] در گرجستان و شهر تفلیس پیدا میشود در مملکت روسیه [illegible] حمام های
که در تفلیس دارد در کجای ولایت فرنگستان بهم میرسد هر چند [illegible] روسیه اخراجات
در این ولایت میکنند قابلیت دارد لیکن امپراطور در این خرج ندارد چندین
سالها [illegible] دولت روسیه در [illegible] بلکه گرجستان را تصرف کنند الغرض
[illegible]

[illegible]
به اسم الکندر [illegible] در این صورت البته قدر [illegible] ولایت را میداند و خوب نگاه خواهد داشت
[illegible] خلق بسیار [illegible] شده است رضامندی [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] گرجستان [illegible] [illegible] قریب [illegible]
[illegible] حالا [illegible] رضامندی دارند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تفلیس [illegible] فرنگ [illegible]
[illegible] روسیه [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روسیه [illegible]
[illegible] در ولایات [illegible]
[illegible]
[illegible] گرجستان [illegible]
[illegible] چهارشنبه ٨ [illegible]

[illegible]

[سخنان بنده]

مغفرت آیات [illegible] فرمودند [illegible] سردار [illegible] نایب السلطنه فرمودند [illegible] کرده و در جواب
هر یک جواب گفت که [illegible] نایب السلطنه عرض نمودم در خصوص دزدی که در سرحدات اتفاق می افتد و در
خصوص خونریزی که [illegible] نایب السلطنه [illegible] مصطفی خان [illegible] مهدی [illegible] خان
قره باغی نقی خان [illegible] در خصوص [illegible] مهدی قلی خان که [illegible] در خصوص هر یک علاحده جواب داده
که مفصلا [illegible] نایب السلطنه عرض نمودم و در همین روز بسیار اظهار مرحمت و شفقت [illegible] روغن فدا
رو میکرد که در خصوص [illegible] سردار [illegible] روپیه [illegible] مبارک [illegible] میکند در باره
هر یک در خور [illegible] سزاوار مرحمت و شفقت فرموده اند [illegible] مبارک

[روپیه]

مشرف گردیده اند همگی راضی و شاکر شده اند در خصوص خونریزی [illegible] سردار مذکور [illegible]
نایب السلطنه [illegible] در سرحد [illegible] در خصوص [illegible]
مهدی قلی خان مذکور [illegible] نایب السلطنه فرموده اند [illegible] نایب السلطنه
هستم با تو جنگ [illegible] خدمت امپراطور [illegible] در جواب [illegible] نایب السلطنه
بنویس [illegible] در جوف عریضه [illegible] در این [illegible] نایب السلطنه
جنگ [illegible] امپراطور [illegible] جنگ دارم [illegible] خواهد کرد [illegible] جواب
امپراطور [illegible] نایب السلطنه [illegible] در باره [illegible] سردار [illegible] نکند [illegible] بزرگ با هم دولت
[illegible] که بنای دعوا [illegible] در خصوص [illegible] کردن [illegible]
سرحدات [illegible] نایب السلطنه [illegible] چند کاغذ عرض نوشته اند
[illegible] تعریف کرد که بسیار خوب [illegible] بنده گفتم [illegible]
بسیار [illegible] صاحب جرأت بود [illegible] نایب السلطنه را [illegible] خدمت [illegible]

و صاحب نظر

[illegible] شنیده [illegible] خلاف [illegible] نایب السلطنه [illegible] بسیار [illegible] روزی که [illegible] نایب السلطنه
[illegible] روز [illegible] شب گریه میکرد و قوت [illegible] سردار [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] الحق [illegible] روز [illegible] سیاه پوشیده [illegible] نایب السلطنه
[illegible] سیاه پوش [illegible] نایب السلطنه [illegible]
راحت ندارد [illegible] نایب السلطنه [illegible] زیاده [illegible] گفتگو [illegible] دیگر
زیاده [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] روغن فدا [illegible] خورده [illegible] سردار [illegible]
[illegible] بنده را روانه [illegible]
[illegible] روز [illegible] منزل [illegible] و در همین روز [illegible] سردار
که [illegible] رواحت [illegible]
[illegible] سرحدات [illegible]
[illegible] سردار [illegible] احوال [illegible] فلان [illegible]
از سرحد گذشته و دزدی کرده [illegible] امیر خان [illegible] در جواب [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] دروغ میگوید [illegible] دزدی [illegible] دزدی [illegible] کسی از ترس [illegible] دزدی
کند نایب السلطنه هم [illegible] قبول نمیکند [illegible] عرض کردم [illegible] سردار در [illegible]
چه قدرت دارد [illegible] دروغ بگوید [illegible] نمیتواند [illegible] دروغ بگوید و امیر خان هم
[illegible] دروغ [illegible] البته [illegible] میکنند [illegible] نایب السلطنه

شنبه کنند یکشنبه ۱۱ شهر شوال بر موافق گفته فرستاده بنده هم [illegible] پیاده اسبهائیکه [illegible]
جهت امپراطور فرستاده اند تماشا کنم تو برو [illegible] اسبها بلی [illegible] بنده از قترال صبح بیدار شده
رفتم سر طویله جلودار [illegible] سردار [illegible] اسبها هر کدام اسبها را [illegible] کردند بعد فقط انها را
عرض کردند [illegible] باران [illegible] رفته و دعا [illegible] ایشان کردند بقدر یک ساعت که گذشت سردار
باتفاق جنرال مددف و [illegible] جنرال [illegible] و نایب سردار [illegible] آمدند میرزا جان
قراباغی مترجم سردار [illegible] سردار [illegible] آنکه اسبها انشاالله گفت [illegible]
اسبها را [illegible] کردند یک بیک همه را درست بدقت نگاه کرد پنج شش اسب را پسندید پنج شش
اسب دیگر را [illegible] کرد [illegible] نزدیک هر اسب [illegible] که وزیر امپراطور [illegible] از اسبها جهت
[illegible] معتمد [illegible] از آنها [illegible] از [illegible] گرفته [illegible]
سرکار [illegible] گفت اسب [illegible] گفتم [illegible] گفت [illegible]
[illegible] و [illegible] همان پول را [illegible] از او [illegible] همه [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] او [illegible] و بنده تعریف کرده گفت [illegible] اگر تو تعریف کنی
[illegible] کرد [illegible] زبان [illegible] چند [illegible] گفتم [illegible] ده [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] کنم [illegible] چند [illegible] گفتم [illegible] سردار [illegible]

ازلوهار

ازلوهار [illegible] از ایروان و از همین جا که تفلیس [illegible] بر گرد [illegible] همه [illegible]
[illegible] منزل [illegible] از ده [illegible] بنده در [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] بنده [illegible] قدری [illegible] گفت [illegible]
[illegible] کردم ده [illegible] گفت خوب [illegible] در کار و بار [illegible] مشغول [illegible]
روانه [illegible] گفت [illegible] بنده گفتم حضرت [illegible] و از آن [illegible] منزل
[illegible] سردار [illegible] که [illegible] بنده [illegible] روانه کند از تفلیس [illegible] میرزا جان که
[illegible] بنده [illegible] بنده [illegible] نوشته [illegible] گفتم [illegible] میرزا جان هم
مترجم اول سردار [illegible] روز سه شنبه ۱۲ شهر شوال میرزا جان مترجم اول سردار [illegible]
بنده [illegible] روانه [illegible] که در ایران مشهور [illegible]
[illegible] سردار [illegible] جنرال مددف [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] وقت [illegible] فرستادن [illegible]
همان [illegible] جنرال مددف [illegible] گفتم میرزا [illegible]
جنرال مددف در [illegible] سردار [illegible] بنده رفتم [illegible] جنرال مددف گفت سردار
[illegible] کاغذ [illegible] کاغذی در آورد [illegible] بنده [illegible] محمد مصطفی خان [illegible]
[illegible] در [illegible] نایب السلطنه [illegible]

که توپ بسیار بزرگ میدهیم و ولایت نیز میدهیم [illegible] باسم مرو شده اند لاکن بعد از خبرهای دیگر نیز در خصوص
وراهی روم نوشته بود که نایب السلطنه فرموده اند [illegible] باروت [illegible] میکنند و با روسیه جنگ [illegible] سردار [illegible]
[illegible] میدانم نایب السلطنه [illegible] حرفهای [illegible] گفته اند لاکن این کاغذها را موجود می نویسند [illegible] کاغذ را
در حرف عرایض [illegible] میکردم و [illegible] نایب السلطنه میفرستم [illegible] همین نوشته لاکن [illegible]
مبارک نایب السلطنه عرض کرد که [illegible] بنمانند [illegible] چنین کاغذها نوشته بود [illegible]
سردار [illegible] که [illegible] کند باز باره گفتگو کرد بقدر سه ساعت آن روز گفتگو کرد در خصوص
[illegible] در خصوص [illegible] در خصوص [illegible] در خصوص [illegible] میرزا [illegible]
و [illegible] کرد [illegible] بر نایب السلطنه عرض کردم بعد از اتمام گفتگو [illegible] در [illegible]
[illegible] روز [illegible] چند دفعه [illegible] از [illegible] منزل [illegible] پنجشنبه ۲۳ شهر شوال از [illegible]
تفلیس عازم مقصد شدیم [illegible] که [illegible] روسیه [illegible] مهماندار کرد [illegible]
که [illegible] از تفلیس حرکت نموده [illegible] در [illegible]
[illegible] در [illegible] منزل [illegible] در [illegible] توقف نمودیم و [illegible]
[illegible] منزل [illegible] که [illegible] از تفلیس [illegible] در [illegible] توقف نمودیم
و روز [illegible] از [illegible] حرکت [illegible] در بین [illegible] در میان [illegible] کوه [illegible]
واقع شده [illegible] بزرگی دارد [illegible] که [illegible] فرسنگ [illegible] در عرض
[illegible] که [illegible] بقدر [illegible] قزاق [illegible] بتفلیس [illegible] که [illegible] قزاق

از ولایت [illegible]

از ولایت [illegible]

که مسکن ایلات [illegible] تفلیس [illegible] قزاقهای ساکن [illegible] تفلیس مرخص [illegible] برونده [illegible]
ایلات در عرض راه [illegible] بزرگ قزاقها [illegible] بزرگی [illegible] سفید [illegible]
ایل [illegible] از [illegible] تا [illegible] فرسنگ [illegible] در [illegible] توقف نمودیم [illegible]
از [illegible] حرکت [illegible] در کوه [illegible] قره [illegible] از [illegible] سلسله [illegible]
[illegible] جماعت روسیه دعوا کرده [illegible] اطاعت روسیه [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] قفقاز [illegible] که کوه [illegible] دارد و مسکن جماعت روسی [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] در [illegible] کوه [illegible] قریب [illegible]
و [illegible] که [illegible] بزرگ [illegible] بسیار [illegible] دارد و [illegible]
[illegible] روسیه [illegible] ساخته اند [illegible] در [illegible] ولایات [illegible] محافظ [illegible]
[illegible] چهار فرسنگ از [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] بسیار ساخته اند [illegible] در [illegible]
[illegible] دره دارد [illegible] دارد در [illegible] جاری [illegible] منزل نمودیم
[illegible] در [illegible] در عرض [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] ایران [illegible] عبور [illegible] و [illegible]
[illegible] رعیت [illegible]
[illegible] میفرستم [illegible] از جای دیگر [illegible] بیاورند

اوسطایی هم در ان کوه اسکن تعیین کرد علف بیاورند زلاچیق آوردند اوسبها زدند قدری
در ارام کرفتیم قدر ایوانج مهماندار که شفرهست هم فردا [illegible] در آنجا اتراق میکنم بس [illegible] شنبه
بان ازقا ورحرکت میکنیم میروند اسبها قدری نفس تازه کنند بوتر فت کفتم در صورتی که
که علف موجود بیاورند چه [illegible] ضایع شده والا علف نرسد نماند هم سه شنبه او نیز در
کوه قاورسید سه شنبه ۲۰ ازقا ورحرکت و چهار ساعت ادم برقا فریک هفت فرسنک است
در عرض [illegible] اسب که هرعرابه داشتیم داشتم ما در طهران یکصد و نه قاق خریده بودیم هیچکس نداشت
از جنت قان اکثرینها ولکن صاحب بان میخورند نیز [illegible] که بجهت بیکس با پدر [illegible] روس کلا در
جنع اسب فرقه هم [illegible] در لاجند رأس اسب فزاق بپهلوی او افتاد بسیار [illegible]
هم سوار اسب فزاق [illegible] از آنکه اسب [illegible] از آنها خلیده کرده چوب [illegible] فزاق
نکان داد زمین هم سنک [illegible] بسیار بدی [illegible] اسب چنانکه چند [illegible] بر زمین خورد سنک بر بدر قان
اسب [illegible] بقدر یک وجب دست تری در قان اسب [illegible] است [illegible] بجاز [illegible]
آوردیم قافرسنک در پهلوی [illegible] اسب خاصه [illegible] کردیم نبات و [illegible] داغ [illegible]
[illegible] کفتم اسب دیکر چیزی [illegible] اسبها [illegible] نخورد میکرد و [illegible] میکرد حیوان که جماعت روسیه
دو اسب جمع [illegible] و افسوس میخوردند [illegible] اسبها [illegible] تا تفلیس [illegible]
میکفت از تفلیس هم بدست جماعت روسیه افتاد [illegible] از دست [illegible] در [illegible] قافرسنک [illegible]
هم قدر ایوانج [illegible] دعوا کردیم و او [illegible] کردیم [illegible] معروف [illegible] اسبها [illegible]

[illegible]

[illegible]

از [illegible] الی [illegible] پانزده
فرسنک است

از تفلیس الی [illegible]
بیست فرسنک

از [illegible] الی [illegible]
[illegible]
چهارده فرسنک

از طهران الی [illegible]
[illegible] فرسنک

از [illegible] الی [illegible]
[illegible] فرسنک

از [illegible] الی [illegible]
[illegible]
[illegible]

و از [illegible] الی [illegible]
[illegible]
از [illegible] داقستان
[illegible] ده فرسنک

از تفلیس الی [illegible]
[illegible] فرسنک

از [illegible] الی [illegible]
[illegible] فرسنک

از تفلیس الی [illegible]
[illegible] فرسنک

از [illegible] الی [illegible]
که [illegible] معموره [illegible]
[illegible]
ان [illegible] ندیده [illegible] دریای [illegible]

و از [illegible] الی [illegible]
[illegible] بیست پنج فرسنک
است

از تفلیس الی ایروان
[illegible] فرسنک

از ایروان الی [illegible]
[illegible] فرسنک

از [illegible] الی [illegible]
که [illegible] معموره [illegible]
[illegible]
[illegible]

از [illegible] الی [illegible]
[illegible] هزار [illegible]
[illegible]

پادشاه روس با پادشاهان فرنگستان تلگرافی کرده
پادشاه روس گفته بود که معنی چه با دولت ایران
قشون بدهیم [illegible] جهت [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] یکدیگر [illegible] هر [illegible] زر در سکه
امداد [illegible] زر [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible] زر [illegible] باو بدهیم
پادشاهان فرنگستان [illegible] پادشاه [illegible] زر روزی
[illegible] در جواب گفته بودند مگر تو معنی [illegible]
[illegible] رضا [illegible] است

[illegible] روح [illegible] لاف [illegible]
در [illegible] بخورد قدری [illegible] صحبت داشتم
[illegible] بسیار [illegible] تعریف [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] یکدفعه [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ایران [illegible] شاه [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] خلق ایران [illegible]
از [illegible] در [illegible] دفتر [illegible]
[illegible] در [illegible] میدهند گفت [illegible]
[illegible] نایب السلطنه [illegible] گفتم [illegible]
بقدری [illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] بسیار گفتگو کردیم [illegible]
[illegible]

مذکور [illegible] مولف [illegible] عزل [illegible] از [illegible]
[illegible] گفت [illegible] میگویند از بزرگان [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] صاحب [illegible] مشهور [illegible] در فرنگستان
[illegible] باو بدهد و ده میان پول برده و [illegible]
[illegible] قشون بکنند [illegible] ده [illegible] پول
[illegible] وزرا پرسیدند جهت چه باشد
[illegible] گفت جهت آنکه [illegible]
[illegible] پول [illegible] قشون خورد [illegible]
قشون [illegible] نکرد [illegible] حرف [illegible] کردم [illegible]
بسیار [illegible] حکمت میدارد و اعتقاد [illegible] بسیار بود و در دنیا
بسیار [illegible] رضا [illegible] گفته بود [illegible]
[illegible] قشون [illegible]
[illegible] کردی [illegible] یقین داشته
باشی هر وقت که تو را [illegible]
[illegible] پول [illegible] در خزانه [illegible] نگاه میداریم [illegible]
پول بدهیم تو [illegible]
که [illegible] پول بدهم نوکرها [illegible] پول در [illegible]
[illegible] وقت [illegible] کرد [illegible] مصرف ندارد
خوابید

خود همه کرد سردار [illegible] مولف از [illegible] ده [illegible] جمع کنند نگذاشت [illegible]
[illegible] جهت [illegible] میگوید [illegible] گذاری [illegible]
[illegible] نگذاشت [illegible] داد [illegible] قزاق [illegible]
[illegible] قزاق منزل ببرد [illegible] قزاق [illegible] لعنت [illegible] در [illegible]
منزل [illegible] و صبح چهار ساعت [illegible] ازرق [illegible] حرکت [illegible] تازه [illegible]
گذارده اند در کنار رود [illegible] اول [illegible] کوه در [illegible] تمام [illegible]
[illegible] از [illegible] لالاقفقاز [illegible] فرسنگ [illegible] تمام کوه [illegible]
میانه [illegible] کوه دره [illegible] رودخانه [illegible] کوچک از میان [illegible] کوه [illegible] ازرق [illegible] لالاقفقاز
از [illegible] کوه ها جاری [illegible] دره [illegible] رودخانه [illegible] لالاقفقاز قبل از این [illegible]
از [illegible] عبور کرده [illegible] وردی [illegible] قبل از [illegible] بعلت آنکه
[illegible] قبل از این [illegible] ازرق [illegible] قفقاز [illegible] ساخته اند و کوه ها
[illegible] رودخانه [illegible] ساخته [illegible] ساخته اند [illegible] رودخانه
سه چهار قسمت کرده اند [illegible] ساخته اند خلاصه [illegible] قبل از این [illegible] مولف
[illegible] گذارده [illegible] ساخته [illegible] بسیار راحت [illegible] از قبل از این [illegible] ازرق [illegible]
قفقاز در این کوه [illegible] ساخته اند [illegible] عبور [illegible]

می‌آیند میان تفلیس دزدی می‌کردند اسب می‌بردند از این‌ها اسیر دو سه تن گرفته‌اند و کسی خبر نمی‌کرده است
مگر جمعیت و اسلحه گرجستان دیروز پنجشنبه سلخ نیز در قفقاز توقف کردیم امروز جمعه غرهٔ ذی‌القعده
از قفقاز حرکت هوا بسیار گرم معاینه تابستان ایران از قفقاز تا لالا قزلک احتیاط بسیار دارد جهت دزد
جماعت چرکس و چچن و قوارتو دایم هستند می‌آیند توپ و قلات همراه ما بود در عقب لالا می‌گشتند جهت
احتیاط هم اردو نزدیک بود شنبه ~~جمعه~~ قاعده در رخصت همه سم لکوم از تفلیس پیاده آمدیم
شنبه تا روز جمعه روز جمعه توپ و قلات با سپاهی العقد و مردم در میان قپ می‌رفت ... قفقاز
مسکن چچن است هر دایم می‌آیند سر لالا و ارس لازم که بنشند و می‌برند چاره آنها را نتوانسته‌اند
پنجشنبه غره ذی‌القعده از قفقاز حرکت نمود بیست و چهار ورس آمده منزلش ... قمبوله لتهورق
بفرسخ شش و رس یک فرسنگ می‌گویند بلفظ پنج ورس یک فرسنگ می‌گویند ایران و روسیه شش ورس یک فرسنگ
حساب می‌کنند و روسیه پنج ورس یک فرسنگ حساب می‌کنند طرف دست راست قفقاز طور رودخانه است
از میان ولایت چچن می‌آید داخل رودخانه ترک کوچک می‌شود و این هم رودخانه یکی می‌شود در نزدیک
داخل رودخانه ترک بزرگ می‌شود که در کنار شهر قزلک جاریست همان رودخانه هم از
چچن می‌آید او را قمبوله می‌گویند شب را در کنار همان رودخانه قمبوله هم قراولخانه بود منزل نمودیم
قراول آنجا هر شب تا روز آتش روشن نموده تا صبح کشیک کشیدند صبح شنبه دوم ذی‌القعده از منزل
قمبوله حرکت به زبان آنها دستور توپ و قلات در جلو آمدیم بلند لتک زدیم همه اردو قوار توی

کوچک

هیچ جا تفنگ در لالا دیدیم که برسر ... می‌دیدند بیار زحمتی می‌کردند که چنانکه دستی در زیر زهمتی کشیده اند بیخته‌شده

خبر بیک آقا والده

کوچک می‌گویند و قشون جایی نیز می‌گویند یک پشت ورس آمدیم که والده آنها به جانب فرنگ با ما پنج باریک جای خوش سنگین
از قفقاز هم در آمدیم در لالاچو توقف شده سوار شدیم هم از آنچه می‌خواستند ایل اطاقها بسیار نکرده‌اند و نیز
می‌بردند آمدند به النماس بسیار هم اگر از دست تو بیاید در تفقد آنها روس شفاعت از ما بکنی
هر پنج نفر که ما نداریم رفته بودیم در سکنی پنج بخریم و بیریم مقان بفروشیم در عقب لالا ما را گرفته
آوردند تفلیس تا سردار ما را صاحب تقصیر قرار دادند حالا حکم کرده است هم ما را ببرند سیدابغ
سیبری می‌گویند چهار پنج ولایت است یکی را کم چتکه می‌گویند یکی را سم پولاد می‌گویند یکی را قبتاج ببر
می‌گویند یکی را سیم بر می‌گویند خلق این ولایت از بدرفتاری روسیه فرار نموده تفرقه بسمت خطا رفته‌اند
و بلفظ بسمت کالو رفته‌اند خلق ولایت کم شده است حالا مردم که در آنجا می‌فرستند و زن بر آنها
می‌دهند هم از آن زن اولاد بهم رسیده مخلوق زیاد شود در آنجا چوب و زن آن قرار داده‌اند می‌کنند
جفت گاوی هم زراعت کنند و کم کم ننده کار می‌کنند اگر قشون نکرده باشند آنها داخل دربان‌اند
می‌گذارند هر زن آنها مرخص از برای آن نیت لاکن در سنه هر بعد از خیانت به دولت
پیدا شده و قشون کرده‌اند حتی باشند مرخص می‌شوند کسی که به دولت خیانت کرده و قشون کرده
او را زن آن همان داخل می‌کنند و خلاصی از برای او نیست زنجیر قزاق تمیج در جسم اسب زده
بود در عقب لالا در منزل دیدیم با صحبت ندارد دعوا کردم که جلوه قدغن نمی‌کنی برای قزاقهای
خود منع کنند یک اسب را خواهی تان قیمت آن را ضایع کردند یکی را امروز هم ...

است قمچی بر جسم او زده اند بهر صورت مهماندار قدری قراقها را زد فحش گفت عجب رو دادند
در منزل قورار تو کوچک ماندیم صبح یکشنبه ۳ ماه ذالقعده از قورار تو حرکت و سه ورسی
لگدیم به نزدیک پنج فرسنگ نیم باشد در کنار رودخانه ترک بزرگ جای بیت [illegible]
[illegible] رود ... عبور کرده قدری [illegible]
جای در کنار رودخانه ترک بزرگ قلعه جات [illegible] دارالامان [illegible]
سمت رودخانه که طرف تفلیس است شهر نزدیک آن طرف رودخانه است و قلعه آن طرف
رودخانه است باز در عرض راه در خصوص اسبها با مهماندار دعوا کردم که اسب را قراقها [illegible]
بعد در بالا اسب یکدیگر را زخم کرده اند خیلی جلودار که از [illegible] مواظب اسبها
بود آمد نفر [illegible] خبر آورد که اسب یکدیگر را زخم کرده قراق ۶ اسب را سر داده [illegible]
تقریب قدری با مهماندار دعوا کردم که چرا قدغن بقراقها نمیکنی همه اسب را ضایع
کردند من از دارالامانه تا تفلیس اسب [illegible] که مطلق در بالا اسب
عیبی نکرد تو از تفلیس تا نزدیک [illegible] همه را ضایع کردی خدا خانه تو را خراب
کند این اسب ها هر یک هزار [illegible] قیمت دارد چرا قدغن نمیکنی بقراقها که در بالا [illegible]
اسبها [illegible] بیشتر با او گفتم که از [illegible] قراقها را
قمچی زد

قمچی زد که [illegible] حق دارید [illegible] قراقها را تنبیه کردی [illegible] گفتم وقتیکه اسبها ضایع
شده تو قراقها را تنبیه چه مصرف دارد بهر صورت یوم دوشنبه ۴ ماه [illegible] در [illegible]
توقف نمودیم [illegible] و جهت این اسبها روز [illegible] ممکن است
سه شنبه هم در [illegible] توقف که یوم سه شنبه پنجم ماه ذالقعده چهار ساعت بغروب آفتاب [illegible]
[illegible] در منزل نشسته بودم [illegible]
رفته اند در رودخانه ترک [illegible] قدری در آب بازی کرده اند [illegible] آب برده
است [illegible] مذکور [illegible] حبیب الله [illegible]
کرد جلودار [illegible] عباس کلبعلی [illegible]
[illegible] در آن موضع [illegible] در آب رفته [illegible] کردم رودخانه [illegible]
[illegible] ده نفر از قراقها [illegible]
[illegible] در آب [illegible] ساعت [illegible] در آب رودخانه [illegible]
رفته [illegible] نعش [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] قراقها [illegible] در آب [illegible] هلاک شده [illegible]
[illegible] قراقها [illegible] از آب [illegible]
[illegible] در آب هلاک شده [illegible] کردند [illegible]
[illegible] قراقها از آب [illegible] کردم [illegible] قراقها [illegible]

از بزرگشتیم آمدیم منزل یکی دیگر که سابق آمده بودیم زغنه آمدیم نفر چی رد و هر دو جوان جوانی چرب
بخصوص آن حبیب الله فندی کند ... فرار بیرون بزرگان ... زیر زره بخورد و آن طرف بیچاره نمود
بجنگ تقدیر الهی چنین بود مقدر چنین شده بود یوم چهارشنبه ... از زردک حرکت سی و پنج ورس
کنار رودخانه آمدیم ... زرسنگ ... بریکه طرفه آزاد شده در منزل ... وارد شدیم و صبح پنجشنبه
هفتم از آنجا حرکت و سی و دو ورس ... فرسنگ ... آمدیم منزل ثالث ... کنار رودخانه
... آمدیم ... از چرکس ... رودخانه از ... قدری گذشت عجیب است
در آن منزل توقف و صبح جمعه ... از ... دیگر با آب ... انقلاب زنده ... است
... قراول گذاردیم ... نگذارند بر آب رودخانه بروند و صبح جمعه هشتم
از آنجا حرکت و بیست و چهار ورس آمدیم ... هفت فرسنگ و نیم ... در کنار رود ...
رودخانه بزرگی دارد ... چای ... رودخانه عبور میکنند
... رودخانه ... یکی رودخانه ... چای میگویند جمعیت ... چرکس محسوب اند
و لیکن ... چند ... در ... چهار ... ده
روسیه ... غارت کردند با زن و بچه ... بردند ... کوه البرز
... دو ... جنرال ... با جمعیت ... در
در حوالی کوه البرز ... دارد ... جمعیت ... بر ... یک ... دارد

کنار رودخانه
... در ... از ... چرکس ... روسیه ... کرده اند ... و ... در آن
ساعت ... زرده ... در ... آن
... الف ... فرسنگ ... از ...
... ساعت ... و ... از ...
... در کنار همین رود ...
داشت چرکس نیز ... چرکس
... در ... آن ...
... در ... نزدیک

در کنار ...

در کنار نهر ... توقف نمودیم و صبح شنبه ٩ از ... حرکت در عقب ... گذشته ... باشد
... قبل از این ... جمعیت چرکس و قبان با یکدیگر متفق بوده اند دعوا بسیار کرده اند در همین منزل و از
طرفین ... پنج شش هزار نفر ... کشته ... مجموع نعشهای ایشان را در ... چاه بزرگی کنده اند در کنار
... نعش ... در چاه ریخته اند و خاک بسیاری در بالای ایشان ریخته اند ... بزرگ
... در ... دار ... از ... عبور ... آن دعوای
روسیه و جمعیت ... چرکس ... ان ... دیده است و چهل و پنج ورس
آمدیم ... هفت فرسنگ و نیم ... بر کنار ... چای ... و ... است آب ... متعفن دارد
... در آنجا توقف نمودیم و صبح یکشنبه ١٠ از ... چای حرکت و چهل و شش ورس آمدیم بر ...
در ... هفت ورس ... میگویند ... گذشته آمدیم بر ... هشت فرسنگ
چیزی کمتر است در همین منزل ... ده ... با زن و بچه ... کرده برده اند ... زراعت ...
در ... کسی ... زراعت ایشان بردارد ... نفر از ... ده زن و مرد
برده بودند از ... دیگر ... بقدر ... نفر ... جمعیت روسیه
مقتول شده ... کرده رفته اند در همین منزل ... بقدر یک فرسنگ گذشته بودیم
... در ... سوار ... کپیتان در پهلوی ایشان سوار بود
از عقب ... چاپاری ... روی ایشان ... میکرد و شلاق

در دست داشت بنده هم سوار بریشکه شده بودم میرفتیم چون نفر هم در پس روی شخص سوار بود
که در رسیدن پلکونک به بریشکه شخص دیگر از آن چاپارهای آن کرگان میگویند شلاق که
که در دست داشت اسب میگرد قایم زد بر آن لعن که روبروی شخص نشسته بود و
اسبهای خود را هی کرد رفت چون اسبها تازه نفس بودند رفتند شخص هی کرده بقزاقها
که سوار بودند همراه شخص بگیرید ایشان را قزاقها در عقب مرد که رسیدند در یک فرسنگی
واداشته گفتند که در نشسته شخص بریشکه چی خودم را گفتم اسبها را هی کن رسیدیم برادر قدری
اورا فحش گفتم شلاق در دست پلکونک چی خودم بود از دست او گرفتم یک شلاق قایم
در کله او زدم که نوپولکونک و یک نفر کپیتان که در میان بریشکه نشسته مشوش بودند
که مبادا ایشان را نیز بزنم خود را از بریشکه انداختند پایین آمدند تمام شخص التماس
کردند که نشناخت است تقصیر ایشان را ببخشید آن سه نفر بخشید شخص نیز او را
بخشیدم و گفتم که دیگر ایشان قلت را مکن و در پسکه خود را گفتم هی کن برو بس است بیمان
یک شلاق کافیست چون یک شلاق زده بودیم غیر هم خورد آمدیم منزل هوا بسیار گرم بود
یکشنبه

یکشنبه را نیز در آن منزل توقف و صبح دوشنبه ۱۱ نیز در همین منزل چون آب و علف خوب داشت
ماندیم و صبح سه شنبه ۱۲ از منزل معهود حرکت و چهار و دو ورس آمدیم به منزل پگمرونسکی ...
مرغان همه کوه و سبزه و چمن هوا بسیار خوش است آمدیم منزل یلاق است شب را در اینجا توقف و صبح چهارشنبه
۱۳ از آن منزل حرکت و در آن شب از غروب آفتاب الی ... ساعت از روز گذشته به ... رسیدیم
باریه که ... طباخ تولد طبخ غایه صبح از منزل پگمرونسکی چهار و هفت ورس آمدیم از آن
استراحت گذشته و از ده دیگر که ده بسیار بزرگی است او را ... میگویند گذشتیم
و آمدیم به مسکو اسکه که آنهم ده بزرگی است در اینجا مجموع زراعت بود و علف بسیار
بود هشت فرسنگ است یکشنبه را در منزل مسکو اسکه ماندیم و از اینجا صبح حرکت و چهار ورس آمدیم
که علف فرسنگ چیزی کمتر به اینرو نهر و بهیت در کنار رودخانه ... در امروز باران بسیار در عرض ها بارید نهرها
گلی بود یک اسب برزمین خورد ... و اسبهای عرابه جلودار مانند نقد و یک جلودار را اسب دادیم از
اسبهای قزاق سوار شد که تا منزل از عقب به عرابه ها آورد یکشنبه را در منزل مذکور توقف و صبح
از اینرو نهر حرکت و چهار پنج ورس آمدیم به منزل ... کنار رودخانه ولغا است هوای امروز بسیار گرم بود بعضیه
هوای اینجا ایران در بی بسیار بدی ... آب آن رودخانه مثل ... که در میان مردابها است زرد بد
تعم ... حالا ایشان را خورده نان هم ... که کسی توانند بخورد نان ایشان
نان ... فرسنگ و نیم است اسب ... از شدت گرما ناخوش ... آب هم بخورد
علف هم نخورد امروز دیگر ... اسب گرفتار بودیم خدا نه عالم ... کند در اینجا ... منزل

از اهل ایران ده پانزده نفر نوکر هستند که در وقت مردن نادرشاه از اردوی نادرشاه بدست ترکمان اسیر
شده اند و ترکمان ایشان را برده است از آنجا فروخته اند و یک روسیه آمده در یکه طایفه که در
ایران خورشید کلاه مشهور است در اینجا ولایات روسیه مانده اند خودشان مرده اند اولادشان ایرانی است
بچهات طهران هستند که در شهریار می باشند از قورد های کرد ایروان هستند که از دهات شهریار است از اولاد خراسان
هستند چهار اردوی می باشد و صبح جمعه ۱۴ از منزل میده حرکت و چهل و شش ورس راه است فرسنگ خیلی کم
آن آمدیم در ده ... جای بسیار خوب بسیار در عرض راه از صبح تا چهار ساعت بارش بسیار آمده بارید از اینجا صبح شنبه ۱۵
حرکت هوا متعفن است که پناه بر خدا چه بنویسم تا بارش می آید هوا خوب است همان دقیقه که بارش تمام شد هوا بسیار
متعفن می شود و گرم هرگاه هوا ابر باشد و نسیم بوزد خوب است و اگر آفتاب باشد و نسیم نباشد الله هلاک میشود
از تعفن هوا و گرمی آفتاب صداع بهم میرسد و در بعضی اینجاها نیز ترشی بهم نمیرسد مگر نان ... و گوشت بلغور
ترشی بهم نمیرسد سهل است که هیچ چیز بهم نمیرسد مگر تعفن هوا نپندارید که چیزی بدتر از اسب بردن
باشد بسیار مشکل است هرگاه نباشد اسب ... شب و روز میرود زود بمقصد میرسد روزی
هشت فرسنگ یا ده فرسنگ علی الله زیاده نمیتوان رفت و راه نیز تمام نمیشود خلاصه
پنجاه ورس آمدیم در منزل ... حسینی نام نوکر ... رفته ... اسب ... بهادر اسب بیاورد
یکی از جهت روسیه که در معنی بزرگ آن ده بود در سر راه با حسینی دعوا کرده بودند خبر به ... رسید الله لهم
فرستادم حسینی را آوردند گذشت یکساعت ... آن شخص از روسی که با حسینی دعوا کرده بود آمده در نفر
یا یور که ... بود شکایت کرد یا یور ... بلکه ... یک ... بود که ... شده بود ... از ...

آن شخص

آن شخص روسیه ... در سر ده ... بر ... توجه اول ... بر حسینی وارد ... حسینی تو ... زده ... داده
بر آن شخص روسیه آن مرد که هم بر خالی کرد بر یایور ... اگر تو نوکر ... رعیت پادشاه هستم بر یایور
گفت تو یایور نیستی تو را از بوی ... است یعنی دزدی یایور متغیر شد فراقها ... ایشان حالت
گفت ... ایشان را فراقها گرفته مرده که ... چند چوب بر آن مرده که زد ... دیدم که ...
قریب ... نفر جمعیت کردند ... می زنند دعوا کنند با یایور ... ایران ... زدم ایشان را
از هم متفرق کردم یایور را نیز ... نشنیدم گفتم یایور دعوا بسیار ... چه حیثیت ...
گفت بسیار خوب کردی که ... میان دعوا را گرفتی و الا اینجا ... شده ... که ...
با همه ... نفر ... ایشان ده ... نفر ... دعوا ... عیب میکردم
که یایور ... بسیار ... عجب ... که ... قرب ... برنند ... بسیار ... میشود
... خوب ... و صبح یکشنبه ۱۶ از اینجا حرکت ... و ... ورس ...
... بردم ... بزرگ ... اول ده ... میکنند ... نیز در اینجا
... و در اینجا ... فرسنگ ... هوا ... منزل نیز خوب است ... از چاه
میکشند ... کوچک نیز دارد ... بد است ... چاه را ... میکنند ... بسیار در

این بیابان هست از بیابان و نریان یعنی اسب بری پیدا نیز گرفته اند و نگاه داشته اند و سوار میشوند
معاینه اسب است از هر رنگ پیدا میشود لیکن بیشتر شان خنک [?] رنگ است هم رنگشان قدری از اسب
کرد تر است و دمش کوتاه است لاکن میگویند که باید اسب پر زور باشد که آنها را بگیرند در جاهای صحرا
میگویند که شیر نیز هست بعضی اوقات دیده اند که این اسب های بری با شیر دعوا میکنند و لگد میزنند
و شیر را می کشند در این اوقات که سفیر رفتیم بسیار خواستم که یکی از آن اسبها را بخرم بیاورم
ایران نشد بعد میگفتند که شخصی سالی گذشته سه راس از آن اسبها را گرفته بود است که دو راس او
نریان و یک راس او مادیان بود قزاقهای اروس از آن شخص روسیه خریده بردند بولایت خودشان
در اطراف این صحرا نزدیک بر جماعت قپان است رودخانه بزرگی دارد و علف نیز بسیار است
ایستان نیز دارد خلاصه یکشب را در همین ده که او را سرد نیه بقر نکلیه میگویند بسر بردیم و صبح
روز دوشنبه ۱۷ [?] از آنجا حرکت و پنجاه ورس آمدیم بمنزل پریجیدنیه [?] و همیت که در کنار رودخانه — هفت فرسنگ راه
کوچک واقع است صبح که از منزل روانه شدیم دو ورس آمدیم بر قراولخانه چینی جائیست که
هر کس خواه پادشاه و خواه گدا عبور کنند او را در آنجا برهنه کنند بدن او را تمام نگاه
کنند که زخم نداشته باشد ناخوشی در بدن او نباشد بعد از آنکه او را دیدند خاطر جمع شدند
میگذارند داخل ولایت روسیه بشود و الا نمیگذارند برود الی قدر دو ماه نگاه دارند تا خوب
خاطر جمع شوند آنوقت میگذارند که برود این مکان اول ولایات قزاق است از این مکان

الالقبسی

دیگر [illegible]
الالقبسی در حکم سردار است که در لقبسی می باشد و از اطراف ولایت روسیه در کوه ها [illegible]
در قراولخانه چینی لاکم یا اعم لا عم [?] نگاه کردند و روانه شدند حکیم بود که نگاه میکرد بچه خوشگلی
بود که تقریبا حکیم بود پیر مرد بود و یکی این بچه خوشگلی پیر مردی را دیده سفیر گفتم لا بد باید این بچه نگاه
کنند و نیم شرطیه دست آن بچه حکیم را گرفتیم گفتیم شما باید سفیر را نگاه کنید گفت بله
گفتیم بسیار خوب هرگاه شما نگاه میکنید خیلی الفت و اگر حکیم دیگر نگاه میکند دارم گفت
خیر سفیر نگاه میکنم شما را سفیر گفتیم بسیار خوب بیا برویم اطاق رفتیم در اطاق سفیر گفتیم
باید اول سفیر شما را نگاه کنم بعد شما سفیر نگاه کند گفت خیر این خلاف زاکون است گفتم
گفته اند که شما نگاه کنید لاکن نگفته اند که من نگاه کنم گفتیم [illegible] یا دارم که
تو را نگاه بکنم میگذارم تو را یعنی دیدی فایده ندارد گفت پس شما دیگر بکسی نگوئید که من
نیز حکیم زاهد را نگاه کردم سفیر گفتیم خیر شما خاطر جمع باشید که سفیر بکسی نمیگوئیم دست
سفیر را گرفت فن ری داد سفیر زیر جامه خود را باز کرد گفت بیا پیش سفیر
دختر برادر مالیدم برگشت پشت خود را طرف سفیر کرد گفت این را نیز به پیش
او را هم دیدم دختر برادر مالیدم دختر پیر شد و گیس مالیدم خندید گفت [illegible]

شد پریشان نه دیدم لکن خودهستی حالی با پیرمرد گفتیم بنده هم همراه شان او دل کوم بسیار بچه خوبه
خوشگل بود گفتیم بیرون از اطاق قدر ایوانی که جا ندارد بود گفت فلان شد چرا رفته که
شد در نگاه کنند بنده گفتم که علی ندارند آنها حیا لست می کشیدند که عرض بگویند تو را باید
نگاه کنیم من خود سبقت کردم که آنها از این حرکت که خود وقت بانه حکیم بزرگ گفت شد
خود رفته اطاق و حکیم کوچک آواز کرده بیا نگاه کن و لالا ما هر کس با ما بد نگاه بد عیب کردیم
یر مولوف که سردار تفلیس است نوشته بود با محمد علی خان که عزیز من است او را خیال دارد
قراغ طیبی مکدر کند الله او را درست کند خودش خواهش کرده بود به اطاق ما نیز بی کسی شد دیدار
کردیم اگرچه زن کون ماست که پارت و نیز بر گاه عبور کند بقراغ طیبی تا او را نگاه کنند عیب کرد
بعد از آن
پنج روز لالا چهار روز با پیر لالا ما در اینجا نگاه داریم خوب که خاطر جمع شدیم
آنوقت روانه کنیم چنین که عینی قدر ایوانی که در سال قبل از این یک ایلچی را آورد از آنها اسب مرد
چهار روز او را در همین مکان نگاه داشتیم بعد از چهار روز او را روانه کردیم وقتی
بنده پرسیدم از قدر ایوانی که ایلچی ایران شخص که تو او را آوردی گفت محمد حسن خان افشار
چهار روز او را نگاه داشته بعد از چهار روز روانه کرده شد لکن بسیار خاطر او از خود بعد است ملاحظه

بعد از آن

بعد رسی یر مولوف شد از یک جهت پیاده نگاه ندارد بنده خانه ایران خود حافظ کردیم با حکیم
و بیرون آن حکیم کوچک هملا بنده قدری لالا که عذرخواهی کرد مراجعت نمودیم ما نیز آمد منزل
منزل بسیار به علف نمود و در اسبهای شاه بخوردند چکدی بود که ما فوق ندارد آنجا بسیار بد گذشت
و صبح سه شنبه ۱۹ از آنجا حرکت و بینی ده ورس آمدیم بر چرکس قدیم که کهنه چرکس مشهور است رودخانه
دن در کنار چرکس قدیم است از رودخانه عبور کردیم جسر در بالای رودخانه بسته اند قدم کردیم بعد
پنجاه قدم است تا منزل هشتاد فرسنگ بود در عرض لالا اسب براق کنید در منزل اسب کهر بزرگ
ما خسی که پاره جوال بر اسب ما کردیم در سر رودخانه دن نیز قزاقها ما را میکردند ماهی های بسیار
خوب ما نیز در کنار رودخانه وقت منزل نمودیم بزرگ های که ما غفیر بود قزاق چند ماهی بسیار
خوب در میان سینی گذارده جهت بنده آورد بنده گفتم بگیرید ما هی ها را گرفتند گفتم میگام
شاهی که ماند بنده زرد بر قزاق انعام و لکن قزاق ها که گرفته بود بعد و برابر تمام پاره رضا مندی
کرد و رفت حوالی غروب زن قزاق غفیر با قزاق غفیر آمدند یک مجموعه نان سفید آوردند
بعضی نان ها است و شفت نان سگری درست میکنند و خشک است بسیار سفید و نازک است گفتم بگیرند
از زن غفیر نگاه کردند و یک طاقه دستمال ابریشمی به زن غفیر الی ما دادم بسیار راضی ما شدند خود و فقط
گفت قدری و برخاست رفت از غصه ایلچی خفه شدم هر روز گاه خسی مبعوث از مأموریت هستم خدا

[illegible]

از نزدیک ... چند روز ... دارد ... بکوک ... چای ... خوردند ...

بعد از آنکه راندیم یک روز در چرکس کهنه در کنار رودخانه دُن ماندیم لاچوب کور راه دارد
بسیار رودخانه خوبیست برخلاف رودخانه ترک که در فردک است و هیچ جا بجز ... از کنار رودخانه
دن حرکت نمودیم و بیست و چهار ورس که چهار فرسنگ باشد آمدیم بشهر چرکس که آن تازه بنا کرده ... شهر را
خالی کرده بعد که اسم او نووچرکاسک است ... شهر بسیار خوبیست ... اسبها را در جهت بسته ... ندارد ...
... هوا ... چند روز در این شهر میمانیم که اسب ... بعد خواهیم رفت اگر تو را ...
جهت ... افزون ... اسبها را ... از ... هر کاه ... قان
... اسب ... پیر مولوف ... این اسب هم در ... طرف شوند جهت
آنکه اسب بردن ... دارد ده روز ... باید چهار روز ... تو میخواهی ... کوچ ...
کوچ ... بروی ... والله من تقصیر ندارم لاکن پیر مولوف وعده ... داده است و
... اسب ... قان پول ... داده است ... که ... این
اسبها ... پیر مولوف ... خورده است ... خاطر آنکه ... قان
زیاده افزون ... این قول را داده است من از دست پیر مولوف ...
... خواهم کرد ... این اسبها ... منزل ... بیاری خدا و بعنایت
الله ... درست صحیح و سالم ... رسید ... در ... خواهم ماند اسبها ...

دیدی

در جای دیگر نیز خواهم ماند هیچ تو را و مهماندار هستی زر و زر ندارم و هر جا میمانی برود پیر مولوف از پای
و مبادا چیزی زیاده خرج کند میخواهد پس فردا اسب و ضایع شده منزل برسند ... و تب و تاب بر
حلق من باند از دو من ... دارم بخورد اسبها میدهم و بعد از این بطرف ... نیز رفتار ... هم کرده در
نشسته باشی و هر فکری داری بکن این اسبها که تو میبینی هر کدام هزار قان قیمت دارد از یکی
دویست قان افزون است و زیاده ... من خدمت میکنم والا ... اسب ... بعنایت الهی سلامت
میبرم پنجشنبه ۲۱ و جمعه ۲۲ را نیز در چرکس کهنه ماندیم هوا بسیار گرم مثل هوای طهران هم در تابستان ...
که ... شده است که بدنها از عرق از گرما میریخت پشه‌های ... اذیت میکنند ... گرم ...
کتابی ... رسیده بود شنبه ۲۳ و یکشنبه ۲۴ را نیز در چرکس کهنه ماندیم روز یکشنبه
پست چهارم روز عید ... بود ... هیچ یکشنبه ... روز ...
جنرال قزاق که حاکم شهر است ... خود را فرستاد که امروز روز عید است ...
... امروز مهمان ... باید ... چون ... روز ... نیز منزل بنده آمد دیدن
کرد باز دیدن ... وعده دادم که فردا را مهمان ... خط
جمع بسیار ... بود قریب ... نیز در ... یکشنبه ...
خود را فرستاد چند نفر قزاق سواره که ... باشد ... رفع ...

جنارال واسرایلچی هر چه گفتم هر چه کس کشان اتاق در میان خانه زن و دختر داد
بودند استقبالی درست بنده را کردند بردند در خانه جمیع بزرگان آن شهر حاضر بودند
نشستیم قدری تعارف با هر کس که آورده زن جنارال و دختر جنارال از جا بر
خاستند گفتند خیلی بنده بسیار تعارف می آوردند که ما بسیار از شما راضی و ممنون
هستیم که شما زحمت کشیده آمده بر خانه ما آمده اید بنده گفتم که جنارال هر دفعه
بدیدن من آمده است واجب بود بر من که من هم باز دیدن جنارال بکنم لاکن
بر شما بسیار زحمت امروز من بسیار از شما خجالت دارم بعد بخندید نشستیم
قدری صحبت داشتیم بعد از آن چاشت حاضر شد رفتیم چاشت خوردیم در بین
نان خوردن قاعده است که به سلامتی یاران آن شراب میخورند بنده گفتم شراب
هرگز نخورده ام اینها لیمو در عوض شراب از برای من بیارید بخورم آب لیمو آوردند
در عوض شراب گذاردند در بین نان خوردن که به سلامتی یاران میخوردند بنده
هم آب لیمو میخوردم دختر جنارال از جا برخاست و پیاله پر کرد از [illegible]
که این شراب نیست آب لیمو است عرق نمیخورد و از اینها [illegible] میخورد خوشم
دادم

و در این جهت صحبت عزیز خود نگاه داشته ام از شما بهتر [illegible] بنای طرح [illegible]
باید شراب را بخورید بنده گفتم بعضی [illegible] اختیار دارید لاکن [illegible] مبارک
[illegible] که هرگز نخورده ام قدری فکر کرد بعد گفت جنارال که [illegible] او گفت
معلوم میشود که رالت [illegible] هیچ نمیخورد خیلی بسیار عذر خواهی کرد که
[illegible] بخندید نقصی دارم نمیدانستم بعضی از [illegible] که این ولایت
خورده اند وقت نان خوردن [illegible] سفره [illegible] نشستیم نان خوردیم
بعد از نان خوردن برخاستیم به اطاق دیگر رفتیم نشستیم قهوه آوردند زن جنارال
[illegible] آورد تو ازنج کرد بعد از قهوه باران [illegible] کرد باریدن
خاستیم برخیزیم جنارال گفت که باران [illegible] قدری در اینجا توقف
نمایید باران [illegible] باران [illegible] قدری باز توقف نمودیم باران [illegible]
زن جنارال گفت که چند رالی [illegible] دارم [illegible] گفتم [illegible]
آوردند [illegible] قدری تعریف از [illegible] بعد از آن از

[illegible] بعد از نان خوردن [illegible] آب لیمو میخوردم [illegible] سلامتی [illegible] توپ [illegible] انداختند

جنرال مرخص شدیم کالاسکه جنرال را آوردند سوار شدیم آمدیم منزل سه نفر قزاق
قزاق همراه کالاسکه بود هر نفری یک [illegible] انعام دادیم و از آنجا روانه گردیدیم
شب را در اینجا ماندیم و صبح دوشنبه ۲۵ از شهر چرکس گمان حرکت کرده رودخانه در
کنار شهر چرکس گمان میگذرد یکی رودخانه آق میگویند و یکی دیگر رودخانه [illegible]
میگویند شب که صبح از شهر چرکس گمان حرکت کردیم روانه شدیم جنرال که حاکم شهر بود هم داده [illegible]
خانه ها را تمام چراغان کردند و [illegible] در [illegible] تمام [illegible]
عمارت و خانه ها را از برای خاطر حرمت تمام [illegible] قدری از [illegible] رخصت [illegible]
از جنرال گرفتیم قدری هم خربوزه تحفه [illegible] از [illegible] نمود که از [illegible]
[illegible] ورس آمدیم بمنزل [illegible] که [illegible] میگویند [illegible] در اینجا توقف نموده صبح
سه شنبه ۲۶ از اینجا حرکت و پنج ورس آمدیم که [illegible] فرسنگ است [illegible] میگویند
از دهات چرکس [illegible] شب را نیز در اینجا توقف نمودیم [illegible] صبح
[illegible] حرکت کرده از منزل [illegible] سوار شده [illegible] دعوا کردند دست [illegible]
اسب [illegible] طفلی [illegible] از [illegible] که [illegible] سوار [illegible] کردند [illegible]
منزل در [illegible] بسیار [illegible] میگرد منزل که رسیدیم [illegible] زدند [illegible]
[illegible] زخم کردند [illegible] قدری [illegible] سیاه [illegible] آوردند مالیدند بر روی زخم

قمیش رودخانه [illegible] کوچک است [illegible] و [illegible] میخورند

اسب

اسب باز قدری در اینجا گردیدیم زن قزاق که بزرگ [illegible] بود [illegible] شده که خانه ما خوب شده بود
چه در بیابان [illegible] که [illegible] در [illegible] دید خانه بسیار خوب [illegible] گفتم چنین [illegible]
در خانه [illegible] آرام گرفت در بیرون [illegible] زن گفت که [illegible] میگفت که اینجا
مردمان خوبی هستند [illegible] خانه [illegible] تکلیف نکردند پس [illegible] کردیم در اینجا بیابان
و عمارت ساخته ایم [illegible] که [illegible] رعیت [illegible] ساخته ایم اینجا [illegible] میدادند که
عمارت چه چیز است از [illegible] خاطر [illegible] و از [illegible] مهمان عزیز که [illegible] قزاق
[illegible] در این بیابان [illegible] نه بیاوریم خدمت [illegible] و [illegible]
زیاد روانه کنیم ما را برداشت برد بخانه خود [illegible] آراسته [illegible] چای آوردند
قهوه [illegible] آوردند نشستیم قدری با زن صاحبخانه صحبت داشتیم دختری هم داشت که
تمام [illegible] دختر بسیار خوب مقبوله مطبوعه خیلی [illegible] کلام بسیار [illegible] حرف زدیم
[illegible] بسیار با دختر گردیدیم بسیار [illegible] خوب گذشت [illegible] بسیار خوب آوردند با [illegible] لیمو
بسیار [illegible] لیمو [illegible] خوردیم [illegible] منزل گذشته [illegible] شب بود در اینجا آرام گرفتیم و صبح
چهارشنبه ۲۷ از آن منزل حرکت و بیست پنج ورس آمدیم باز بر کنار رودخانه [illegible]
[illegible] که [illegible] نیز اینجا منزل [illegible] بود و صبح [illegible] زن [illegible]
که زن بزرگ [illegible] بود [illegible] ما را برداشت برد [illegible] آورد و چای آورد

بسیار عذرخواهی کرد و گفت که من از شما توقع دارم که الی الابد هر وقت که لازم است خود
بیائید در این خانه که و برنجید و بگوشید که من از اطلاع [illegible] هستم و بسیار ممنون خواهید
کرد و چند دانه سیب قرمز آورد تعارف کرد بنده یکدانه را برداشتم
دستور کرد که با یه همه را بردارید برداشتم یکدانه او به دختر او تعارف کردم
دختره گرفت و خندید هر دو دختر آمدند نزدیک بنده یواشکی گفت که شما دخترها
مرا صحبت میدهید بعد خیلی ملول میشوید گفتم به گفتار من از شما بسیار راضی شدم
این اول صحبت [illegible] ولی خیلی خوب اتفاق افتاد قدری نشستیم و برخاستیم که
اسبابی [illegible] آمدند تا در خانه بنده همراه شدند و خداحافظ گفتم رفتیم
آنها نیز [illegible] نکردند آمدیم منزل امشب هم در منزل [illegible] رفتیم
دن لبر [illegible] در ده بازارهای چند نفر از بزرگان [illegible] که بیائید به خانه منزل
کنید رفتیم گفتم [illegible] را به [illegible] دارد [illegible] ۲۸ حرکت [illegible]
و درس آمدیم که [illegible] فرنگ هم [illegible] هوا باز قدری گرم بود در همین منزل نوکرها
آمدند گفتند که [illegible] است [illegible] حمام هرگاه می‌بینید بروید خدا [illegible] بنده گفتم بد نیست

هرگاه امروز

هرگاه امروز حمام بروید عیبی ندارد رفتیم حمام [illegible] یکدفعه دیدیم یک زن پیدا
شد و آمد در حمام گفت شما [illegible] میکنید که من پاهای شما را بشویم بنده [illegible] گفتم بیائید
عقب سر او رفتیم که [illegible] بردم گفت والله خواهد آمد بنده گفتم [illegible]
زن آمد فاحشه [illegible] آمد توی حمام برهنه در نهایت خوشگلی غریبی گفت بگذارید که بیرون
کنم گفتم عیبی ندارد ببینم چه خواهد کرد زن آمد در پهلوی بنده نشست بنده خواهش
میکنم که بر او نگاه میکنم و غضب میخندد که رو از [illegible] خواهش میکند [illegible] از او خواهش
میکنم گفتم والله من [illegible] میکشم گفت چه چیز است که [illegible] برای شما [illegible] باید [illegible] آمد بنده
گفتم [illegible] گفت چه چیز است گفتم چیز بسیار خوبیست هرگاه [illegible] می‌بینید [illegible]
خوبست گفتم به گفت [illegible] بنده گفتم بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] اول [illegible] بدست چینی
لازم [illegible] گفتم [illegible] این زن باید [illegible] قدری [illegible] عادت
نشست گفت حالا [illegible] میکنید گفتم قدری [illegible] تا خوب رنگ بگیرد [illegible]
گرفت صحبت میدارد گاهی [illegible] بنده میکند گاهی میخندد خلاصه بسیار زن
با مزه [illegible] بود [illegible] عذرخواهی بسیاری کرد رفت ما هم قدری ماندیم [illegible] از آن

شنبه [illegible] رفتیم بیرون از شهر [illegible] رسیدیم که [illegible] زن [illegible] گفت این زن [illegible] [illegible]
یعنی زن در روغن باری مالیدیم زنکه رفته بود که از کسی [illegible] شوهر [illegible] ده بود که
گذرانی در حمام چنین که ساعتی [illegible] غروب بر غروب آفتاب دیدیم زنکه با [illegible] خود
و دختری هم دارد با چند نفر روسیه [illegible] منزل [illegible] بسیار عذرخواهی که [illegible] امروز
زحمت کشیده اید [illegible] که [illegible] و دختر هم [illegible] بالای [illegible] حضرات را
اقارب [illegible] هستند [illegible] منزل [illegible] هم در قرب [illegible]
[illegible] خانه‌ها [illegible] زحمت کشیده تشریف بخانه ما بیاورید چای [illegible]
گفتم بسیار خوب بنای [illegible] چند نفر [illegible] در روغن چای آوردند [illegible] چای
دختر خود را گفت برخیز قدری ساز [illegible] بزن دختره برخاست شروع کرد به
پرده [illegible] زدن بسیار ساز خوبیست [illegible] میزند [illegible] میزند الحق بسیار
خوب زد بعد از آن [illegible] گفت [illegible] معروف دختر [illegible] گفتم بسیار خوب گفتا
حالا رقص میکند [illegible] قدری [illegible] تا [illegible] رقصید گفتم بسیار خوب دختر را گفت برقص
[illegible] شروع کرد [illegible] زدن و دختر شروع کرد به رقصیدن بسیار خوب رقص کرد [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] آوردم [illegible] رفت کردم [illegible] بوسید و برد [illegible]
[illegible] قدری [illegible] [illegible] گفتیم [illegible] منزل [illegible] پنجشنبه ۲۸ روانه شدیم از کنار
[illegible] [illegible] ده [illegible] منزل دیگر [illegible] [illegible]
میکشد در [illegible] رودخانه [illegible] رسم [illegible] میگویند [illegible] بسیاری دارد
در کنار رودخانه و ده منزل [illegible] [illegible] بالاتفاق زن [illegible] [illegible]
[illegible] خدا [illegible] در [illegible] منزل [illegible] [illegible] بسیار خوب
است [illegible] لایق [illegible] [illegible] قبول [illegible]
[illegible] منزل [illegible] و قدری نان روغن و [illegible] [illegible] فرستاد که [illegible]
چون [illegible] عزیز [illegible] [illegible] میرسید [illegible] بخوریم [illegible]
گفتم [illegible] [illegible] [illegible] روانه [illegible] منزل امروز [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] در [illegible] منزل [illegible] رسیدیم [illegible] جمعه ۲۹ [illegible]
بسیار خوب [illegible] و [illegible] و شصت [illegible] ده فرسنگ [illegible] بردند
[illegible] [illegible] در کنار رودخانه [illegible] [illegible] در کنار رودخانه
[illegible] شنبه غره ذی الحجه [illegible] [illegible] منزل [illegible] از آن دختر
بسیار خوب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در خانه ما منزل

[illegible]

مرو به جای که بسیار خیلی یافت این درسته کم را امانت بشما سپردم و یک تار موی یکی خود و شماره

که عزیز اینکه هوش در هر وقت این زلف را ملاحظه میکنی مرا فراموش مکنی بار خاطر رسیده بسیار تنگ

که در ولایت منتظر نشستم و امید دارم که یکبار دیگر شما را بسلامت دیده باشم بنده [illegible] کرده

و چند طاری یکی از [illegible] گرفتم و گفتم برای شخصی که از جا خبر می برد بسیار سلام برسانید و بگو که

حیات باقی باشد ان شاء الله بزودی خواهم رسید و یک جاره قند کلاغی برای شخص دادم که این را بجهت

عزیز من ببرد و بسیار دعا برسانید بیست و هفت [illegible] که چهار فرسنگ نیم باشد آمدیم برده ای که از [illegible]

بلکه بسیار [illegible] و در اینجا خوب منزل شدیم و صبح یکشنبه [illegible] ذالحجه از انجا حرکت

و سر [illegible] که پنج فرسنگ باشد آمدیم برده دیگر که رسم اورد که والف لاالکریم بدست کردیم که از

کوه کردستان [illegible] تر و متعفن تر [illegible] هر چند [illegible] خوب شده [illegible]

چاه که [illegible] میکنند [illegible] این خلق بند شده اند [illegible]

[illegible] روز [illegible] فرسنگ و ده فرسنگ [illegible] گرم راه بروند [illegible]

اینجا ده خوب شدیم و صبح روز شنبه سیم ذالحجه از انجا حرکت در شنبه که [illegible] حسینی [illegible]

توفیق [illegible] میکنند [illegible] ساعت از [illegible]

دیدم [illegible] که حسینی [illegible] میکنند گفتم

بجا [illegible] لاحیفی [illegible] گفتم [illegible]

میکنی

میکنی گفت توفیق [illegible] داده است از بچه ها تحقیق کردم که اول [illegible] یک [illegible] گفته

[illegible] که اول لاحیفی [illegible] گفته است توفیق هم پس گفته لاحیفی از جای [illegible] پرچم

[illegible] توفیق [illegible] کرده و گریه میکنند [illegible] توفیق لا [illegible] گفتم که حسینی [illegible]

میدهد [illegible] برادر [illegible] گفت [illegible] گفتم قدری از [illegible] کردم

[illegible] لاحیفی [illegible] دیگر گریه را موقوف کنند لاحیفی رفت منزل خودش [illegible]

فاصله [illegible] که حسینی [illegible] کرده است [illegible] حرف بزند [illegible] را [illegible]

میکنند و [illegible] میکنند گفتم برده [illegible] ولاد دارد [illegible] گفتند [illegible]

[illegible] مشخص [illegible] خورده است [illegible] فراق فرستادم

[illegible] کرده است آورده است [illegible] است [illegible] از [illegible]

الاصح [illegible] اند [illegible] اند [illegible] اند [illegible] صحیح [illegible] استغراق [illegible]

[illegible] برگشت است گفتم [illegible] که [illegible] که [illegible] ببرد تو هم [illegible]

[illegible] که [illegible] چه [illegible] عیب [illegible] تو هم [illegible] کردن [illegible]

[illegible] عقیده من میدانم که تو [illegible] درست [illegible] ازین [illegible] زاده

[illegible] رازی [illegible] عقیده که [illegible] در ولایت [illegible]

هزار مرتبه بر پدر و مرده لعنت روزی هزار مرتبه بلاها باید کرد فحش میدهید چه خوش
وچه جدی چه واقع که برسک فحش تو فحش زبان خوردی یعنی اینقدر غیرت داری
خاک بر سرات حرا فحش صبح روز سه‌شنبه ۱۳ از منزل خواب حرکت و هشت ورس که سه فرسنگ و نیم
باشد آمدیم بر شهر قازانکه استنیدیه در کنار رودخانه دن می‌باشد رودخانه را برادر دکردیم در فصل
تابستان چهار پنج قدم عمق رودخانه است در وقت از آب عبور کردن از کرجی عبور کردیم ریسمانها بسته‌اند
در وسط رودخانه یکسره ریسمان در این طرف رودخانه و یکسره ریسمان در آن طرف رودخانه است ریسمان
میکشند پیش پس تقریبا کرجی را راست میبرند و میاورند آقاها و اسبها را از آب گذرانیدیم
بعد از آن خودم رفتم که از آب عبور کنم در وسط رودخانه چنان باد بر زوری آمد که زور آورد در میان
را پاره کرد کرجی را باد برد بقدر نیم فرسنگ یازده ده کرجی را آب برد ده یازده کرجی چیزی در کرجی نبود
هشت مردم دست تا چه شده که حال کرجی را باد خورد میکند بعد در کرجی از کرجی بر سیدم که
کارها چه طریق خواهد شد تدبیری کنید که کرجی را کنار باید ببرند در اینکه چه خواهد بود اینکه کرجی عیب کنند
در این آب بر طرف هیچ آدم و اسبها هستند بعد کرجی برداشت باده نفر کرجی آوردند
قریب دو ساعت کرجی در وسط رودخانه بود و باد میبرد بهر قدر کرجی را نقل کردند که چاره نبود
نتوانستند بعد از دو ساعت بهر نشست کرجی را کنار انداختند بقدر چهار فرسنگ بالای کرجی را آب برده بود
از آن طناب بستند از کرجی و اسبها را برگرداندند و وقت آمدیم در سر جای اول که از آب
میخواستیم عبور کنیم دیدیم که هنوز نوکرهای ما در سر آب حیران مانده‌اند و منتظر ما بودند باز برگردیم

بر گردیم

و در زمستان در زیر شاخ و برگ درختان از برف محفوظ است در هر قسمت
خیابانها درخت است لاکن بغیر از کوزنه و از این سایر کوبه‌های دیگر را چیزی خراب
نظم آمده که با کوهای زاک هرگز عبور نکرده است بسیار خوب و خوشش بید لاکن کوبه و از کرجستان
خوب اینها است هاهوی جماعت روسیه دارند در کرجستان است اگر قشونها دارند در کرجستان
است الا نزدیک از نزدیک که گذشتیم دیگر ثلاث در جا ندیدیم بهر صورت عجب است
در اینجا ده گز چنگم خود در باغ بسر بردیم و در روز قدری باران مثل در روسیه جماعت روسیه
مذکور می‌نمودند که سه چهار ماه نمی‌شود باران در این ولایات نیامده است و همه زراعت
ولایات روسیه دیم است زنده کانها این از باران است هر گاه در ولایات روسیه باران
نشود از ایران بدتر قحطی میشود بعبارت آنکه ایران اغلب جاها زراعت را آب میدهند و
آبیست و بعضی دیم است در روسیه ابدا مطلق ندارد مگر در سه ولایت که غرازبر کم بود و اراضی
و همچنین تمه تمام دیم است بجهت مذکور میشوند که سه سال است که قحط خارکیت در این
ولایت از نزدیک الا چرکس کرمان از اینجا خورده بود که در زمین نگذارده بعضی
و صبح بجهت سواری حرکت و بیت و دو ورس که چهار فرسنگ باشد آمدیم بقصبه و اورل
بود که بگویند در خانه منزل نمودیم قزیتی صاحب خانه باغ دختری بسیار دلربا داشت

له

که در غرفه بنده پاره تعارفات رسمی آورد که هر گاه امروز تشریف دارید نهاری جهت شما
بیاورم جواب گفتم میل خاطر خود بیار آنچه میل دارید جهت آنکه خوش نمیدانم نخواهند
شیشه عرق با قدری عسل تازه و قدری سیب آورد بیرون بعد از ناهار صحبت کرده اظهار
شنیده‌ام در ایران چیزهای بسیار خوب بهم میرسد ولیکن هیچ در این ولایت بیشتر چیزی
که لایق مهمانان عزیز باشد نیست باید ببخشید بنده گفتم در سیب و عسل و عرق ایلات را مهمان دار
گفت چرا خانم عرق را بخورید میدانم که تنها عسل تازه خیلی دوست دارید آورده‌ام بنده
که اینها بسیار عین تحفه است از اینکه از خانه زنی صاحب خانه باشد قدری میل کنید بنده
یک انگشت از عسل برداشته خوردم دختر خانم یک دانه سیب برداشت که
همراه بنده کرد گفتم برای مسافر بهتر است که بدانم آنچه در خصوص بنده بود سیب را به‌تعارف
کرده برادر شما زن است نه بنده پیر زنی که شما هر که را از قبل خدمت خود دانسته
شما سیب را نکه دارید که با یکدیگر بخوریم بنده گفتم با رشته تعارف دختر خانم خندید
که در این زمان ایران عده چیزی که کمتر از کسی با بالا میکنند یک بوسه
مگر در اینجا قدری کمتر است دختر خانم را بخش کرده آن جیزی که نشود ...

شاه چولاق [illegible] نداشتند و بردند [illegible] که هم حالا شاه عفو کنند سیبی دیگر برداشت و بدست بنده و میگفت
داد که هم و او را مدتی در دست داشتم و می بوئیدم و او هم نگاه میکرد و خنده میزد شاه را خوب
محظوظ کرده بود بهر صورت مهماندار با والی بدر رفتند در منزل دیگر یوسف بیک مهماندار که بنده در
[illegible] منزل [illegible] نشستیم کتابی داشتم او را مطالعه میکردم دختر قشنگی که خدمت بنده میکرد و گفت [illegible]
که حالا قدری هم صحبت میدارید نشست قدری صحبت داشتیم دختر [illegible] که پاره تصویر در
خانه داشت همه آورد یک یک نشان داد تصویر یوسف و زلیخا را و عزیز مصر را آورد نشان
داد و معنی میکرد که این عزیز مصر است و این زلیخا دختر اوست و این جوان یوسف و این یعقوب است
پدر یوسف و این [illegible] آدمی باشند که او را در چاه انداختند و این سایر بازرگانان اند
که یوسف را خریده اند و این بازار مصر است و این [illegible] مشتری یوسف شدند که یوسف
را بخرند و این پیرزنی است که [illegible] کلاف ریسمان آورده است که من هم از خریداران
یوسف هستم بسیار نجیب داشت [illegible] بعضی کاغذها [illegible] وقت خوردن شد
سفره آوردند [illegible] خوردیم [illegible] که [illegible]
[illegible] روز [illegible] کردیم [illegible] نشست [illegible]
دختر [illegible] بسیار [illegible]

شام خورده بودیم بعد از شام چای آوردند چای [illegible] معروف [illegible] این شهر [illegible]
[illegible] ثلاث [illegible] در اینجا قحبه بنظر رسید زیاده از [illegible] ثلاث در اینجا [illegible]
که امپراطور [illegible] مسقو [illegible]
[illegible] در اینجا [illegible]
زن [illegible] رفتیم بعد در خانه دیگر دیدیم [illegible] بسیار [illegible] خورده بود [illegible]
گذشته بود [illegible]
[illegible] نماز میکردیم نشست و گفت من مهمان بودم بسیار [illegible] دارند [illegible]
هرگاه [illegible] حرکت [illegible]
عجب [illegible] شاه عفو کردی شام آوردند بنده تکلیف [illegible]
[illegible] روی [illegible] بوسیدم بعد از شام خوردن گفت [illegible]
نجیبی مهمان بسیار [illegible] در این ولایت [illegible]
هنوز کاری نکرده ایم قدری [illegible] شام خوردیم بعد از شام [illegible] صحبت داشت [illegible]
[illegible] او را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رضامندی بکنند دختر قدری رضامندی کرد بعد به دختر گفتم بنشینید چای بخورید الآن به سرت بارت را
ببری بی‌باید دختر بچه جمع کرد مادره را ببرد پیت پاره رازی زنکه و نرفت دیدم دست بر نمیدارد
پسری داشت او را گفتم پسر [illegible] خورد ببرید بی‌باشید [illegible] بیچاره بد حالت پسره [illegible]
دست او را گرفت برداشت رفت گفتم به دختره بنشینید قدری چای بخورید دختره نشست چای
آوردند خورد بعد از آن گفتم به آن دختره که چه روزی پیش من بیا مدیه گفت خاطر والله منی شیخ بیایم
خوش میکشیدم چطور شوهرم که تکلیف بر من معین است بیایم در خدمت شما من هم بیایم چه [illegible] فردای شبیه
منتظر [illegible] آمدم [illegible] میدیدم شوهرم [illegible] میگردید بایست [illegible] آواز نکنید من [illegible] خدمت شما حالا اتفاق
نکنید من توقع دارم گفتم خیر حقی بی‌نصیب شما [illegible] در اینجا من کاری نکرده‌ام شما خواهید بخشید قدری باد
صحبت داشتیم او رفت بنده نیز خوابیدم صبح چون با بران [illegible] خداحافظ گفتم و از آنجا روانه شدیم
زن حریم هنوز از خواب فارغ نشده بود الحمد [illegible] او را ندیدیم هنوز در خواب بود [illegible] رفتیم دختره
ما را [illegible] در وقت [illegible] چند دانه سیب آورد به دست بنده داد [illegible] سیب را
بردار به دهان بخوریم [illegible] بخشیدم بیچاره راضی و ممنون شده آمدیم شش تکوه
در بیرون سوار شدیم [illegible] وجه [illegible] شش فرسنگ راه آمدیم برده [illegible]
در کنار رودخانه [illegible] جمع [illegible] عرق بیاری زهرمار کرده بود [illegible] ورق تق
دیدیم [illegible] بیچاره خورده [illegible] در پهلوی من نشست پنج ساعت [illegible] رفت حرکت نکند از بس [illegible] افتاد
لاکن [illegible] هیچ عیب نکرد بنده هم پاره [illegible] گفتم [illegible] که تو باید بار راه
ببری [illegible] راه برد [illegible] نمیدیدیم [illegible] زهر [illegible] لعنت
ما فیدانیم

ما هیچ [illegible] دست [illegible] گفتم [illegible] اگر [illegible] عرق خورده [illegible] آمده [illegible] پهلوی من
در بیرون [illegible] نشستیم [illegible] توجه [illegible] زر [illegible] مقصود [illegible] والله [illegible] امروز
نکرده [illegible] دیگر [illegible] ناخوش [illegible] در [illegible] منزل امروز نیز
در عرض راه از صبح تا سه ساعت از روز گذشته بارش [illegible] بود [illegible] حالا [illegible]
منزل هم [illegible] بود چمن سبزه پاکیزه [illegible] در پهلوی [illegible] منزل [illegible]
[illegible] نیز در آنجا ماندیم و صبح شنبه ۹ از آنجا حرکت و [illegible] و چهار [illegible] شش فرسنگ راه آمدیم به
ده [illegible] اسم او را [illegible] دارد در عرض راه [illegible] دیدیم هندوانه و خیار [illegible] کرده
بقدر یک فرسنگ [illegible] در کنار رود آب [illegible] دیدیم جمع [illegible] بود در ولایت
روسیه خوب [illegible] بود و منزل امروز نیز قشلاق بود در عرض راه [illegible] نفر از اهالی ایران [illegible] هر کدام شش
[illegible] در [illegible] بود [illegible] بجهت [illegible] که با ایشان [illegible] اسم ایشان [illegible] کرده
[illegible] پیش [illegible] شش نفر از [illegible] خودشان از ولایت روسیه [illegible] حد
بیرون رفته [illegible] و دیگر [illegible] چند [illegible] کاغذی [illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible] به سلامت [illegible] خاطرجمع [illegible] منزل [illegible]
[illegible] در شب گذشته [illegible]
[illegible] ماندیم و صبح یکشنبه ۹ ذالحجه از آنجا حرکت [illegible] و [illegible] برده [illegible] اسم او را

[illegible]

چه رشکیه میگویند — درشش [illegible] پیک [illegible] بهانه [illegible] با آنکه سرخوشی [illegible] با نفس گفته
لعنت تو بنده [illegible] در نفس میدهد [illegible] روز کردی چه [illegible] بر لیغ [illegible] میگوید که
بچه بر [illegible] چی [illegible] میگویند بنده گفتم تو [illegible] موجود [illegible] بیت تو چه بری
[illegible] بر روز [illegible] کار [illegible] زرور [illegible] تو [illegible] هم له تو زر زری
انکه مبادا [illegible] پول [illegible] دولت ایران [illegible] چه ریز کردی
[illegible] هیچ کس چنین نبرده [illegible] با آنکه ولایت [illegible]
تو هر روز تو منزل [illegible] میروی [illegible] سردار تو [illegible]
[illegible] منزل [illegible] دولت ایران [illegible] جهت نشود
و وزیر دولت [illegible] فرستاده اند و وزیر [illegible] سردار [illegible] فرستاده اند با آنکه تو
[illegible] دولت [illegible] داری و [illegible] کنی [illegible] در مسقو
[illegible] تو [illegible] میرود [illegible] پادشاه و نایب السلطنه [illegible] ایران
در مسقو [illegible] سردار و [illegible] فرستاده اول [illegible]

[illegible]

اسب [illegible] بسلامت و خوب منزل می برم برو [illegible] کار [illegible] زر [illegible] معقول زدم براو [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] زن [illegible] چهار روز زیاده در مسقو [illegible] میمانند که
اسب [illegible] رسیده ایم و [illegible] میروم گفت بلال قدر [illegible] در مسقو نزدیک [illegible] آمدی
میگویم [illegible] قدر بر تو [illegible] گوی [illegible] براو [illegible] گفتم خانه خوب [illegible]
میکنی [illegible] کنند [illegible] هر روز و [illegible] که میخوری نفس [illegible] منزل [illegible]
[illegible] خانه زن [illegible] غلط کردی گفتم [illegible] برو [illegible] غلط کردی [illegible]
که خوردی [illegible] برکوه های [illegible] کردی [illegible] تو [illegible] طبع تو [illegible]
کاهی سردار [illegible] میگوید تو [illegible] راستی [illegible] که زیاده از [illegible] بخوری سردار
[illegible] در [illegible] او [illegible] که [illegible] و حرف بزرگتر از [illegible]
زن [illegible] خوب [illegible] آورده چند [illegible] تفلیس [illegible] و [illegible]
[illegible] تفلیس [illegible] زیاده [illegible] زر [illegible] براو زدم
[illegible] گفتم [illegible] دیگر [illegible] از [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] میکرد

پوشیدند خود به عقیده خود حرف زیادی کردم که هیچ نفهمیدند زنهای [illegible] انگلیسی [illegible]

مهماندار شنیده که تو هم بعد از شام بروی که امید است که [illegible] روی [illegible]

خانه خوب [illegible] که [illegible] [illegible] فتحعلی شاه با خود [illegible] اسب

[illegible] او [illegible] حرف زدن او از تو [illegible] دیگر [illegible] او شده بود

هم در شالیزار بسیار بود بعد به یک فرسنگ بستان گذشته [illegible] هندوانه و خربزه [illegible]

آب [illegible] بعد [illegible] مجموع محصول [illegible] صحرا تمام دیدیم از

همین [illegible] در باغ هندوانه و خربزه و خیار [illegible] پانصد [illegible] از [illegible]

در باغ [illegible] فرسنگ [illegible] در باغ ده هندوانه [illegible]

از [illegible] و [illegible] که هشت فرسنگ هم باشد [illegible] شهر و در باغ شهر [illegible]

مهمان [illegible] و در خانه او منزل نمودیم بسیار مهربان [illegible] و محبت [illegible] لقب [illegible] شهر تاجر

می‌باشد مجموع صاحب [illegible] و مرد [illegible] معقول [illegible] بسیار غریب [illegible] هستند

ساعت که وارد خانه او شدیم زنی [illegible] که عروس [illegible] دارد [illegible] آورد دختری دارد

او را آورد [illegible] مربا [illegible] آورد چای آورد میوه آورد مدتی در

بنشستند [illegible] که [illegible] این شهر [illegible] بنده [illegible]

زحمت نباشد فردا [illegible] مهمان [illegible] بنده [illegible] بسیار [illegible]

ما [illegible] روز [illegible] فردا [illegible] نمیتوانیم [illegible] روانه کردم [illegible] جنرال

دیدن

سه شنبه پانزدهم

دیدن شهر باید رفت چگونه [illegible] [illegible] [illegible]

زن [illegible] بنده [illegible] دختر [illegible] بگویم [illegible]

[illegible] بسیار خوب است دختر [illegible] آورد [illegible] [illegible] زن [illegible] بسیار

[illegible] زنی بسیار خوب [illegible] زن [illegible]

[illegible] قدری [illegible] آورد قدری [illegible]

و قدری پنیر و قدری نان آورد [illegible] بنده [illegible] [illegible] کردیم [illegible] دختر

دختر قدری اول [illegible] و [illegible] نوشیدیم [illegible] بنده [illegible] [illegible]

[illegible] دیده [illegible] بنده [illegible] بسیار [illegible] کردند [illegible] صحبت [illegible]

و رفتیم در اطاق [illegible] در اطاق [illegible] خوردند [illegible]

[illegible] دارد [illegible] [illegible] بسیار [illegible] خوب [illegible]

[illegible] نشستیم که قدری [illegible] [illegible] زن [illegible]

[illegible] خانه [illegible] [illegible] [illegible] زن

بنده بسیار خوب [illegible] [illegible] زن [illegible] دختر [illegible]

[illegible] [illegible] زن [illegible]

[illegible] بنده [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

از [illegible] الاول

ما رفتیم بجای خود خندید و گفت بلا که به مشهد چند بچه‌ها اهالی آنجا مرا زحمت میدادند
بنده گفتم خیر بسیار راحت و از برای من در حمام قدری صحبت میداشتم انگلیسی‌ها آمدند
دفعه دیگر به اتفاق حاجی [illegible] و [illegible] دانست که علتی ندارد پرسیدم گفت در ایران
هم زن و مرد با هم حمام میروند گفتم اگر [illegible] اهالی [illegible] آمده بودید بجای [illegible] میگفتم به
حالی که [illegible] میدیدید [illegible] فردا حمام رفت خیر در ایران عیب است زن [illegible] گفت [illegible]
در ایران عیب است [illegible] [illegible] [illegible] اهالی [illegible] حمام [illegible]
نمیدانستیم که در زبان [illegible] عیب است و [illegible] اهالی [illegible]
[illegible] در هر جا [illegible] بسیار [illegible]
که جواب این سخن [illegible] گفتم [illegible] [illegible] [illegible] بجای [illegible] میکردند
لاکن [illegible] [illegible] اهالی [illegible] [illegible] ندانست [illegible]
اسم [illegible] روزنامه [illegible] [illegible] [illegible]
پنجشنبه ۱۳ از [illegible] دروازه [illegible] و از آنجا [illegible] مملکت روسیه بهتر است در هر خوش
آب هوا فراوان نعمت ارزان میوه هم دارد سایر مملکت روسیه چنین نیست
[illegible] ندیده بودیم در [illegible] [illegible] ولایت روسیه که بدین [illegible]
و شصت ورس آمدیم که ده فرسنگ باشد [illegible] صبح جمعه ۱۴ از [illegible] حرکت
[illegible] ده [illegible] میگویند

یک

یک شب که در آن ده منزل نمودیم و صبح شنبه ۱۵ از آنجا حرکت از دو دروازه [illegible]
درس آمدیم [illegible] و [illegible] [illegible] رسیدیم [illegible] [illegible] ولایت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درس [illegible] خانه [illegible] [illegible]
در [illegible] [illegible] و [illegible] ده [illegible] [illegible] ورس آمدیم
چهار فرسنگ هم باشد [illegible] [illegible] میگویند قصبه خوب عمارات خوب [illegible]
[illegible] [illegible] بردیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] جهت [illegible] [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible] مجبور نمودیم [illegible]
[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] حرکت و چهل و [illegible] درس آمدیم [illegible]
هم باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این قصبه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
در کنار این قصبه عبور میکنند [illegible] [illegible] [illegible] میگویند [illegible] [illegible]
صاحب خانه [illegible] [illegible] [illegible] داشت [illegible] [illegible] [illegible] داشت امروز همه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تا غروب آفتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
میکردند و [illegible] [illegible] خنده میکردند بنده نیز [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] یک دختری در این خانه بود بسیار و جیه یک چشم و ابرو [illegible] داشت [illegible]

میشه دراین قصبه سوره‌ایه را بلغارها نذوسان میدهند و دروازه ارزاکو میکردند چیزی پادشاه

بر ارزاکو مراینه بجهت بازدید قشون در ارزاکو نیز قشون جمع کرده بودند که پادشاه سان

قشون را به بیند برسیدیم از جنرال اینجا قشون سواره که چه قدر سواره در اینجا می‌باشد

گفت بیست هزار تا جور روغ میگفت بیست هزار بود همان روز هم بینج وارد شده برای

قصبه قشون هم رفت به ارزاکو جمعیت قشون سواره و پیاده مجموع در ارزاکو بوده شاه نیز از

[illegible] حرکت نمودند و در همین روزها هم بینج بمسقو وارد میشوم فرنسه [illegible] را شاه

نیز در همین روزها بمسقو وارد شد و صبح دوشنبه ۱۷ از آن قصبه حرکت در شهر [illegible]

از جمله [illegible] کرجستان آنکه بسیار التماس کرد [illegible] ایرانی خوب [illegible] میخواهم [illegible]

[illegible] در این شهر تشریف بیاوری [illegible] چای میل کنید [illegible]

منتظر هستند در [illegible] بودیم [illegible] زنش آمد بسیار التماس کرد مارا برد [illegible]

[illegible] دختر [illegible] چای آورد [illegible] نشستیم چای خوردیم از آنجا برخاستیم [illegible]

درس [illegible] فرسنگ بشه برده که او را نیکولائی میگویند [illegible]

[illegible] تمام شده یکشب نیز در این ده ماندیم و صبح سه‌شنبه ۱۸ از آنجا

حرکت و [illegible] فرسنگ و نیم [illegible] برده که او را [illegible] میگویند شب را

در آنجا ماندیم و صبح چهارشنبه ۱۹ از آن ده خوب حرکت و [illegible] درس هم چهار

فرسنگ

[illegible]

فرسنگ نیم بده برده که او را اینگرا [illegible] میگویند یکشب را در آن ده ماندیم در حوالی آنجا منزل نمودیم

اسب را نیز [illegible] رسیدیم و صبح پنجشنبه ۲ ذی‌الحجه از آنجا حرکت در عرض راه

جای عجیبی هستند [illegible] قره چی میگویند چنانچه در ایران نیز هست [illegible] خورده

چهار پنج نفر مرد و زن و بچه که [illegible] و دختری در میان اینها بسیار وجیهه

دختره [illegible] بالا در پهلوی [illegible] نشست شروع کرد [illegible] کردن [illegible] قریب

آوردن [illegible] میگویه حال [illegible] زیاده [illegible]

میگویند [illegible] سرهم بندی [illegible] دستمال [illegible] در عرض راه دیدیم

براو که دسته [illegible] از دست آن [illegible] منزل

امروز [illegible] نیز در این ده [illegible] ماندیم و [illegible] ۲۰ [illegible] حرکت و [illegible]

که ده فرسنگ [illegible] برده که او را [illegible] در عرض راه قصبه [illegible] ماندیم راه

در میان قصبه عبور میشد در وسط شهر که رسیدیم دیدیم از عقب شخصی سوار [illegible]

[illegible] رسید از [illegible] در [illegible] رسید [illegible] است

[illegible] گفت [illegible] است این شخص

[illegible] آنکه [illegible] کلاه خود را بر داشت و گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

برتو بنت گفتم دیروز که برتو گفت شاه میرزا گفت چند روز است که این خبر رسیده از
شاه هرات است و تمام امپراطور میرود مرد معقولی بود یکی از صاحب منصبان دولت روسیه
بود بنت گفتم که نه چنین است که برتو گفته از شاه بنت خان است گفت والله
از شاه شنیدم بنت بر مهماندار گفتم قدر ایوان این آدم معقول روسیه است این
قدر فهم ندارد که شاه را با خان تشخیص بدهد پس خره روسیه چگونه باشد گفت بله اینها
که جای دیگر را ندیده‌اند و از مکان خود بر کنار حرکت نکرده‌اند چه میدانند دنیا چه خبر است امروز
آمد تمام مهماندار رو و التماسی میکنند چه میشود که امشب را خان پسر مهمان من باشد جمیع بنت
قدری با او صحبت در شنیدن هم زیاده اصرار میکرد چون امشب را نگذرد رید از این قصبه
از آن قصبه تا منزل ما چهار فرسنگ بود بنت گفتم الحال در مرحمت مهمان شما هستم
گفت چرا من چگونه شما به در این عمر آیند من در ستقر زن خود تعهد کردم که من میروم
و شما الان که خانه خود مهمان میکنم زن من حالا منتظر است جواب او چه بگویم بنت گفتم
شما بگویید بر زن خود من رفتم چرا شاه الا وعده کی به خود بگیرم شاه نه بود و خان بود
جمیع منزل ایشان در جای دیگر بود نتوانستند بیایند الحال در مرحمت مهمان شما میروند

خاطر

خاطرجمع باشید گفت چای میل کنید گفتم حالا من بکشید قدری اسباب از بازاری
بفرستم مهماندار را گفتم آدم حالا او کجا برود مهماندار آدم حالا او کرد
خدا حافظ گفت و رفت آدم را برد رفته بود نزد زن [illegible] و گذارش را برزن شی حالا
کرده بود که چنین اتفاق افتاد زنکه قدری نان سکری و قدری فندق تازه و
پنج بوتولکه پیوه انگریز برداشته و خود سوار همان درشکه با اتفاق سوار خود او
از عقب آمد بما رسید اسباب خود را در آورد در سر ما آورد تقدیم کرد بنت عذر
خواهی بسیار که من منزل بودم تشریف بیاورید مشوشم آمد که مایوس کرد
از اینکه شما مهمان عزیز من باشید در ولایت غیر از این چیز دیگر بهم نمیرسید که لایق
شما باشد خواهید بخشید بنت نیز یک حلقه انگشتر زمرد حالا در شنیع بر زن
زن داده بسیار از او عذر خواستیم دو فرسنگ ما را از عقب ما آمده بود
بسیار زحمت کشیده آنکه خواهید بخشید از آنها را در درشکه روانه کردیم و خود آمدیم
منزل دو ساعت بروز مانده منزل رسیدیم کاغذ [illegible] نیز در آنجا منتظریم [illegible]

[illegible]

صبح جمعه ۲۰ از آنجا حرکت و سی دو کورس و شش فرسنگ با شد آمدیم به شهر تول شهر بزرگیست
جو از ده هزار در خانه دارد و چهل و پنج هزار مرد و بچه بغیر از زن و دختر که زور را
حساب نمیکنند چاق خانهای روسیه در این شهر است مجموع آهن که ساخته می شود از قبیل اسباب
حرب تفنگ شمشیر توپ و اسباب خرده ریزی تمام در این شهر ساخته میشود چنین خبر رسیده بود
امپراطور که به مسقو و از مسقو آمد به جهت شهر تول و از شهر تول میرود به اردو جهت
بازدید قشون کوچه های شهر را جمیع تعمیر میکردند از سنگ به سرعت تمام دار و خانه شهر آنچه
در دروازه شهر خانه نیز مشخص کرده بعد چند رفتیم منزل در حوالی خانه طویله نیز از
برای اسبهای ما معین کرده بعد اسبها را کشیده در طویله بستند هم در منزل خود ارام
گرفتیم بسیار شهر خوبیست از جمله شهرهای مشهور روسیه است رودخانه نیز از کنار شهر عبور میکند
یوم شنبه ۲۲ را در تول ماندیم یک رودخانه هم از وسط شهر عبور میکند و صبح یکشنبه ۲۳
از شهر تول حرکت نمود یوم شنبه گورنر تول آدمی فرستاده بود که شما مهمان عزیز من
هستید بایست امروز را مهمان من باشید چون شاه مرا اینجا فرستاده فرصت ندارم شما میدانید
باید این قشون را نظام بدهم تا آمدن شاه شما به پرسید که فردا صبح که از خانه بیرون
آمدم چند روز است تا حوالی غروب در نظام این قشون مشغول هستم ان شاء الله در مراجعت
شما را

[illegible]

ساعتی اولیس لذت خرابی کاری هم ندارم شما خانم دیده هر روز مهمان هستید جای ارزان وعده
میکنم هم چند نیز گفتم بر فرستاده گورنر که از من سلام برسان خدمت گورنر و بگو من حالت نیست
مهمان شوم همینقدر معلوم است که حالا فرصت این کار را ندارید هر گاه زنده بمانیم خدمت شما
خواهیم رسید ثلاث زیادی در خارج شهر جمع شده بعد سوار هم بقدر دو هزار سه هزار بود
که جمع شده اند منتظر شاه هستند صبح یکشنبه از شهر تول حرکت نمودیم کنار شهر قلعه دارد که
قبل از این خیلی جای محکم ساخته اند قلعه های روسی مانند از شهر تا اول در اطراف خط
بعد است قبل از این آبادی قریب صد سال میشود که طرف روسیه افتاده تحت ملک شهر قازان
و بعضی دیگر شهرهای روسیه که از قبل انها بوده است ... درجه تحت روس از این بسیار ... و سی دو تا هر فرسخ
فرسنگ راه برده که اورا و شغنیه گویند بقریب درآن ده در خانه ماندیم صبح دوشنبه ۲۴ از آن
حرکت و بیست و چهار ورس که ده فرسنگ باشد آمدیم به شهر ... رودخانه بزرگ از کنار شهر عبور میکند
عرض رودخانه چهار صد قدم میباشد رودخانه دن است عجیبست در این قصبه بسر بردیم
و صبح سه شنبه ۲۵ از آنجا حرکت و بیست و هفت ورس آمدیم که پنج فرسنگ هم باشد بر ده
گاو اوره یکشب این نیز در آنجا ماندیم شب گذشته باران بسیار بارید که ... ولایت
روسیه در این مدت تا شهر تول به قدرت الهی از شهر تول مقصود شده در سرحدات تا مسقو
هوا را معقول سرد کرده که گفتیم بد بالاپوش می چاهیم امسال از شدت گرما خوش افتاده است
در این بلاد روسیه که تب و لرز میکنند بعد از سه روز بدرک میروند از شهر تول

[illegible]

امروز بالاتر رفتیم اسبها را در طویله بستیم و بیرون سر قلعه خودم در خانه‌ها بسر بردیم
در نفیس الدوله هم خوابان و هم اسبها در صحرا می‌ماندیم که از شدت گرما و مگس تحمل
نبود که آنقدر با جیران نزدیک ده پاره در صحرا در چمن همراه بیرون بودیم از توکل
بران طرف رو به مشهد از ترس [illegible] خود و براق [illegible] کشیدیم و صبح چهارشنبه ۲۲ از آن ده
حرکت و سی و پنج و رسیدیم هفت فرسنگ باشد آمدیم به شهر با نوکرها در اینجا ماندیم از
آن شهر تا مشهد شش فرسنگ است جمعیت شاه در ۲۰ شهر [illegible] وارد مشهد [illegible]
چنین داده‌ایم در همین شهر یکهفته بماندیم تا شاه از مشهد حرکت بعد از آن بردیم
مشهد اسبها را در طویله بستیم قدغن نمودیم هیچکس را نگذارند نزدیک اسب بیاید
رودخانه در این شهر عبور میکند بقدر رودخانه [illegible] جسری بسته در وسط رودخانه
مردم عبور میکنند رودخانه در وسط شهر اتفاق افتاده است نصف شهر این طرف رودخانه
است و نصف شهر آن طرف رودخانه است هوا گرم است بدبخت یوم پنجشنبه ۲ ماه [illegible] را ساختیم
[illegible] فرستادیم مشهد که خانه و طویله مهیا کنند خبر [illegible] بعد از آن [illegible] بردیم
عریضه [illegible] از این شهر [illegible] دادم و [illegible] کردم [illegible] سه نفر [illegible]
برای آن دادم و از اینجا [illegible] تازه گرفته شد تا مشهد یوم جمعه ۲۰ شهر ذی الحجه [illegible]
وارد مشهد شدیم [illegible] پنج شش یوم نیز در مشهد توقف خواهند نمود [illegible] اردو خواهند بود

[illegible]

[illegible]

جمعه را نیز در منزل بودیم که گویند مشهد جهت باز دیده‌ام از مشهد آمده [illegible] مشهد که در [illegible]
ببینند [illegible] شاه از این [illegible] آمده [illegible] باشد خواب نداشته در این قصبه که [illegible] بوده
در اینجا [illegible] سوار [illegible] و گفت شنیدم [illegible] در اینجا و در [illegible] را دیدن
کرده باشم بسیار خوب کردید و در اینجا مانده در مشهد [illegible] بسیار [illegible] فارغ [illegible]
شاه [illegible] مشهد هر کس در یک کاری [illegible] شاه را [illegible] روانه کنم بعد [illegible] مشهد
صبح از مشهد سوار شده [illegible] رسیدیم و از اینجا [illegible] خودم [illegible] شهر [illegible] بردم
راه را ببینم و باز [illegible] جهت کنم [illegible] فرسخ است [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] جهت کنم [illegible] که [illegible] خدا حفظ [illegible]
قصبه ماندیم و منتظر خبر [illegible] یوم [illegible] رسید از مشهد که [illegible] مشهد
که [illegible] جهت آنکه [illegible] رعیت [illegible] که [illegible] جهت [illegible] رعیت [illegible]
خوب [illegible] لابد بود از [illegible] پول [illegible] از خزانه خودم [illegible]
رعیت [illegible] رعیت [illegible] در این قصبه [illegible] یوم جمعه [illegible] خبر رسید
که شاه [illegible] قصبه [illegible] میخورد و [illegible] میکنند [illegible] که [illegible] ببینند
اول [illegible] جنرال که [illegible] سرکار شاه بود کاری [illegible] و یک کاری [illegible] در
عقب او [illegible] معلوم شد کاری [illegible] سرکاری [illegible] بالاتفاق [illegible] آمده

[illegible]

بعد تدارک نهار سواره بغند(؟) شدیم پنج ساعت بعد از ظهر بود که حوالی زبده(؟) با
وارد میشویم بنت(؟) نیند کلیم مهتر ها اسبها را تماما فرموده جدا بودند ان لولاعون(؟)
پاپوش های زری در گردن اسب و دعا و قطعه طلا در گردن اسبان کرده بودند
حاضر باشند بعد گاه شاه آمده و خواست که حاضر بشوند بعد گاه نمیدانم هیچ و منتظر
هستیم که پادشاه اسبهارا ببینند خواهد پسندید یا انکه نخواهد پسندید زحمت کشیده ایم
و مصارف کرده ایم اسبی آورده ایم بعد گاه شاه اینها را دیدند بپسندد چگونه
خواهد بود باری پیاده رفت پاک خدا است گذشت شاه سوار کاری بود و کوف(؟)
وبالاتر عرق چیوف که وزیر معتبر اوست حاضر او بالاتر کسی نیست در پهلوی او نشسته بود وارد
رفت در خانه نهار اورد درست کرده بعد پیاده شده از عقب کاری شاه پنج کاری
دیگر هم بود از آن بزرگ که بعد که اهالی از پطرزبورغ و مسقو بر داشته بود و از عقب این
مجموع زن و مرد این قصبه مرد کلاه بر داشته و زن ها سر و زانو میدویدند در آن خانه که
نهار مخورد رسیدند تکیه ای شاه جورشکر(؟) کرده و دعا سلام شاه میکردند بسیار نزدیک
بکرت الانجا [illegible] پیاده شده ان خانه بود عرق چیوف پیش آمد و قدری مردم را پس کرد شاه
ایستاده و نگاه میکرد مردم را پس زدند در اطاق خانه شد بقدر دو ساعت در اینجا

سوار نشسته بود گوزه تول(؟) [illegible] رابع الخ

نهار

نهار خورده و اسب های کالسکه را عوض کردند حاکم این قصبه فرستاده بنظر که امپراطور رفته
اسبها را دیدن کنند بنظر که کلیم که [illegible] که حالا در سرحد اسبها را نمی بینند قدر گذرانت
که آمده بیرون و سوار شده رفته گفته بود حالا اسبهارا به بینیم درست [illegible] بدر محض بدو
ایران میشوی باشند این [illegible] در پطرزبورغ خواهم دید انچه میکنی در میان مردم
شاه درسن چهل و شش سالگی است و عرق چیوف شصت سال و شاه بسیار خاطر او را
میخواهد از پطرزبورغ که در آمده شاه یکهفته دیر وارد عرق چیوف در سرحد است
در آن ده مهمان عرق چیوف بود یوم شنبه [illegible] بولک ثلاث بهشت [illegible] توپ
از مسقو آمده رفت [illegible] که باشند جمع شاه مسقوله به قطعه [illegible] از شرف رفته بعد شاه آمد
در مسقو استقبال کنند عرق چیوف را عرض کرد که گوزنار مسقو [illegible] از تقصیر او
بگذرند و عفو ببخشد شاه از او گذشت و برادو گفته بود بعد گاه میان [illegible] و خدا را
از تو راضی کن رعیت پرور باش اگر رعیت خانه تو یقینی دانسته باش حرمت نیستیم
من که از جمع رعیت خودم شش صد هزار ثلاث که میدارم اگر رعیت شاد نشود بگذارم
که هزار ثلاث گفت نمیتوانم داشت هر وقت که میان اهالی از خود راضی کن رعیت باشیم
کلام استم گفت بعد گاه چنین کردی بخشیدم توگوزنار مسقو خالی قطعه لیکن توترا بخشیدم

[illegible]

بکلاه عرقچین فرو شعری خوانده بود شاه که مضمون آن با شعر سعدی یکیست   رعیت چو بیخ
است و سلطان درخت   درخت ای پدر از بیخ است سخت یوم یکشنبه [illegible]
صد و هشت توپ که گرفته اند لیکن تولات و توپ بسیار در مسقو جمع شده اند بقدر [illegible] تولات
از همه جا آورده بودند در مسقو شاه یکشنبه در مسقو توقف کرده روزها دایم توپ می انداختند و تولات
شلیک میکرد در همین قصبه هم منزل کرده بودیم شاه که در حوالی منزل ما بنده خانه
بود در اینجا بقدر دو ساعت مانده که ناهار خورده وقتی رفت از آن خانه بیرون که سوار شود
بکالسکه برود پنج زن چادر [illegible] بخشیده پنج تومان پول ایران بخشید لیکن دروازه بیرون این
قصبه که تمام زن و مرد جمع شده بودند بنا کرده ... خبر داده است یک شخصی کرد
که گویا هزار تومان شاه ... خبر داده است شاه ... رفلان آقا به امید وقتی
... پنج تومان است کسی زیادت روس چیز ندیده است لالا و دم رفت بسیار
زحمت بشما رود است خیر شاه به خدا [illegible] انگلیس در فرنگستان نیست مردمان
چیزی صاحب همت نیستند برخلاف روس انگلیس که اینها بروس و صاحب [illegible] است شده که بود
مگر زحمت و [illegible] دیگر چیزی ندارد دروازه دو پهلو است یوم دوشنبه [illegible] که وارد
قصبه [illegible] شدیم روز بعد مهماندار را فرستاده رفت مسقو که خبر بدهد جا [illegible]
سرانی ... که از مسقو بیرون میرود ... پانزده یوم [illegible]
شاه

شاه رجوع فرمودند از آن را بالای ... رسانیده و بروی مهماندار خانه خراب چنین بود اگر دید
یک شیشه عرق خورده بود و رفته بود بشهر مسقو که یعنی جا تماشا کند سه ساعت بروز مانده
بود که از تزده منزل رفت در حوالی شهر خندق هست بسیار عمیق چون تاریک شده بود در این
رسیده بود بسیار بد جائی نیز بود است از عرابه می افتد توی خندق و آنجا هم نیز از ترس دیگر بروز
هم نمیتوانند فرار میکنند مهماندار می افتد بخندق تا صبح در خندق می ماند صبح قراولها
ی دروازه شهر سه دفعه می شنوند از ته خندق ناله میکنند میگویند در خندق افتاده است
از او احوال می پرسند که تو کیستی میگوید من یوری مینی ستم بروی خدمت گورنار در
لیکن خندق افتادی تولاها میروند گورنار میگویند که یوری از گرجستان ... آمده
... در خندق افتاده است گورنار فوری میفرستد و ... شیخ بود است که از گرجستان
یوری آمده است می در سر خندق تولاها رجوع میکنند ریسمان پائین می اندازند یوری
بالا می آورند از یوری احوال میپرسند میبینند یوری هوش ندارد مست است آن خانه خراب
نیز نمیرسید که از یوری چه آمده آن یوز نیز میگوید ... من چه چیز است گورنار
میگوید یوری که از سر ... تا صبح بیهوش در خندق بود پادشاه چنین یوری
نمی به ببر بداین ترس قوار سبب یوری را بردند سبب آن گورنار میدانند

می پرسد که شنفته ام که چند وقت است ناپلیون قزاق میگوید که من مهمان ندارم
که باری سپهبد نیرند ناپلیون رفته به سپهبد بشنو هم خاطر جمع در تقیه مانده ام که ناپلیون
رفته است بشهر جا درست کند امروز ناپلیون میآید فردا میآید خبر نیامد و شنیدم که از
مسقو رفته جو ارزد ناپلیون بشنو منبع دیدم ناپلیون میبدد زنده یکنفر قزاق که از ناپلیون
و کوتوزف خبر داشته که در معنی بزرگ قزاقها بود او را فرستادم بمسقو که از ناپلیون خبری
بیاورد این قزاق نیز میرود در شهر دو روز سیاحت میکند ناپلیون را نمی بیند نمیکند
دیگر عقلش نمیرسد که برود خانه کوتوزف براو بگوید شهر مسقو شهر عظیم بشنو دیدم
دو روز گذشت و آن قزاق هم پیدا نشد یکنفر قزاق دیگر فرستادم بشهر
مسقو که از ناپلیون و از قزاق خبری بیاورد و گفتم مرد که اگر ناپلیون و قزاق پیدا
نکردی برو خانه کوتوزف که حاکم شهر مسقو است باو بگو تا او پیدا کند این قزاق میرود
بمسقو ناپلیون که پیدا نمیکند آن بزرگ قزاقها را که بشنو فرستاده بودم پیدا میکند
احوال میپرسد آن میگوید که من تمام شهر مسقو را گردیدم و ناپلیون را پیدا نکردم هر دو
قزاقها میروند میروند پیش کوتوزف مسقو و میگویند که ناپلیون همراه الچی بهوده است حالا

چهارده روز میشود که آمده است بشهر جا و منزلها معین کند پیدا نیست کوتوزف میگوید
بعضی چه میگویند آن ناپلیون بود که او را به سپهبد فرستادیم لفرج علوم میکنند همان است میگوید
ای وای بسیار بد شد ای کوتوزف پس باید چیزی میآورند میگوید که یکبار ناپلیون در راه ناپلیون
نام چهارده روز قبل از این من فرستادم بسپهبد باز به روزه خود را به بهانه و او را برگردانند
چاپار را روانه میکنند و خود کوتوزف میآید بنده عذر خواهی بسیار کرد من نمیدانستم ناپلیون حالا
شاید این است حالا در خندق افتاده با خبر کردند رفتم دیدم حالا افتاده است هیچ عقلمند
و بعضی هم گفتند که من از برای چه کار آمدم من چنین تصور کردم که کوتوزف خود در قبضه بنده آمد
بسیار با تقید شده است خانه پر معلوف خوب که چنین ناپلیون چرا حالا فرستادند مرد که دیوا
نه است بشنو هنوز خبر ندارم که ناپلیون چهارده روز است به سپهبد رفته اند و کوتوزف بعضی
هم هنوز نگفته است که ناپلیون چه طریق شده است بشنو میپرسم از کوتوزف خوب حالا ناپلیون چه طور را
میخندد و میگوید سه روز دیگر ناپلیون خدمت شما میرسد من حیرت میکنم که این چه نقل است کوتوزف
هم من میگوید که گذارش را الحال بشنو از سوار کردن که او کوتوزف من بدانم که برگشته ناپلیون چرا اینجا است
کوتوزف دید بشنو احوال را گفت اگر شما من که خلقی نمیکنید من گذارش ناپلیون را بشما بگویم
گذارش ناپلیون را کوتوزف نقل کرد بشنو متحیر ماندم گفتم کوتوزف خبر ندارد که سپهبد فرستادی

واویلا اینی کی است غش کردم از خنده که عجب ولایتیست و قریب خلقی دارد کورنده گفت
بنده هم خندیدم اند که هر وقت بخاطرم میرسد غش میکنم از خنده که تا امروز چنین اتفاق
نافتاده است من بنا التماس میکنم که شما این گذارشی که بشما دیگر نقل نکنید از برای من
بسیار بد است اگر امپراطور بشنود از من مواخذه خواهد کرد و خواهد گفت که مایور خر بود
بتو گفت عوض از پولی چه شغل ادا کرد چنان آنکه لعوکه نقدم بدهی تو چه رسیدی از مایور
که بچه کار از گرجستان آمدی مرد که را سپید فرستادی از برای من بسیار بد است حالی ترا حالا بانفع
اینست عوض قدم مهمانداری شما را میکنم تا فردا مایور چاپه چون دید کورنده بسیار دست
پاچه شد است بنده گفتم خیر بنده زحمت شما هرگز راز نخواهم بود شما اقدم بگذارید دو نفر بنده
و خودش هر برود من هستم تا مایور از سیپاب ورند چند نفر تفرقه بنده گذارد در متحیر خدمات
ما بکنند و خود رفت بشهر فور از برای من یک شیشه آب لیمو و یک کله قند از پیش فرستاد بنده نیز
از او مدارم و هر وقت خاطرم میآید از خنده غش میکنم پس فردا مایور را آوردند پر
سیدم گفتم چه قدر پولها تو را برده اند گفت هزار و دویست پول برده اند و در کار خود حیران بودم
که این چه بلا بود بسر من آمد گفتم مرد که بابت کمتر بخوری زهر مار را گفت غلط کردم عجب
گوه خوردم خدا رحم کرد که شما زود خبر شدید و الا پولها برده اند سپیاه در رانی می مردم
گفتم لعنت خدای بر تو باد که تا امروز هیچکس چنین حرکتی نکرده بود که تو کردی چه چیزها بر دیده

دهم [illegible]

دهم ماه محرم مزرادوح از پیتربورغ باتفاق زنش مراجعت دربخ فرسنگی سقو با او ملاقات
نمودم و رقیقه نوشته بود که لا معتمد الدوله یکی بعقیده مقام [illegible] که برای فرار زنش الی [illegible] باشی مزرادوح
مذکور نمود که امپراطور بسیار خوش خلقست بتقریب آنکه یکی از ایلچیان [illegible] بود بدل الملک فرانسه [illegible] عاید
با او خوب سلوک نکرده اند او نوشته است بر امپراطور که در زیر امپراطور نوشته است بر روز روزی [illegible] روسی
بر آنجهت قدری پارانه [illegible] خوش کرده اند که او را در خدمت در ایران [illegible] بخواهد [illegible] بگذرد
[illegible] کرده اند بنده گفتم بالبته بخود هم جواب او را در حضور وزیر دولت روس میدهم که [illegible]
[illegible] ایلچی [illegible] که پرسنده روسی با دولت ایران [illegible] عداوت نکرد [illegible] بنده
مزرادوح بسیار معقول شده [illegible] زنش بسیار [illegible] مزرادوح آمد [illegible]
بقدری [illegible] نشست بسیار حرف زد زنش نیز چند بار [illegible] قدری [illegible] مزرادوح
بسیار زنش [illegible] بیدار [illegible] از خوشی زنش مذکور نمود که در [illegible] باز [illegible]
افتاده است در ماه ذالحجه در [illegible] هم خوشحال است خدا بفریاد خلق الله برسد مزرادوح بعد از صحبت
برخاست خدا حافظ گفت رفت بنده نیز قدری با او [illegible] نمودم [illegible] زنش با او هم خدا حافظ
گفتم و رفته آمدیم منزل خود ما [illegible] قدری سیب بسیار خوب در منزل بود [illegible] دانه سیب دادم
برکنید آوردم از عقب گفتم برسانی برزن مزرادوح در [illegible] تناول نماید بسیار زن خوبیست
آدم رفت و سیب را برزن مزرادوح داد و گفت [illegible] بسیار دعا فرستاده که جای شما خالی است
سیب گرفته بود و گفته بود بسیاری [illegible] دعا [illegible] خوب دیدن کنیم ان شاء الله

یوم پنجشنبه ۱۱ از پطربورغ حرکت کرده و در سر آبهای مسکو الماس فرسنگ که در عمارت نزول نمودیم
یکی از اعاظم روسیه آمد مذکور شد که از ... شاه و وارد شدن ... تحقیق ... کتف کورنای شهر که بدست
امپراطور عرض کرد از بد حالی کسبه مسکو و در جواب فرنگیس ... شهر مسکو بسیار زر رسیده دو باره مردم
بحکم امپراطور عمارت ... که فرانسه سوزانیده بعد ساختند ایشان دو زر مردم خانه خراب شده اند
و همگی خلق شهر مسکو جمیع مرحمت امپراطور دارند که برای ... نامرحمتی شاه فرموده اند را لت
تحت ... میدان مجمع ... سفیدان شهر را طلبیده بود و هر یک را از ده هزار ... ارقان
قریب یکصد ... پول بخشیده بود مردم همگی از او راضی شده بعد شاه ... روز ... باره مردم
طلبیده ... بود که ... راضی ... استید ... بعد ... و در ... در کلیساهای ... روز
ناغوس میزدند و ... روز دیگر ... یک قالیچه از
... آورد و در ... پادشاه که ... باندازه شاه ... که بسیار ... را و میگوید
که ... آورده است ... باندازه کنند ... مرد ...
مرد ... شاه ... چه مطلب داری ... آن مرد ... میگوید که
هیچ مطلب ندارم نه ... نه منصب ... نه توقعی از پادشاه دارم دلم میخواهد که ... قالیچه
باندازه شاه کرده ... استید همین قدر توقع دارم که بعض ... کرده

با

۳

باو عرض میکند شاه میآید از خانه بیرون در خانه ... و آن مرد ... را طلبید و میپرسید
... مطلب ... بکو عرض میکند ... هیچ مطلب ندارم ...
... شاه ... جهت ... باندازه شاه آورده ام و التماس میکنم که شاه
قبول کنند ... شاه ... قالیچه ... الماس ... میکویم که ...
... آورده ... که بیک کاری ... در ... و هر وقت که ...
... شخص از بزرگان روسیه که صاحب منصب ... صاحب ... مجمع معادن ...
... اوست جنرال ... معدن طلا ... در حوالیهای ... معادن ... کرده ... دربسیب
... کار میکرده ... طلا ... آورده است ...
... از ... اطلاع ندارند شخص ... سنه ۱۲۳۹ ... شاه میگوید بنویسند
که هر کس معدن طلا پیدا کند در مملکت ... بدهند ... باشد
... جنرال ... معادن ...
در ... میکنند و ... روز داد که چنین معدن ... پیدا کرده ام ... عرض
میکنند ... که چنین معدن ... پیدا کرده ... شاه ... خوب کار ... در سیبر
... معدن ... طلا ... پنج ... حالا چنین شده است

که در همه جنگل‌های سیبری بگردند عرده که معدن پیدا کنند یک الوزردی در مسقو بعمل می‌آید
بقدر یک سیب قرمز بسیار خوش رنگ خیلی تعجب کردم در اصفهان و در سایر ایران بنده چنین الوزردی
ندیدم یکروز میرزا صالح امده منزل بنده طرف عصر سوار شدیم رفتیم در باغی که امپراطور تازه در مسقو ساخته است
واسم آن باغ الکنذر گذارده است خیابانهای بسیار خوب جای بسیار باصفا است هر عصر ساعت بروز منع
مجموع دخترهای معقوله و جوانهای وجیه که در شهر مسقو هستند از بزرگان و سایر خلق او را در آنجا میگشتند و می‌آیند
دران باغ گردش میکنند و در خیابانها بیست قدم بیست قدم فاصله کرسی گذارده اند بسیار رنگینی در کنار خیابانها
که دختران ماه پیکر در وقت راه رفتن که خسته میشوند در بالای کرسیها نشسته و صحبت میدارند بقدر
دو ساعت دران باغ راه میرفتیم دسته دسته دختران ماه رو و جوانان کمان ابرو سرو قد راه میروند
نقش ان خوبان که اجمعی ازین سرو لقایم در میدیدیم یعنی خدا دشمن است که ان عالم علم دیگر بنظر می‌آید
قدری دران باغ راه رفتیم از دور یکی با میرزا [؟] اتفاق رفتیم منزل بقدر یک ساعت نشستیم صحبت داشتیم بعد از
ساعتی تجارهای ایرانی که در مسقو بودند می‌آمدند انجا آمدند قدری با انها صحبت داشتیم میرزا صالح رفت منزل
خود بنده نشستم با تجارهای ایرانی صحبت میداشتیم تا نیم ساعت از شب گذشته آن حضرات نیز رفتند
بنده هم خوابیدم روز دیگر که روز [؟] است در میان ... گفتیم خود خانه ... شنبه ۱۶ ماه که در میان
مریض امروز چهار روز است که وارد مسقو شده‌ایم چند روز اسباب جای ... میدیدیم التفاتی کرد
که دو ده روز ... در مسقو توقف بکنم بنده نیز قبول کردم که ده روز زیاده نمانم در مسقو ...

عجب

[حاشیه:] ... میرود ... بعضی ... از زنهای ... باغ شده ... بعضی ها ... از زنان معقول ... که ... شده ... [illegible]

عرض کرد در مسقو خیلی است شهر مسقو بیست دروازه دارد پادشاه نیز دختری از زن انگلیسی بهم رسانید
زن پادشاه فهمیده بود با پادشاه دعوا کرده بسیار حرف درشتی زد آخر جبر و قهر کرد از پیش پادشاه دید
که نمی‌ماند و میرود در جزو رفت زن بزرگ دید که حال چنین اتفاق افتاده است یک مدتی تولد روانه پاریس
بکنم دختر را بردارد ببرد پاریس بعد نا زن حرف اراده میکرد بقدر بیست هزار تومان پول برده داد و او را روانه پاریس
نمود لاکن انگلیسی همان روزی که پادشاه با زن او مفارقت کرده بود و ان زن بار حمل هم رسانیده بود دیگر نزدیک
زن خود نرفت بجهت حرمت پادشاه حالا ان زن و دختر پادشاه هر دو در پاریس هستند اینقدر ان زن معقوله است که در
کتب روسیه تعریف او را میکنند زن خود پادشاه را اولاد نبوده است و در مسقو دختری است که او را کوکوفینه در
لقب میگویند بسیار صاحب دولت است که در تمام ولایات روسیه وسعت او مشهور است پادشاه نیز بسیار او را
اولاد نبوده بود وارد مسقو که پادشاه بعد از خوردن رفت بخانه کوکوفینه علاوه مهمان بود نهار را در خانه
کوکوفینه صرف خورد با هزار نفر از حضار الها و از دنبالی رفت بیرون شهر مسقو بقدر بیست هزار قشون در
بیرون شهر حاضر کرده بودند و منتظر پادشاه بودند ثلاث را دعوا انداختند با توپ و تفنگ بقدر پنج
ساعت ثلاث در دعوا مشغول بودند نزدیک غروب افتاب بود که فارغ میشدند پادشاه برای آن رفت خندق
میکنند حالا بعضی همه که معنی دختره فوالا که از زن انگلیسی دارد همه جبر پسر شیر کوچکی از بزرگان و نجبای
پادشاه حینه بیخ انم از بزرگان روسیه است حالا بسیار ربح دارد کوکوفینه علاوه چند ملیان پول نقد و املاک انگریز
دار ده که در روسیه نفع او را میکرد و املاک خلاصی هم انجا قدری که املاک در دست دارد که با فوق ندارد هم
احتیاج برای پول که در تمام انگریز هست ندارد و است کسی دارد بروزنامه انسانی پادشاهی علامات بسیار عالی
دارد همه بزرگان روسیه صاحب ... حرمت او میدارند امپراطور از شانه او که بیرون آمده بسیار از بالا رفته

کرده‌اند روز دویم در مسقو توقف نمودیم از اینکه جنرالها اصرار نمودند همه روزه که تکلیف به مهمانیها
اسبها التفات کنیم منت [illegible] بسیار جنرال اردلیوف که قبلا از سرداران گرجستان بود
که بنای حرکت [illegible] نمیگذارد [illegible] منزل [illegible] خانه ایلچی در مسقو [illegible]
فرستاد آمدم تا منزل [illegible] بیکر وزیر [illegible] بسیار [illegible] بودیم بنای حرکت [illegible]
[illegible] گذاردیم اول [illegible] ومیرزا [illegible] [illegible]
۱۹ شهر جمادی [illegible] جنرال بسیار خوش وقت شده [illegible] احوال پرسید از نایب السلطنه
احوال پرسید مذکور نمود [illegible] روز [illegible] مسقو [illegible] دفعه [illegible] صفره [illegible]
ولیعهد [illegible] رضامندی [illegible] نکرد که تو [illegible] روسیه [illegible] ایران حرکت
حرکت کردی من بسیار [illegible] راضی هستیم [illegible] حاجی [illegible] [illegible]
[illegible] مهمانی [illegible] وقت [illegible] بسیار خوش وقت میشویم
[illegible] حرکت [illegible] دختری [illegible] [illegible] گفت [illegible]
[illegible] در آنوقت پنج ساله بوده حالا دوازده ساله [illegible] بسیار [illegible] معقول
زبان [illegible] خوب میداند زبان فرانسه زبان انگریز زبان [illegible] و زبان فارسی
[illegible] نایب السلطنه [illegible]
[illegible] شاهنشاه و نایب السلطنه [illegible] فرمان و رقم [illegible] [illegible] نوشته [illegible]
نوشته شد

فرستادیم [illegible] خدمت امپراطور [illegible] امپراطور [illegible] نمود که [illegible] جواب فرمان شاه و جواب
رقم نایب السلطنه [illegible] نوشته [illegible] متوقع هستیم [illegible] ایران [illegible]
[illegible] شاهنشاه و هم رقم نایب السلطنه [illegible] بسیار خوش وقت [illegible] بسیار اخلاص
در خدمت شاهنشاه ایران و نایب السلطنه دارم [illegible] [illegible] حرکت ایران
[illegible] کرد [illegible] [illegible] [illegible] شاهنشاه [illegible] تماشا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] شدیم [illegible] [illegible] چهار ساعت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بسیار [illegible] [illegible] تماشا [illegible] هر وقت [illegible]
[illegible] حافظ [illegible] [illegible] [illegible] بالاتفاق جنرال [illegible]
[illegible] [illegible] کردند [illegible] روز پنجشنبه ۲۱ شهر جمادی الاول از بلده مسقو حرکت و عازم
[illegible] [illegible] روز [illegible] که امپراطور [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] روسیه [illegible] بسیار عزیز میدارند [illegible] میکنند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در باغ [illegible] و صحبت میدارند [illegible]
[illegible] در باغ [illegible] تماشا [illegible] دختران ماه رو و جوانان [illegible]
[illegible] [illegible] در خیابانهای باغ [illegible] [illegible] دیوانه میشوند [illegible] جوانان
[illegible] صحبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بیکدیگر میرسند

یکشنبه

۲۱ از منقوت هشت ورس آمدیم برده که او را چرنه گلای میگویند پنج فرسنگ [illegible] دوشنبه ۲۲
از انجا حرکت و پنجاه و پنج ورس که یازده فرسنگ باشد آمدیم بقصبه که او را کلینه میگویند
شب را در انجا توقف و صبح سه شنبه ۲۳ از ان منزل حرکت و پنجاه و هشت ورس که پنج فرسنگ
باشد آمدیم برده که او را زوبلف ده گویند شب را در ان ده ماندیم و صبح چهارشنبه ۲۴ از ان ده حرکت
و سی و پنج ورس که هفت فرسنگ باشد هم در کنار رودخانه عدیل آمدیم برده که او را وزکریسینه
گویند وارد انجا که شدیم چند از انان از مسقو میرفت میرفت پتربورغ همراه دخترها [illegible]
انتظار رسیدن بنده در منزل و رسیدن ایشان در منزل دخترها همراه ایشان بخت بنده
کشیدند در دوستی یعنی سلام علیکم پاره از بنده احوال پرسیدند بقدر نیم ساعت در تخت بنده
ماندند بنده در کالسکه نشسته بودم هنوز منزل نرفته بودم و ایشان پیاده در تخت بنده ایستاده
بودند و گفتگو میکردند گفتند میشود از این اسب ها بفروشید گفتم فروختنی نیست لیکن اگر شما
میخواهید پیشکش شما میکنم خود اسب دارم را دختر [illegible] اسب ها سپاهی ندارد دخترها خندیدند گفتند
کدام مرد بخشید بنده گفتم شما دو نفر هستید یک اسب بشما میدهم گفتند که خود ها در روق
میکوا میخواهی [illegible] با صحبت بداری و الا ما میدانیم که اسب بما نمیدهید و باهم بخانه انگه شما میخواهید
صحبت بدارید و دل بدل شما داده ایم و گفتن میکنیم الان [illegible] شما استاد شدیم در پتربورغ
بخانه شما میایم با شما [illegible] خانه خود مهمانی میکنیم نمیگذاریم شما تنها در خانه بنشینید اگرچه
در انجا هستند دخترها [illegible] شما را تنها نمیگذارند بنده گفتم یعنی مثل شما ها هستند بسیار خندیدند

در قلعه منزل

و در قلعه منزل بنده این آمدم در منزل خود شب را ماندند در ان ده ماندیم و صبح پنجشنبه ۲۵
از انجا حرکت و پنجاه و پنج ورس که یازده فرسنگ باشد آمدیم برده مدینه از شهر تور
گذشتیم رودخانه عدیل از وسط شهر تور میگذرد و در کنار رعایای ده مدینه رودخانه بزرگی
جاریست که او را رود [illegible] دیگر گویند در عرض راه هم بیابان جنگلست و زراعت در همه جا
که جنگل نیست میشود از دروازه تفلیس بیرون آمدم تا اقفقاز و از قفقاز تا مزدوک
و از مزدوک تا دروازه مسقو همه زراعت است و تمام دیدم تا القزیه [illegible] زراعت
میشود و از مسقو تا پتربورغ چند جای جنگل بسیار دارد زراعتش کمتر میشود
در بعضی جا زمانی که جنگل ندارد زراعت میکنند و زمانی را با [illegible] خود [illegible]
میکنند [illegible] آب و زمانی زراعت از نیم فرسنگ تا [illegible] کمتر میکنند با چشم کار
میکنند زمانی زراعت [illegible] در جاهائی که جنگل است [illegible] را در
مدینه ماندیم و صبح جمعه ۲۶ از انجا حرکت و سی و پنج ورس که هفت فرسنگ باشد
آمدیم بر قصبه که او را تورژک گویند شب را در ان قصبه توقف [illegible] و خلق
پوچی میکنند [illegible] ندیدیم در ان قصبه که توان گفت آدم است مردمان کله [illegible] که از هیچ
طرف عالم خبر ندارند و جائی را ندیده اند مگر این قصبه خود لعنت الله بر همه این خلق باشد

صبح شنبه ۲۰ از آن قصبه خواب حرکت و سی و هشت ورس که هشت فرسنگ باشد آمدیم برده که اورا
ورتزایکیم گویند در کنار رودخانه تورمن [illegible] در قصبه بزرگ یک جوان بسیار خوب در سن پانزده سالی داشت
اسم آن جوان [illegible] بسیار صاحب حسن و صاحب کمال بود زبان فرانسه و غیره را نیز میدانست آمده تعظیم کرد و کاغذی [illegible] پاره گرفت
گفت [illegible] پسر جنرال هستم و در [illegible] خانه و پدر و مادر و برادر و خواهر دارم [illegible]
میخواهم که جهت شغل در این قصبه [illegible] بروم [illegible] این جوان [illegible] چیزی ندارد
که کوچه به [illegible] و بروم یا آنکه اخوت [illegible] فکر کردم جوان [illegible] چیز ندارد
و روشن [illegible] رکنند [illegible] که [illegible] [illegible] و در [illegible]
[illegible] هستم [illegible] و حضرت [illegible] خواهر در [illegible] تو باشند بسیار ممنون
شده و دست [illegible] خانه [illegible] گفتم [illegible] تو کسی چنین پسری داشته باشد
[illegible] و صاحب [illegible] که هر کس او را [illegible] برادر و جهت اخوت که ده
روز [illegible] حق [illegible] چنین خلق [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] خبر نرسیده [illegible] خواستم و آن جوان [illegible]
که [illegible] باشند از [illegible] و [illegible]
[illegible] در این ده منزل [illegible] [illegible] گرفتار [illegible]
یعنی خداوند عالم گواه است [illegible] در [illegible] در [illegible]
که [illegible] تقریر کرد ان الله خداوند عالم [illegible] بسیار [illegible] پناه بر خدا
صبح

صبح یکشنبه ۲۱ از آن ده حرکت و سی و سه ورس آمدیم که شش فرسنگ باشد به قصبه که اورا وشنر [illegible]
گویند رودخانه تور از کنار شهر میگذرد و رودخانه دیگر از وسط قصبه میگذرد مجموع از ده تا پنج [illegible] از این قصبه
[illegible] کم از روی آب میرود رودخانه در آورده اند برون رودخانه که زینتی است حفر کرده اند و آب
رودخانه را آورده اند در این رودخانه که حفر شده است و دو رودخانه را بهم بسته اند آب تمام جمع
میشود در یک جا در دهنه رودخانه ساخته اند هر وقت خواسته باشند دهن رودخانه را باز
کنند تخته ها میزنند بران تخته ها [illegible] آب [illegible] بسته اند [illegible] البته بقدر چهار
هزار من [illegible] از دو طرف رودخانه [illegible] دارند [illegible] آب
[illegible] پس میروند از دو طرف و کرجی های بزرگ که هر کدام چهار هزار من پنج هزار من بار دارد
[illegible] هم در توی رودخانه ایستاده است این رودخانه بقدر بیست ذرع [illegible]
بزرگتر است [illegible] در بالای [illegible] ایستاده اند [illegible]
آنکه همه [illegible] به پناه [illegible] تخته [illegible] جمع
ها میکنند آب از [illegible] بالا [illegible] که بریزد در رودخانه بزرگ [illegible] بیست ذرع عمق دارد بالای
رودخانه که کمی [illegible] یک یک کرجی ها را [illegible] از آن بالا
بیست ذرع کم [illegible] پایین در رودخانه بزرگ که رودخانه [illegible] کم میرود تا آب
که [illegible] میرود هر کشتی میگذرد کرجی غرق [illegible] بقدر صد قدم [illegible] قدم فاصله
کم از ته آب بیرون می آید [illegible] که [illegible] سالم از ته آب بیرون [illegible] بسیار

[illegible]

الغاق می‌افتد که کم چنین که تا آب میبرد فرو میرود از هم می‌پاشد لیکن بیچاره شصت کم است بعضی
ضابطه همه را در آب می‌اندازند زیرا که همه کس آن را در آب انداخته [illegible] تمامی میشود بازده
آب [illegible] در آب کم کم [illegible] در این سوراخ و کمی تا کم کم از دو طرف می‌آید جمع میشود
که آب سوراخ پر شده و کمی آنها نیز حاضر شدند باز بعضی دستور کرد آن را در آب می‌اندازند بعض
تمام آنکه [illegible] اطراف سوراخانه را با سنگ ثبت کرده‌اند همه تخته سنگ خیلی بزرگ [illegible] تا آب
شد سوراخانه [illegible] شب را نیز در همین قصبه ماندیم صاحب خانه بسیار آدم
خوبی بود زن بسیار با معرفتی داشت سه دختر داشت دخترهایش نیز بسیار وجیهه بودند و صبح
یکشنبه ۲۹ از آن قصبه حرکت و [illegible] فرسخ باشد آمدیم به ده که او را خلیقیوه
گویند [illegible] در این منزل عالی شد شب را در آن ده ماندیم
و صبح سه‌شنبه سلخ از آن حرکت و [illegible] چهار [illegible] فرسخ باشد آمدیم بر
ده که او را پدروفه گویند شب را در آن ماندیم و صبح چهارشنبه غره [illegible] از آن ده حرکت
و چهار و سه و نیم ساعت فرسخ [illegible] باشد آمدیم [illegible] شب را نیز
در آن ده ماندیم در عرض راه قصبه بود که او را والدیه گویند اطراف آن قصبه به نظرم
جماعت روسیه کوه [illegible] و مرداب بسیار دارد [illegible]
جنگل نزدیک به دریاست مجموع آب [illegible] آنها مرداب است مشهور است در
میان روسیه یک مرداب در نزدیک این قصبه والدیه است که چند سال قبل از این

مروارید

مروارید از آن مرداب درآورده بودند چیزی [illegible] کرده بودند مثل صدف ولیکن نه صدف
او را شکسته بودند [illegible] دانه در میان هر یک از آن صدف مانند [illegible] به قدر نخود
جای میگیرد هرگاه کسی از آن مرداب بتواند برود به دست چیزها آورد مانند صدف می‌یابد
و مروارید دارد لاکن بسیار عمیق است کسی جرئت نمیکند که برود و جماعت روسیه
نیز آن سررشته را ندارند [illegible] قوتی [illegible] شب را در آن منزل ماندیم و صبح پنجشنبه
دوم [illegible] از آن حرکت و [illegible] آمدیم [illegible] فرسخ نیم باشد بر قصبه که اسم
آن قصبه را [illegible] گویند که شب را نیز در آن قصبه ماندیم و صبح جمعه سیم [illegible]
از آن حرکت و [illegible] پنج [illegible] یازده فرسخ باشد آمدیم [illegible] که او را [illegible]
گویند در عرض راه رسیدیم به کارخانه که تخته اره میکردند چرخ‌ها از زمین ساخته‌اند
و در هر چرخ اره بزرگ [illegible] داده‌اند چرخ‌ها را آب میگرداند و تیرهای بزرگ را
[illegible] در ایران هست بسیار [illegible] پنج شش زرع طول داشته [illegible]
تخته [illegible] آره [illegible] میکردند تا [illegible] تخته [illegible]
که تخته را بیرون دارد ده چرخ بود و ده آره بود [illegible] نفر آدم موکل بود و در [illegible] هزار
تخته هر چرخ بیرون می‌اندازد در نهایت [illegible] که هیچ صعوبت ندارد یک شب را

دران ده منزل و صبح شنبه چهارم از آنجا حرکت و سی و پنج ورس که هفت فرسنگ باشد آمدیم به شهر
نوچکورود در عرض راه رودخانه بزرگ دارد یکی را فیشه گویند و یکی را ولخوف بزرگ بقدر
رودخانه ری را در آنجا پل است اسبها بزرگ باز [illegible] معرکه افتاده بود از دست اسبها نمیدادند
و از خرجت نقد و یک [illegible] حمایل که والی کردستان قلی میرزا و [illegible] خاستم [illegible]
کرد خرجالی که [illegible] امپراطور ولایت کردستان [illegible] و امپراطور روس والی کردستان [illegible]
[illegible] بناه میبرم برخوار روح را صحبت [illegible] عزلت [illegible] را نیز در انجا منزل و صبح
یکشنبه از آنجا حرکت و چهل و پنج ورس که نه فرسنگ باشد آمدیم برده که اورا [illegible]
پولیس میگویند یکشب را دران ده منزل و صبح دوشنبه از آن ده حرکت و چهل
و شش ورس که نه فرسنگ باشد آمدیم برده که او را [illegible] دیه گویند شب را نیز در آن
منزل این ورس که مذکور شده است هر ورسی هزار و دویست و پنجاه قدم است بدقت رسیده
از دویست ورسی منزل بر پتربورغ یک تازه ساخته اند از سنگ که [illegible] میکنند [illegible]
را میبرد و قبل از این از مسقو الا پتربورغ بسیار راه بد بود و مردم زحمت میکشیدند از گل
و باتلاق حالا بسیار خوب شده است ولی بسیار بهتر [illegible] مذکور [illegible] امپراطور گفته است
هر گاه [illegible] زنده ام مجموع راه ها را در روسیه [illegible] باشد همه را خام ساخت و اگر بمیرم
هر کسی وارث تخت شود برادر وصیت میکنم که راه ها را مجموع از پول [illegible] مجموع
پولها که بمصرف راه

پولها که بمصرف این راه ها میرسد از جمله پادشاه است که در آمدی دخلی ندارد صبح سه شنبه
هفتم از آنجا حرکت و سی و سه ورس که شش فرسنگ و نیم باشد آمدیم برده که او را نوگتینه
گویند [illegible] و یکشب را نیز دران ده توقف نمودیم و صبح چهارشنبه هشتم از آنجا حرکت
و بیست و چهار ورس که پنج فرسنگ یک ورس کم باشد آمدیم برده که او را [illegible] گویند دران
منزل وجهی ندارد بود را قبل از خود فرستادم تخت نایب وزیر که [illegible] باشد جا و مکان
را درست کند و پاره [illegible] خبر بیاورد بعد از آن [illegible] بروم [illegible] بطرزبورغ از آنجا
تا پتربورغ سی ورس است که شش فرسنگ باشد از آنجا ده [illegible] که ده ورس است
که دو فرسنگ باشد و از [illegible] تا پتربورغ سه فرسنگ است که پانزده ورس باشد
یوم پنجشنبه نهم را نیز در جای مذکور توقف شد جمعه دهم را نیز در جای منزل توقف
چونکه [illegible] ندارد رفته بود در [illegible] پتربورغ جهت جا و مکان مشخص کند هنوز
از [illegible] و دست نکرده است شنبه یازدهم از آن ده حرکت آمدیم [illegible] که [illegible]
سه [illegible] ده ورس که دو فرسنگ است در عرض راه کنیازی آمده در دستش [illegible]
منتهی اسم او کنیاز [illegible] بود [illegible] آمده از اسبها را جا بجا هنوز [illegible] او را
گفتگو میکردند [illegible] فرنگ از جمله وزرا [illegible] باشد [illegible] آمده بود [illegible] را
[illegible] هنوز حرف نزده او [illegible] کرد قدری تعارف [illegible] آورد [illegible] برود
توی اسبها را ببرد آن بد هیچ او که آمد کنیاز دیگر حرف زدن را موقوف کرد آن وزیر
در [illegible] اعتبار دارد و مرد بسیار خوبی است رفیق توی او [illegible] داد و اسبها را

آوردند همه را دیدند کنیاز مذکور نموده امپراطور بخلاف نمیشود فرمودند و کلوف نمیشود هم نوشته
که دیبهار را نوکرند نمود در لاکسنبورگ نگاه دارد و محمد علیخان بروند شهر پتر بورغ با مازندرانی شاه پیاده
بشنیدم گفتیم اگر نمیشود عادت مجلسهای مدت کسی نمیدهم مگر داری که امپراطور ملاحظه کنند قند
از آن بهر کسی میدهد نمیدهد هم از نموده در همین جای بهوای اسبها شاه پیاده و وزیر
گفت قبول کرد گفت بسیار خوب است هم خورد مکدر شد اگر چه از آن نمیدارم حرفها را در اینجا
نگاه دارم جای خوبی است بسیار خوب است عمارت قدیمی میکنم که جای خالی کنند که
در اینجا بمانند چهار پنج روز هم میروم شهر جا و مکان بکلی معین میکنم همراه خودم
در اینجا نگاه دارم نشاند شهر میروم بسمت هم قبول کرد حالا بسمت اند تو به خاصه امپراطور
بود تو به عزلت ندارد تو به اهالی را نشره نگاه دارد در میروند عمارت بسیار خوبی است
جای بیچاره اسب میبندند نگذاره بدقت ساخته اند سنگهای در توی طویله از اطراف
اسب را در طویله اسب میبندند چون در آن طویله اند از دهن سیخ است که نگردد میبندند
اسب میروند بالای عمارت که بالای عمارت ساکن اند معروف است بر سر دهان
متعدد در بالای طویله است همه شیشه آئینه اطاقهای بسیار خوب همه را دیدیم بعد از آن
همان وزیر مذکور نموده جای میرود و منزل شما اصلاح لازم است منزل بسمت بقدر نشستیم
در منزل توقف نمودیم بعد از آن وزیر مذکور نموده از کالسکه سه چهار روز بعد بگذارد
به نایب کنیز بهشت روز چهارم هم همراه شما خود حفظ کنند و حالا کنیاز
رفت

رفت الحق همه بسیار خوب است چمن و درخت و عمارت دارد دیگر نیست الا لاکسنبورگ که
مادر و شاه مدت بود که از شهر آمده بود در عمارت خود آنهم عمارت دارد نوکری قریب باغ شهر
وزیر با اتفاق کنیاز رفتند تو مادر و شاه بودیم یکشنبه ۱۲ نیز در لاکسنبورگ که عمارت
بسیار خوب و باغ بسیار خوب و جای بسیار با صفایی باشد در دنیا نمیدیدم زنانه بار نیز در این
لاکسنبورگ مانده منتظر امپراطور هستند دوشنبه ۱۳ رفتند در لاکسنبورگ توقف کرد و مادر
معاندار را از لاکسنبورگ رفت تو جنرال رودوخینسکی را وزیر رفت جهت جا و مکان در شهر بیتر بورغ
چنین جنرال خودی گفته بود که دو روز بعد از هم تو بیا هر چه عمارت جهت جای مشخص کرده و طویله نیز
جهت اسبها را دیگر مطلع نباشد پتر بورغ شاه میدانید را جا و مکان قدری دلکش دارد با مهمانخانه
درست جهت جای مردم را دیگر که منتظر از هم نباشد مادر شاه بگفته جنرال رودوخینسکی یوم
۱۴ نهر جای بطرف شهر رفت را جا و مکان را سراغ کرد آورده پیاده در لاکسنبورگ و بسمت را برده داشته
۱۴ بطرف اینجا دو سه روز را در لاکسنبورگ میدیدم مهمان جنرال رودوخینسکی وزیر بودیم چهار
نگاه فرستاده تو مادر را از امروز را انجا خواهند مکند در لاکسنبورگ توقف خواهیم کرد و سیاه اورده
نگاه دوره سه دارد را سعدی هم تو شاه اولا میدیدم امروز را بود دوشنبه ۱۳ بود قرار چنین
بود به بینیم چه قسم خواهد از آن شاه در ساعت چهار از شب میگذرد ساز و صحبت میزنند از بالای
اوقات نقش تا شب ساز و صحبت ایشان میگذارند با چه مادر شاه در باغ دیگر مقرر
دارد آن با مردوسی انها هستند در آن باغ ساز و صحبت دارند الا نظم شب مادر و شاه در
دنیا و زن شاه در اینجا خدمت میکنند و در اینجا هستند شهر میروند تا امپراطور بیاید از در حضور

در فصل بهار و فصل پاییز در آنجاها هستند می‌آیند در همین باغها بسر می‌برند چنین هوای بسیار خوبی دارد و مکان
بسیار خوشی است در لیلی‌ها می‌باشند بخوشی گذران مشغولند تا یکماه از پاییز رفته بعد از آن هوا سرد
میشود میروند به شهر زمستان در شهر هستند شهر پترزبورغ نیز بسیار شهر با صفائیست و جای خوبیست
هر کس دیده است میداند در کل شهرهای فرنگستان مثل آن پترزبورغ نیست برای منقولها و بران پاکیزه
مشهور است شهر پاریس هوایش خوب تر است هوای پاریس جزایای فرانسه است مثل هوای ایران
میباشد از هر میوه در پاریس هست مثل ایران لاکن در پترزبورغ جهت شدت میوه نیست هوایش
سرد تر از پاریس است و لیکن شهر پترزبورغ معقول تر از شهر پاریس است و هوای لندن که پای تخت
انگریز است بسیار بد است دلم تنگ میگردد همیشه هوای لندن ابر است و ترشح باران است چون
جزیره است و در میان دریا اتفاق افتاده است همیشه هوای او ابر است و کرده آفتاب به مرتبه بسیار
کم میشود پاریس هم شهر فرانسه معاینه ایران نیست هیچ چهار فصل پاریس مثل چهار فصل ایران
درست است پترزبورغ چهار فصل ندارد هشت ماه بعضی سالها هفت ماه هوایش گرم است
که مثل ایران میماند پنج ماه بعضی وقت چهار ماه بسیار سردی میشود که شدت سرما بسیار از ایران
زیاده است بتفاوت است بعضی سالها شده است سرد میکند که کلاغهای سیاه چنانکه می‌پرند
در هوا از شدت سرما خشک میشوند و زمین می‌افتند بعضی سالها سرما کمتر میشود لاکن
اینهم سرما زیاده است بر خلق آن ولایت خوش گذشته است عادت چنینی کرده اند در اینها خوشی میکنند
و بعید نیست در گرما میمیرند در زمستان بسیار کم خوشی هم میرسد بلکه هیچ خوشی نیست در زمستان

یوم

یوم سه‌شنبه ۱۴ ارد در همین مکان دلبر توقف و چهارشنبه ۱۵ ارد نیز توقف یوم پنجشنبه ۱۶ طرف
عصر رفتم در باغ [illegible] که کلا قدری طلا بردم بسیار حقیقت هم میگردید چند زن شاه در باغ
بود میخواستم که [illegible] با غیرت دنیا بسیار هزار نفر سواره در میان باغ بلند بید [illegible] ایشان
اشکها دارد دو نفر آنها همراه بود در آن گوشه و کنارها راه میرفتم هوا هم بسیار سرد بود نمیدیدم
گفته بودند بر زن یا آنکه آنهم خالی از زنی در باغ میگردیدند آنهم در آن گوشه و کنارهای باغ
گردش لاکن چنین هوا بسیار سرد بود وقت گردیدن باغ نه بود بنده هم چنین میدانستم که
موقع گردیدن نیست رفتم خلوت بلند خیابانها بود بنده در آن خیابانها میرفتم اطراف
درختها بود که [illegible] کسی می‌آید پیدا نه بود چنینی که در دایره خیابانها رسیدم در سمت
دیگر هم خیابانهای دیگر بود زن شاه برخورد لاکن بقدر یکصد قدم فاصله بود با بنده
بنده که دیدم آداب کردم و در صورت احتجاب نمودم آن وقت که زن از [illegible] انفعال [illegible] برگردیدم
دو نفر دخترهای بزرگان همراه او بودند و شش نفر دخترها خدمه قدری از تر در عقب
او میخرامیدند بنده برگردیدم حدودی خنده شنیدم که زن شاه هم خندیده یعنی که
گریخت یکنفر از آن دخترها خدمه خدمت [illegible] است که [illegible] میخرامیدند که بنده
فرستاده [illegible] که از کی [illegible] آمده و کجا میروید اگرچه میدانست که بنده [illegible] آمده ام و در
لیلی هستم بنده گفتم واله [illegible] بسیار خجالت کشیدم نمیدانستم که زن شاه در لیلی راه میرود

بحکم باشرمنده کرد میترسم زن شاه چنین تصور کند که بنده عمداً آمده ام میدانستم که زن شاه
درخت راه میرفت کردیم [illegible] که آمده ام بنده با آن دختر هم و خانم زن شاه هم ایستاده است از دور در
دختر رفت عینک گذار [illegible] گفت زن شاه بسیار خندیده بود و گفته بود بر آن دختر که
نمیدانستم خجالت میکشد والا من آنجا هم جای او خجالت کشید و رفت برو برو به او بگو که دلخور نباشد
میکشد نباید آن نباشد از اینکه تو در باغ میگشتی بلکه من میدانستم که تو در این باغ هستی و گردش خواهی آمد
تو را ببینم لکن تو همه جا [illegible] امپراطور [illegible] روزی که بخدمت امپراطور [illegible] با تو [illegible]
خواهم کرد حالا خیلی میروم بخانه [illegible] گردش کن در باغ [illegible] رفتم تماشای باغ [illegible]
جای زینت اگرچه هوا سرد است قدری ترشح برف هم هست [illegible] از حرف [illegible]
دختر [illegible] بنده [illegible] گفت بنده قدری از [illegible] گذاری [illegible]
آوردم دختر مراجعت [illegible] زن شاه [illegible] لکن دختر رفت زن شاه هم رفته بود دیگر
[illegible] ایستاد بنده [illegible] او بر گردیدم و قدری باز در [illegible] رفتم عمارت زن
در میان باغ بسیار مرتفع است [illegible] میدید [illegible] از پشت پنجره ها شیشه بنده هم زود
مراجعت کردم از باغ برف هم زور آورد امشب که پانزدهم حوت است برف اول
آمد هوا هم خوب سرد شده است اول سرما است که حالا کم کم سرد میکند امروز هم گذشت

[illegible]

تا ببینم فردا چه خواهد شد الیوم که پنجشنبه [illegible] امر شده در همین منزل [illegible] سه روز توقف [illegible] الیوم
وزیر [illegible] فرستاده [illegible] که [illegible] روزی [illegible]
میدیدیم [illegible] بنده گفتم [illegible] الحمد لله [illegible]
احتیاج به پول نیست [illegible] وزیر [illegible] بنده پول دارم [illegible] توقف در [illegible]
[illegible] خواهم [illegible] رفت [illegible] بسیار دعا [illegible] خدمت وزیر [illegible] بنده عرض [illegible]
وزیر رفت [illegible] خبر [illegible] در خصوص جا و مکان [illegible]
اولاً [illegible] بنده [illegible] در [illegible]
نیستم [illegible] کار [illegible] دشوار [illegible] مکان بسیار خوب [illegible]
خانه [illegible] اطاق باشد [illegible] در خصوص جا و مکان [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] کنند [illegible] بسیار [illegible]
جا و مکان در [illegible] در خصوص آن شخص [illegible] بنده [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] تحقیق کند [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] در ایران [illegible] از قول بنده [illegible]
وزیر [illegible] خندیده بود و گفته بود [illegible] آن شخص [illegible]
بسیار خوب [illegible] نهایت [illegible] رفتاری [illegible] او کرده [illegible] فهمیده [illegible]

بنده از روزی که مهمان جلودار وارد دار الخلافه شده بود تا روزی که از دار الخلافه حرکت نماید
مقولات محرمانه که از جانب وزارت جنگ نایب السلطنه برادر رسیده هیچ را نوشته بودم بتفصیل جلو او
بجهت طی سبب کرده بود که دیگر نتوانند گفتگو بکنند و هرچه نوشته بود همه هیچ و بیرون از آنجا نوشته
خود که بیهوده در دار الخلافه عرض کرده اند و هر قدر دل اند زحمت اند و مینی سنخ بغداد در روم
ثبت شده نگذارند و بهمینی محض جور و فساد گفته بود سفیر کلیه بنده جمعی را او گفتم اگر بخواهند
هر روزی مهماندار حافظ اگر در طهران می ماند خود مختار است الرحیم هرچه نوشته بود همه روز
بنوشتن جدید بر هم وزرا و معلوم شد هر روز نوشته بود است و دیگر از آن گذشته از دکه
چه عزت داشت که شاه و وزرا و لقول او رفاقت کنند لیکن بسیار حرف ها بود میرزا را دست
پاچه شده بود پادشاه دو روز در حضور گذشته بود و میرزا صالح را نیز گذشته بود انها در
نفع خود فکر کرده اند که باعث اینها چه چیزهاست البته پادشاه در خصوص امر جلودار مکدر
شده است و مادر اینها همه خبر پادشاه نفت سودمند بود قوت یکصد و بیست هزار بر جدید الف
و تعداد آن لورد بود در کار خود مشغول بود میزنند سعی کنند هزار فکر و خیال داشت چیزی
که در خیالش نبود میرزا رفیع و میرزا صالح بود و دیگر شغلی هیچ نبود و واجب که پادشاه الان
را ملاقات میرزا صالح را هرچه بایست بگوید و بشود در رفتن گفته بود و شنیده بود اگر
چه بار میرزا را رسیده به نیت الان علاوه که بجهت خصوص او رفتنی نیست و وزرا
هیچ که با پادشاه سروکاری داشت سروکار میرزا رفیع با جنرال بر معلوف است پادشاه اولا

خوب

خوب نشانده حضرت نفع یکدیگر نشستند و مجلس ایلچی کردند که چقدر آن جلودار از روی حرکت
شکایت نوشته است البته پادشاه ایلچی را شنیده بنا بر آن ها را بحضور یمنی همچنین بود
که این را تصور کرده بودند پادشاه را حضور نزدیک بود و کار بسیار داشت و گذاشته اند
آن بدان جهت ها را عرض شده این ازو بحضور زحمت چیزی که در نظر پادشاه نبود
تفنگهای همان جلودار دیوم جمعه ۱۷ از رسالکه کل حرکت جنرال اردو و نیک هم وزیر
وزیر دست کلاف شده است میرزا خود را با کاری فرستاده درب لشکر کل جمعه هیچ او نفع
بنده آمد که جنرال رو خونیک دعا میرزا که خانه ها حاضر شده است باید امروز
که جمعه است پیش بیرون رفت بیا شد بنده آنجا آمد که جاها را مهمانداری بکنیم تا
خانه ها ظرفیه نیز جهت دسته های پادشاهی حاضر شده است در خونیک خانم ها ببینند
که قلعه بسیار خوب است دسته ها را درست کنند جای وقت بزنند از پیش روانه شوند ناهار
از منتصف دسته خانه آمد از لشکر کل اللاهی نیست و خود درست است چهار
فرسنگ باشد یک ساعت قبل از غروب وارد بیرون رفت کردیم خانه بسیار خوب درجه بسیار عالی
کرده بودند هشت در یک نزده اطاق کالاها عالی بسیار بزرگ بسیار خوب در آنجا دو خانه
نور الله افتاده در رانی قرار گرفتیم و آنجا را جابجا نمودیم که هر کس جای خود را داد
و خود نیز از راه صبح یوم پنجشنبه ۱۸ جنرال رو خونیک نوشته خود را فرستاده بود
از راه همین بنده او را نذر کرده بودم سیاه خرج خاسته بود که اخوات خود را نوشته بود و آورد

کنید که بدانم قورد بهم نزند هم سیاه نوشته بود داده بود که ببرند نزد جنرال
قورد خودش را بدهند جنرال سیاه را که دیده بود تحویل به همان مدار کرده بود
از روی همان سیاه خودش بدهند جنرال گمرکی آمد همان روز اول بدیدن بنده
زیاد صحبت داشت یکشنبه ۱۹ مهماندار ثانی رفت که نه قبیله نیکی که معلوم کنند ملا
محمد علی افشار آمده که در پطربورغ او با هم روزنامه روز نامه بنویسد بفرستند
بخدمت امپراطور که همه اتفاق می افتد در شهر پایتخت روی پورت میگویند
کنند را عقب شاه دادیم که باشد میرسند وقایع یومیه را قاعده این خبر رابی
الیوم که یکشنبه است سیزدهم شهر ... اتفاق ... سیلابیک گفتم نایب السلطنه
آمده در منزل بنده سیلابیک قدری از میرزا صالح گله میکرد که باغ رفتار میکرد
دوشنبه ۲۰ دو عریضه نوشتم یکی به معتمدالدوله یکی به قائم مقام سیمانبیک برد و آقا
علی اکبر را بجهت فوایلی ساهبان فرستادم رفت در زود جنین سازی
و بطور سازی که فوایلی ساهبان را ببلوردی بکنند و خبر بیاورد بعد از آن
با جنرال که میباشد کارخانه ... گفتگو کنیم سه شنبه ۲۱ رفتیم که نه جنرال ...
که از جانب نشکرده نایب ... از جمله وزرا و محبوب میشود اول او را دیدن کردم اول از هم
پرسید که در سرحد امنیت ... نایب السلطنه از هر مقوله رازی میپرسید بعد از آن
گفت که امپراطور دلش پاک است و ساهبان ... بسیار رحمت میدارد و نایب السلطنه

خیلی محبت میدارد چو شاه و نایب السلطنه لطف ... چند نفر شنیده در ایران در فرنگ
در انگریز زبان بیاموزند درس میشنوند شاه که در ایران استعداد اکثر مینمایند معلم نفر
شما را خوب زبان بیاموزد گفتم بنده بسیار از شما ممنون میشوم گفت بس فردا ... بفرستم
شما میفرستم که همیشه در ... بار دیگر گفت که سیمانبیک گفتم نایب السلطنه گفتم
بله گفت با بنای ... نایب السلطنه ... باجی ... گفتم اگرچه ... نوشته از نایب السلطنه
ندارد گفت ... در سال ... دیدن ... به او دیدن نکنید
که بسیار گفت خوبیست ... شما را ... گفتم که گفتم از هنوز در ایران
خانه ... هیچکس سره کاری ندارم ... گفت ...
در ایران ... بسیار ... جنرال هم بسیار ... گفتم ...
... هر جنرال ... وزیر ... دیدن نکنید ...
خوبیست و امپراطور او را بسیار محبت میدارد ... گفتم بعد از گفتگو ...
آمدیم منزل چهارشنبه ۲۲ ایلچی ازبک قرقیز آمد که پطربورغ ... ازبک
و روسیه است جمعیت قرقیز هر قدر که هست نصف را ... خدمت
میکنند و نصف به روسیه خدمت میکنند این شخصی که آمده است یکی از ریش سفیدان
قرقیز است فرستاده محبوب ... خانه جهت معین کرده منزل ... یوم پنجشنبه ۲۳

جنرال روحونینیک که از جمله وزرا میباشد و نایب کل اف سفر دولت متبوعه دیوانخانه
قرابت آمد در منزل بنشست دو سه ساعت نشست یکنفر عقیده معلم نیز همراه خود آورده
به بنده گفت حالا یک عقیده را آورده ام که در اینجا هست درس به همه زبان از روسی الی آخر باید
خوب یاد میگیری بعد از آن گفت چیزی بتو میگویم کسی نگو امپراطور که شنیده تو میخواهی واسب
از جهت امپراطور شاهنشاه ایران فرستاده اند حکم کرد فرمودت یک کروات از بلور الماس تلالوی
میخهای نقره سقف داشته باشد که آب از سقف کروات بپاشد در اطراف
کروات و در کروات که تا بخوابد مطلق ترشح نکند سقف کروات هم
الماس تلالو است بسیار چیز خوبیست امروز کسی زحمت این شخص که خود بلور جهت سرکار
شاه آورده بود شاه را اوقع بود که ارکان یک کروات از بلور [illegible] در سرکار
پادشاه آنچه جور و حقانه باشد ساخته پولش میدهیم هر قدر تمام شود لیکن تو امپراطور شنیده بود
در این اوقات فرمایش داد که کروات که کار درم پادشاه ایران خواهش خواهد بود زودتر
باید ساخته بود که از خود در پول [illegible] بعد از آن
جنرال برخاست دست بنده گرفت گفت معنی هم که هیچ زبر و زبر نتوانم فرمایش
کنی و در خصوص زبان دانستن بهتر است که یکنفر لازمی یا زن یا مرد در نفرجقه
نگاه داری که همیشه همراه این حرف بزند خوب یاد میگیری بنده گفتم بسیار
خوب

خوب است حالا مرخص بفرمایند بنده چون دو نفر زن خدمت نگاه میداریم و اگر ممکن باشد که
که مرا از خود ممنون نکنید از زن به همه عرض که یکنفر دو نفر دختر خوب خودم بگیرم و
کاغذی بدهید که از شهر جه نگذارند که دو را بیرون ببرم همیشه در نفس بنده هستند از
این بهتر دیگر اتفاق نمی افتد بنده را از خود راضی نمود [illegible] بقدری که گفت با ایشان
معمور باشد رفته زبان هم آموزد خندید گفت در این خصوص بعد از این بنده جواب میگویم
به بنیم ایشان بگو نباشد خانم گفت بعد از صحبت ها خداحافظی گفت و رفت یوم جمعه ۲۴ شهر
روحونینیک لوم فرستاد که بنده که باید امشب [illegible] تشریف بیاورید با اتفاق
برویم آپره تماشا بکنید یک ساعت که از شب گذشته رفتیم آپره حضرت پادشاه
حظ را در آورده بودند چند نفر طفل همه در سن ده از ده سالی یا سیزده سال همه مقبول
بیست سی نفر هم زن های خوب که بازیگر بیست سی نفر هم بازیگر بودند بقدر بیست نفر
عمله بازیگر بازی میکرد همه موزیک لباسهای خوب فاخره الوان می پوشند بسیار تماشا داشت
زن پادشاه خط را در اوده جزو شنیده بودند و دو نفر دختر بسیار مقبول اظهار [illegible]
در بود که زن شنیده بودند که دخترهای شاه خط را بودند و بدوش [illegible] طفلها در مجلس
میکرد داشتند پادشاه خود به تخت نشسته بود از سایر پادشاه جمع رجالت باز زن ها
رقص کرد زن جا خالی بود او را جا خالی کرد زن لباس افتاده ورقیت اوقتم دیگر

بعد آن زن جادوگر با شاه بازی کرد و همه این اطفال در رقص بعضی از بازیها را مشق کرد
جادوگری خود را آورد یک دست شمع را بوسیدند شاه باز بلباس خود رفت و پاره از
بلای او در مجلس رقص کردند ایمروز یوم دوشنبه ۲۰ جنرال نمکری که در منزل بنده بیمار که
کرده بود که از روز اول بدیدن شما آمده همه دیوانخانه‌های ما نشسته‌اند هنوز به ده دوازده
روز است بلکه پانزده روز باز دیدن نکرده است جهت چه بود بیمار الحال کرد گفتم امشب که
در وقت نماز مغرب بعد از نماز مغرب مراجعت کنم شام نخورم بعد از آن چای میخورم و کلا حیث
میمانم بسیار راضی شد یوم یکشنبه ۲۱ بنده رفتم که خانه جنرال نمکری رو در بند خیلی مشتاق بود
که بنده در اینجا هر پنج ساعت از شب گذشته آمده نخته بنده مذکور نمود که کنیاز از
دست لکوموتی‌های کاغذی به بنده است که بنده قبول نکردم شما لکوموتی که در سر طویله
اسب‌های ایران قدغن کنید که ایران آتش در طویله روشن نکنند و لیکن بدون فانوس در طویله
نگذارند طویله پادشاه است یکبار آتش میزنند که در سرکار پادشاه مقصر میشوم البته باید
جای که میروید منزل برای آن قدغن کنید او رفت بنده نیز بقدر ساعتی نشستم آمدم در
منزل خودم باران است می‌بارید وقتی که آمد منزل نخوابیدم که بنده گفت که یکی از
الچی بزرگ آمده است دیدن شما او را در اطاق نشاندم اسم او را پرسیدم
گفت

گفت ماریه پیر لیفنه به صورت آمده دیده بود در اطاق نشسته است چون بنده شام نخورده
بودم شام آوردند مصرف رسید الحق زن بسیار خوبی بود انگریزی خوب زبان انگریزی و نمسه
و روس هر سه را میداند است پاره احوال سلامتی ایلچی بزرگ را از بنده پرسید بنده نیز
جواب دادم که لله الحمد ایلچی سلامت است دماغ شما نیز بسیار چاق است ایلچی قدری هست
از دیدار حضرت شما محروم شده است [illegible] ایلچی که [illegible] بهزار رنگ اولاد او را
کردم رفت یک ساعت بنده [illegible] خواهش کرد که ساعت بدارم بوده بنده
هم گذاشتم بلکه جهت ساعت مظفری بگو دیگر نباید نخود بنده گفتم چونکه گذارید
ببرد و دیگر اینکه نیاید که ملاحظه [illegible] تصور کنید دوشنبه ۲۲ جنرال نمکری
آمد منزل بنده در [illegible] خصوصیت [illegible] بسیار گفتگو کرد بنده نقل جنگ
نایب السلطنه را با جمعیت روس چون خودم در جنگ‌های نایب السلطنه مشرف کرده بوده
بودم در آن وقت مفصلا نقل کردم بیست و پنج توپ و پنج علم پاره از قشون
روس و لشکر روس گرفتند بعد از اتمام گفتگو مذکور نمود که [illegible] نامه
شاهنشاه اعظم به پلیم خانی که در اینجا است بنده گفتم که نامه در
[illegible] است [illegible] باز کرد [illegible]
[illegible] البته خواهید دید بسیار [illegible] کرده [illegible]

باز مبلغی منتی هم بنده را راضی نمودم بعد از آن برخاسته رفتم و در بیرون ایلچی
میرزا محمود منزل آمده تحفه بنده و یک صندوق چاقوی انگلیزی چهار سر از برای بنده
آورد و مذکور نمود که این قابلیت ندارد نهایت در روسیه چاقوی
انگلیزی بسیار کم است جهت قسم تحفگی تحفه دارید توقع بدی نه بود توقع زیاد
الان جهت دیگر مذکور نمود که زن خودم از جمله بزرگان روسیه است میل بسیار دارد که
بنده را ببیند گفتم چه ضرر دارد بسیار خوب است بنده حاضرم هر وقت که بیایند ببینند در منزل
هستم قدری نشست و صحبت داشت و رفت یوم سه شنبه ۲۸ چهار نفر زن از کسان والی از
دهای گرجستان آمدند در منزل بنده و گفتند که بوی گرجستان و ایران را میدیدیم پیره ها
قدری هم گریستند که بنده را نیز گریه دست داد بسیار افسرده و حرف زدند و بنده
هم بسیار دلم از برای ایشان سوخت مذکور نمودند هر کسی از اهل ایران بیاید دلمان در کردن
قفقاز است باید او را دیدن کنیم که بوی ایران از او می آید ما که در این ولایت گرفتار
گرفتار هستیم مگر خداوند عالم تفضل بکند که از برای ما نجاتی بشود والا در همین ولایت
همه خواهیم مرد بعد از آن گفتند از زنان میدیدید که ما گاهی تحفه بیاید که در اینجا
هستید دلها روشن میشود بنده گفتم بسیار خوب است البته اگر شما را زحمت نباشد
بیائید بروید هم ولایت هستیم گرجستان هم ایران است خداوند کریم است هیچکس
نمیداند که فردا چه طریق خواهد شد ایشان رفتند یوم چهارشنبه ۲۹ پنجشنبه سلخ

جمعه

جمعه غره ربیع الاول رفتیم بخانه کنیاز دلگوروکی که آقای ایشان یکور ایلچی بود
ایران بود جهت ابتیاع نمودن اسب و کاغذی که نوشته بود از ایران که متعلق
بود بر آن کنیاز دلگوروکی نوشته بود که آن اسبها را امپراطور خریده است و قیمتش را
اسبهای امپراطوری بدست آن کنیاز است و گفتم که جهت اسب طلب پول را
معلوم است اختیار آن همه بدست کنیاز است هر وقت میل بهر کسی که لطف کرده
بلطف رسانند زر و اسب سر رشته داشته باشند ده بیست هزار تا جلو میدهد بر آن
اشخاص و روانه میکنند در هر جا ایران یا بغداد یا ترکمان اسب میخرند و میآورند
در دم سر میدهد یا آنکه در کاری میبندند و بخشش هزار هزار میان امپراطور
هم بدست او است همه چه نحو میکرد زر اسبها سالی الله هزار بلکه بیشتر
اسب میفروشند که مطلق امپراطور خبری ندارد هیچ از مادیان امپراطور
کره عمل می آید مال امپراطور است خصوصی نیز مادیان چند دارد هیچ از
مادیان خصوصی عمل می آید مال خصوصی است و بغیر از کنیاز دلگوروکی ایشان یکور الوالی
کسی نکرده است او عمر صالح و فرزاوی دلگوروکی کرده بود است و ایشان
از بسکه کم نفس و بی جهت شود ضبط کنند این سخن که جا رسیده اند

شهرت داده‌اند میرزا صالح از آنکه امپراطور در ولایت لندن او را نطلبید جمیع این
کرد ایودی امپراطور این لغو شنیده و قهر کرده که اولاد انگلیس نیست از آن جهت که
و حالی که امپراطور هر چه بایست و شایست به میرزا صالح گوید وقت رخصتی گفته بود سخنی که
تمام کرده بود او را مرخص نموده بود دیگر با میرزا صالح کاری نبود که او را امپراطور که
اگر میلی نیست باز بایست تازه براو تقریر بکند بدان جهت او را لازم نیست گذشته از آنکه
هم وقت حضور امپراطور بود و کار بسیار بود امروز هیچ نبود که باید میرزا صالح بپندارد که
از برای چند وقتی که امپراطور این ولایت نیست که این مجلس را قرار داده‌اند و بهم رسیده‌اند این
میگفتند که بطالت بکشی از ایران محقق نیست نوشته است که بطالت در هیچ عرض نیست بهیچکس
او روشن نشاند و میرزا صالح را امپراطور نطلبید از آنهم جمیع این کرد امپراطور را که نیست
البته از سه گذر کاغذ بطالت است این هم شیر است قول میرزا صالح شد میرزا صالح با امپراطور
مطلق کاری نداشت بعلت آنکه همه کار میرزا صالح با میر مولوف است خلاصه در
کار است سخن میرزا صالح خوب یا بد با میر مولوف است سخنی میر مولوف با امپراطور است
از میرزا صالح امپراطور مطلق چیزی نمیرسد و میرزا صالح آنچه بایست بگوید به میر مولوف گفته بود
که وزیر است گفته بود و جواب شنیده بود هر چه را بایست مولوف شنیده بود به امپراطور عرض کند

عرض

عرض کند در باب میرزا صالح عرض کرده بود و جواب او را به میرزا صالح گفته بود
و آنچه را خود بخلاف باید معروض بگوید خود جواب گفته بود دیگر امپراطور چه مناسب
بود که میرزا صالح به بیند و نکته که وقت حضور بود و کار هم بسیار بود همه کارها را
وزرا عرض میکردند و جواب هر یک میدادند میرزا صالح هم مزید بر سخنی میرزا
صالح شده و حضرت بهم رسیدند اول صحبت صحبت ایلچی این ایلچی بود تا روزی که
به … وارد پیتربورغ شدم حقیقت بر سند هم مشغله بود از اینکه از ایلچی
شنیده بودم که فلان عملی کرده‌اند چیزی بهیچکس گفتگو نکرده است و خبر هم نداریم که
کنیاز که آقای یکور دالوخ بطالت رسیده … گذارسی بطالت … از روزیکه وارد
١١ بدار الخلافه شده بود و مرحمت شاهنشاه و در بر مرحمت‌های نایب السلطنه و همه که
وزرای دولت است هر یک نصیحت براو چه قدر مرحمت کرده بودند از برای کنیاز نقل
کردم و بطالت نوشته بود یعنی شیخ بغداد بروم گذارند است شاهزاده فرمودند که
من خود هم براو گفتم اگر بغداد مأموری و میروی مهماندار جا … بغداد بر بنا کلات
الحمد دار الخلافه میماند خود مختاری در جواب گفت که فرق بغداد نمیروی امودی
بغداد لازم است میدید و دار الخلافه هم نمی‌مانی مرا ایلچی با اتفاق تبریز ایلچی و رودی او
در پیش کنیاز رسانیده کرده کلمه دیگر کرده بود که سر کاغذ … مولوف لا اقتدار

کاغذهای مبارک را به شاه ببرند باز نکردند این لایحه را ثابت کردم قاعده ایران
اینست نامه امپراطور روس را قبل از آنکه به نظر مبارک شاه برسد وزیر کاغذ را باز
میکند مطالعه میکند پس میدهد تا وقتی که نزد شاه بروند در حضور مبارک شاه میخوانند
وا میکنند و میخوانند کنیاز دولگوروکی نخود که درست است این را هم قبول کردند و در خصوص چاپارخانه
که دولت روس در خانه صدراعظم بود و باقی بود مثل جنت به اطاف ارس شیشه براد داده
که ساکن شده بود در دارالخلافه صدراعظم که خانه هم میرسید ارکس بدارالخلافه آمد
ست میدانند چه طور جانشینی است از خانه صدراعظم که انگریزها بردند ایلچی انگلیس
صدراعظم است به او گفت که فتح دارد تو از خانه صدراعظم بیرون بروی و نبی خان
ساکن شوی ایلچی انگلیس کنیاز گفت بسیار قبول کرده است مکان برده علوم است جای
بسیار خوب است و میخواهم بدهد خانه را از برای انگریزان بود بسیار مرتب باشد بود
ساعت و قدری تاوان آورده بود که پیشکش کند وزرا به او گفتند که ما اگر
جرأت بکنیم این عرض را بکنیم تو میخواهی که زر و زینت را پیشکش بدهی شاهنشاه نیز
قبول نمی کند کرد بسیار از این انگریز بدش آمد که چرا پیشکش را قبول نکردند وزرا به او
گفتند که شاهنشاه آن مرحمتی که بابت بر تو بکنند خواهند فرمود پیشکش زر و زینت را
تو بدهی هم کلمه های او را بعضی خود بیچ کردم کنیاز قبول کرد و گفت که مرده
بد حال رسیده بود است و الا به ما علوم که تا امروز از جانب دولت روس به ایلچی
ایران رفته است کلمه نکرده است هم روزی و خوانده بود برگشته که ملت کرده است هم کلاه او

و او را بسیار زینت کردند و گفتند که جان اردوی زینت فرنگ است که آنها فرنگ خوش شد
در روشن جو است این چیزها بسیار خرج است هیچکس در بند این گونه تعلقات نیست او بسیار رقت
کرده است که این کاغذ را نوشته است که در بند این حرفها نباید ایران مرد عاقب
بود چه بابت بیست هزار به جوری ملاحظه کنند در این روزها کاغذی نوشته است که در ایران
شش هزار به جوری را دزد دیده اند تفتیش کردیم که لوطی فرستادیم به ایران مکی ... دزد
جرأت کنند و از روس پول بدزدد حالا میخواهم معلوم بکنند ارزروم قهوه‌ای او را که ...
این را هم که روس کرده خفی برداشته باشند یا آدمهای خفی برده باشند یا آنکه تحقیق بکنند
رسیده است این چه روزی وزیر خود در آورده که پول را بخورد حالا نوشته است منم هستم
بفرستید بروم پول را دزد دیده اند اگر راست باشد یقینی دارم که نایب السلطنه دزد را
پیدا خواهند کرد و پول را خواهند گرفت دیگر مذکور شد که چون نایب السلطنه از انگریز تفنگ
و اسباب میخرند همان تفنگ و اسباب که در انگریز خریده اند جهت نایب السلطنه
همان را ما میدهیم در قیمت ارزان مناسب تر و بهتر که نزدیک تر هم جا بجهت کشتی
بیارند که بیاورند تا گیلان بسیار عذر خواهی کرد که البته تو از کاغذ بدیش را ولکن فرق
خبر به شاه رسید که این را نوشته است که روس است که از آن سفیر خاستم که خیال
یوم شنبه ۲ محرم کنیاز دولگوروکی آمد که باز نمیدید سفیر مبلغ در منزل است که خستم مذکور

نحوی که شام امشب آنجا میرویم امشب بازیهای خوب در میاورند و صحبت بسیار میدارند
هر گاه شما میروید اطاقی دارم خیلی در آنجا که تخته خوب است دیگری در آنجا الان ندارد و حالا
کاغذی می نویسیم برای شخصی که مستحفظ اطاق است شما بروید عوض من بنشینید تماشا بکنید
بنده که رفتیم ته بود چند نفر از رؤسا در فن مجلس بودند ایشان اکراه کردند که عیبی ندارد گفتند
بینی به خدمتی را که کرده باشی که جای خوبی امشب دلتنگ شد بنده گفتم عیبی ندارد میروم گفتم
خود او فرستاد کشیار خبر کردند بنده یک ساعت از شب مذکور که گذشت بالاطاق ماپور مهمان ندار
رفتیم یعقوب و یوسف و برادران یوسف که یوسف را فروخته بودند و بچه ها را انداخته
بودند و بعد از آن که یوسف در مصر عزیز شده برادران خود را آورد از آنکه تقصیر
ایشان را گذشت حضرت یعقوب کور شده بود همه را در یک جا کسی ... در آوردند یک
اطاقی بود در پهلوی اطاق که بنده نشسته بودم که سه نفر دخترهای وجیهه نشسته بودند
بنده ایشان را قبل از بنده آمده بودند چنین اتفاق افتاده بود که پهلوی بنده و یکی از آن
دخترها بهم نزدیک بود که رسید بهم این دختر سلام کرد بنده جواب دادم گفت مگر شما
از آنها خوشتان نمی آید هیچ التفات نمیکنید با ما بنده گفتم که چنین نگفتم بسیار ...
میکنیدم که با شما حرف بزنم گفت اگر شما خوش تان میاید با چه ... نمیگویم و با شما حرف
میزنیم اگر از آن اطاق که نفر ... یک جوان ... بنده ... اطاق بنده
نشستند شروع کردند حرف زدن و شوخی کردن صحبتهای ...
شد ... جوان ... کنیار ... دختر ... کنیار بودند بعد از صحبت ...

بازی

بازی تماشا کرده بنده بمنزل آمدم منزل خود بودم یکشنبه سیم ... دارالفنون باشی
آمد که منزل بنده آمد مذکور نمود که همین شب گذشته شما را در تیاتر دیدم بسیار
دلم میخواست که خدمت شما برسم به جهت آنکه خیلی دارم بیایم شما را دیدن لکن
از اهل ایران بسیار خوشم می آید بنده گفتم هر وقت که زحمت میکشید بنده
حاضرم قدری صحبت داشت و رفت دوشنبه چهارم سه شنبه پنجم میرزا
صالح از جای ... کاغذی نوشته بود که خبر در خصوص ... ایران آمده بود
جهت اطلاع ... و شکایت نوشته بود که هر چه در ایران بد گذشته ...
لندن ... بودند و میگفتند که ... بای نایب السلطنه عریضه نوشتم بنده گفتم
میرزا صالح ... از دین هیچکس نشنیده که ... صحبت ... را مگر
آقای ... که در نظر خلق ... که هیچ عزه ندارد
... در هر جا رسیده ... دارد ... خلق ایران
هم مردمان ... نفسی همین حرف را ... از نوشته های شما ... میخواهند ... در
ولایت خارج ... برهم بخورد بنده از ... امیدوار
زنده ... حیات دارند در میان ایلچی ... بهم نخورد مردم ...
و حرف میزنند ... ایلچی میگویند ...
... در ایران ... کسی از اهل ...

که از حرف ناراضی باشند به وجه اینها امیرزاده صلح نموده است از سر بطار برغ بیداری
روزی در پتربورغ این لفظ بطار را از آقای بطار شنیده‌ام چنین کاغذی نوشته است که از آن
در باب مردم رسیده این لفظ را کرده و خواهی کرد هر بطار شنیده بیت کرده است ای احمق پس حرف
چه حرف است اگر شما این سخن بطار باشد بقول تو پوچ است دیگر چه معروف بطار هم بهتر است
بعد از فقط سخن جنرال یرمولوف را پوچ کردیم بطار رکیک بر صورت چهارشنبه
پنجشنبه ششم جمعه هفتم کلاف نشده وارد پتربورغ گردید و قدغن کرده است که احدی
روز از خانه بیرون نمی‌آیم میلی هم زن و بچه خود را ببینم کسی هم دیدن من نیاید مگر بعضی اشخاص نیز
مذکور میشود که باز امپراطور میلی بهم رسانیده بعضی از وزراء خود را تغییر بدهد دیگر معلوم نیست که
چه باشد کلاف [illegible] بسیار بلند مرتبه شده است امپراطور زیاده از حد بر او مرحمت
و نوازش میفرماید روزی کاغذی نوشته بود در خصوص مطلبی و خدمت امپراطور هم
عرض کرده بود است کاغذ را در دیوان خانه وزراء در می‌آورد و میگوید به وزراء
که باید همگی در این کاغذ قول بگذارید و بنویسید امپراطور خیر معلوم است که من خود بگویم
وزراء میگویند که امپراطور با تقریر معلوم است ما قول در این کاغذ بگذاریم و خط بنویسیم
ترجیح میکنید کاغذ را بر میدارد و من آنچه خوانا با ملکه امپراطور بوده است بر میگردد و میگوید
من عرض کردم خدمت امپراطور فرمود که خط بگذارید الآن تمام خط میگذارند و کاغذ

را

را میدهد بعد چیزی میرسد بعد از آن خدمت امپراطور عرض میکند که در خصوص فلان مطلب
که از خدمت امپراطور عرض کرده بودم و امپراطور هم حکم فرموده بود روزی همان حکم را
نوشته بردم به دیوان خانه دادم وزراء گفتند امپراطور حکم فرموده است قول بگذاریم که گفتند
امپراطور خود حکم با تقریر ما قول نمیگذاریم در آن وقت نیز خدمت امپراطور رسیدن
ممکن نبود من کاغذ را برداشتم آمدم بیرون باز مراجعت کردم گفتم برای آن عرض
کردم خدمت امپراطور خود قول بگذارید تمام قول گذاردند امپراطور بسیار خندیده بود
شنبه ۹ جنرال [illegible] آمد منزل بنده و مذکور نمود که کلاف نشده سه چهار روز دیگر
از خانه بیرون نمی‌آید هر وقت [illegible] را خبر میکنم و امپراطور فردا یکشنبه ۱۰
است وارد [illegible] چنین زنی در این [illegible] در این توقف خانه
والیور که شنبه ۹ بود پرنس [illegible] پروسی باشد آنجا فرستاده [illegible] که [illegible] مرخص
میکنید من میلی هم اسبهای [illegible] تماشا کنم [illegible] از آن دادم که [illegible] کرده
ام [illegible] تماشا کنند رفت تماشا کردم [illegible] آنجا فرستاده که بسیار از [illegible] راضی
شدم اسبهای خوب آورده است بسیار تعریف کرده بود از اسبها و رفته بود یکشنبه ۱۰
امپراطور وارد پتربورغ گردید [illegible] را خبر دادند که اسبها را خوب [illegible] هر وقت [illegible]
حاضر باشد کلاف نشده در هفته دو روز سه شنبه و جمعه خدمت امپراطور میرسد زیاده نمیتواند

رفت و وزرا و دیگر اعظم نگرو خدمت امپراطور میرسند بعد از رفتن امپراطور گورف نسلرود را
خانه باشد بغیر از ان جا نروند ولیکن الکه هرچه در خدمت امپراطور محرمیت دارد و هر
کاغذی نویسد بخلاف نسلرود هرچه فرمان ساعت امپراطور همه را خانه اش میبرد بغیر از این حکمی نیست
وزراء در خدمت کل در خدمت امپراطور نمی نشینند امپراطور عرض میکنند الان می نشینند مطلب
های خود را عرض میکنند و نوشته جات خود را می نمایند و هر یک جواب می شنوند بر میخیزند و
رخصت می گیرند میروند هرگاه امپراطور بیخبر میگوید جا که مردم کاری نداشته باشند میروند
قاعده اینست روز شنبه ۱۱ جنرال [illegible] که منزل بینک پرسید هرچه از چه چیز
خوشش می آید نایب السلطنه از چه چیز خوشش می آید بینک گفتم شاه را خوشش می آید
که همیشه در سرد دره طالار بنشینند و سان قشون ببینند و دسته دسته مامور کنند
و نوکرهای [illegible] خوب نگاه دارد و هم تربیت کنند اسبهای خوب همیشه سوار
شود و همیشه تفنگ باید دارد و در هوا مرغ را بزند و مملکت او آرام باشد و خلق
فراغت داشته باشند کسی بر کسی جبر و تعدی نکند و اگر در مملکت او دزدی
پیدا شود او را سیاست کنند و رعایا از حکام راضی باشند و نایب السلطنه
بسیار از توپ و از [illegible] و جنگ خوشش می آید و هر روزه خود با سربازهای
نظام مشق کند و مشق به [illegible] توپخانه قشون را آراسته کنند و همیشه مشغول

ولایت

ولایت و رعیت پروری باشد مردم را از خود راضی کند همچنین بلطف اهل ایران
جان و مال و زن و فرزند خود را در راه او میگذارند و میمیرند همه اهل ایران از [illegible]
دارند تسلیم قلب تمام اهل ایران او را دعا میکنند و از او راضی هستند منظور او این
بود هرچه بنده چیز دیگر بگویم او را گفته بغیر از این [illegible] دیگر
از هیچ چیز این [illegible] خوشش نمی آید گفت خوب [illegible] از [illegible] جواب چند دیگر
زنهای خوب گفتم خیر هیچ چیز بسیار صحبت داشت و در خصوص [illegible] و ملاهای [illegible]
[illegible] براو گفتم [illegible] بخلاف گویم از برای خدا [illegible] فقیر را مرخص کنند هیچ
تقصیر ندارند جنرال [illegible] نکرده اند مجموع از گرسنگی خواهند مرد گفتم
[illegible] در خدمت قائم مقام [illegible] نکرده اند [illegible] روز گریه
و زاری میکنند قائم مقام [illegible] خدمت [illegible] عرض کنم [illegible]
ایشان را مرخص میکنند [illegible] صحبت رفت [illegible] جنرال [illegible]
منزل بینک مذکور [illegible] ساعت از
شب گذشته کاری [illegible] منزل بینک [illegible] برداشت برد آتش بازی بسیار
خوب بازی کردند [illegible] نزدیک [illegible] در پرهیز [illegible]
دیگر پرهیز [illegible] نمیروند یوم چهارشنبه ۱۴ پنجشنبه ۱۵ جمعه ۱۶ شنبه ۱۷ خبری نیست

از ایران که پناه بر خدا میبرم خدا بفضل خود خلق ایران برسد انشاء الله از عمر تمام خلق ایران
بردارند و بر عمر شاهنشاه روحنا فداه بگذارند خداوند عالم سایه بلند پایه او را از سر
عموم اهل ایران کم نکند لاکن بنده که این خبر را شنیدم مردم دیگر نفهمیدم حالی چه بود از سقو
که را نوشته بعد امید که خداوند عالم داریم که انشاء الله تعالی دروغ باشد و زودتر خبر خوش
برسد الحق چنین اتفاقی بود خداوند نگذاشته از اتفاقی خوبتر از هر جا خبر میرسید انشاء الله دروغ است
هفت تومان نذر سید موسی کردم که انشاء الله تعالی این خبر دروغ باشد دیگر شب و روز آرام
ندارم یکشنبه ۱۷ دوشنبه ۱۹ جنرال که صاحب کارخانهای بود و چینی سازی میکند
نمو بنده آمده مذکور نمود که اورده است از امپراطور برای ... ماه کرور ات بود
بایستی ایران روان انشاء الله تمام کنم ترجمه او آورده بود مینمود و گفتم که باید شیر
چهار طرف در بالای شیر باشد و از دهن شیر آب بیاید قبول
نمود انشاء الله بسیار خوب میکنم بالای آن صورت ماه است و در میان ماه آفتاب
و در روی آفتاب شیر بسیار چیزی است که هیچ کس تا امروز نساخته است سه شنبه ۲۰
کاف ... بنده را ضیافت رفتیم خانه جنرال ... نیک ... در آنجا بود
جنرال ... ترجمان بود خدمت کاوف رسیدم احوال سلامتی شاهنشاه را
اول پرسید بعد احوال سلامتی نایب السلطنه را پرسید بعد تعارف بی تکلف مذکور

نمود

نمود که بسیار خوشوقت شدم که شما را دیدم که دولت ... خبر شنیده و ...
میرزا ابوالحسن خان آمده بود در اینجا ... شما را دیدم ... از دار الخلافه
آمده به خدمت امپراطور خلاصه بسیار ... مذکور که پس فردا روز جمعه
باید شما خدمت امپراطور برسید در سالکه کلابوم ... اسباب ... سالکه
کلابوم جمعه شد جنرال ... جنرال ... ترجمان صبح
رفته روانه ... امپراطور ... سالکه کلا اسباب ... در آنجا
خواهید دید ... بعد ... گفتم کاوف ... خدمت
امپراطور عرض میکنم ... فرنگ ... فرنگ ... فهم ...
در حضور ایلچی او ... و یک ساعت و چند
... آورده بود ... ایلچی امپراطور کنند و ...
... ایلچی ... جرات نمیکنم که
... های مبارک ... عرض ... خواهش ... باید
... خواهند ... کاوف ... بسیار ...
کرده است ... سبب داشت که او ایلچی ... های مبارک ...

بد همه این لفظ‌ها در دوستی دولت بسیار حرف‌ها می‌شنید هر گاه این
فکرها را نمی‌کنید که امپراطور اعظم ربطی در این خصوص است که آن
نوشته است قبول نمی‌نمایند کرد خاطر جمع باشند خرج گذاری را
خدمت امپراطور عرض میکنم که دلخور این صحبت‌ها نباشید   چهارشنبه ۲۱
جنرال نگری که منزل بنده آمده بود بنده کاغذی نوشتم
بکلاف ترجمه مفصل در خصوص گذارشی که اتفاق افتاده بود دادم جنرال نگری برد
دیگر روز هیچ خصوص نیامد بکلاف گذارشی او در جای [illegible] مجمع مسوده نامه را نوشته
بعد بکلاف مسوده نامه نیز از برای کلاف فرستادم فردا نیز [illegible] را
صبح روانه سالسکه کرد متکلم الانام خدایی [illegible]   الا امپراطور خدا حیاتی
بکنی [illegible] سخن که مجموع روزی [illegible] بداهند و بر این
حال که سخن [illegible] نوشته‌ام   پنجشنبه ۲۲ ربیع [illegible]
فرستادم سالسکه کالا   جمعه ۲۳   صبح یک ساعت قبل از طلوع آفتاب جنرال
روز خیلی جنرال نگری [illegible] آمده بنده منزل بنده را برداشته بردند در
سالسکه کرده [illegible] در [illegible] یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته [illegible] رسیدیم
بعد
بسیار

بسیار سرد بود مگر فرنگی‌ها که از لباس‌های [illegible] بنده در عرض [illegible] زبانی از سرما بند آمد که دیگر
قدرت بر حرف زدن نداشت در خانه از خانه‌های شاه [illegible] فرود آمدیم شاه در آن
سرما در باغ میان برف‌ها راه میرفت بقدر دو ساعت در آن خانه مندیل ناهار آوردند
بعد از اتمام ناهار گنیاز که منصبش استب امپراطور است از آنجا آمده [illegible] فرستاد خدمت
امپراطور عرض کردند که محمدعلی [illegible] و اسب‌ها نیز حاضر است [illegible] امپراطور فرمودند
اسب‌ها بیرون در میدان [illegible] سرپوشیده طول او بقدر شش قدم و عرض او بقدر
پنجاه قدم اسب‌ها را بردند در میدان بنده نیز رفتم در میدان [illegible] اسب‌ها را در
پهلوی یکدیگر قطار دادند و هر یک اسب را رسم گذاردند سیاه دست [illegible] اسب‌ها را
نوشتم که [illegible] دیگر فرستاد امپراطور را نامه‌ای [illegible] آوردند در آنجا در
عمارت نامه را آورده در حضور جای نظر کرده شاه ایران در [illegible] خوش آمدیم
اسب‌های [illegible] را تماشا کنیم [illegible] کلاف [illegible] جنرال نگری جنرال دیگر و گنیاز
و بنده امپراطور آمده داخل میدان شد گنیاز دم دره میدان ایستاده بعد قدری با
گنیاز حرف زد بنده و جنرال نگری پهلوی یکدیگر ایستاده [illegible] امپراطور از پیش گنیاز
تند آمده نزد بنده ایستاد بنده سر فرود آوردم [illegible] نگری گفت بگو [illegible]

از بودن در صحبت شاه بسیار راضی و ممنون هستم که اسب از برای من فرستاده‌اند شاه
دعاگوی چاق است بنده عرض کردم الحمد الله دماغ شاه چاق کیفش کوک و ولایت ایران
رعایا و برایا در عهد امن و امان الحال خدا نخواسته عالم ایشان چون پادشاه بلا برهم خوردن
کنند که در زیر سایه ایشان پادشاه امپراطور اعظم و شخص که طرفین رعایا و برایا آسایش
و فراغت بکنند و هر دو پادشاه دعاگو هستند بعد از آن گفت بیاورید یک یک اسب ها را یک یک
اسب را آوردند برهنه کرد خوب به دقت نگاه کرد پرسید کدام عربیست کدام ترکمانی است
و در سیم اسب یکجا جمع است بنده یک یک دست می‌گفتم هر کدام عرب بود می‌گفتم هر کدام ترکمنی
بود می‌گفتم بعد از آن اسب‌های کوه کوه قفقاز را آوردند آنها را دیده ... آن ها را
نیز گفت ببرید بعد آمد نزد بنده ایلچی پرسید که شخص تو خدمت شاه چه چیز است
بنده عرض کردم غلام پیشخدمت پرسید که تو از خانواده‌های جنگی هستی یا از دفتری بنده
عرض کردم که از خانواده‌های جنگی هستم پرسید غلام پیشخدمت یعنی چه بنده عرض کردم که غلام
پیشخدمت می‌گویند باید بسیار رشید و شجاع باشد یا باید خانزاده و نجیب‌زاده باشد پرسید
که چند نفر شاه غلام پیشخدمت دارد بنده عرض کردم صد نفر بیشتر باید اینها از
خاکپای شاه جدا نشوند و همیشه حاضر باشند شاه برای آن خدمت رجوع می‌فرماید

مامور

مامور می‌کنند سواره و پیاده اردو جمع می‌کنند خدمت رجوع می‌کنند بعد از آن پرسید از شاه
ایشان اسب را سوار شده‌اند عرض کردم هر کدام از اسبها سوار شده از ایشان اسبها همه را
مخصوص است بنده نیز اسب عرب در اینجا بسیار مقبول بود قبل از این گفتار اول در ... دیده بود
و سه روز نگاه کرد که ایشان اسب معروف است بعد بنده گفتم از این اسب فروشی نیست هر گاه میدادند
و به رسم امپراطور خوب ... امپراطور گفت بسیار خوب است بیست کلاه اسب چاپار
نظر بکنید گفتار بنده گفتم همراه آورده بودند در کناری نگاه داشته بودند امپراطور اسب را
از نزدیک دید پرسید که کدام اسب است گفتار عرض کرد بعد بیست از وقت مرخصی هم اسب
خریده دارد عرب بسیار مقبول یعنی به پیشکش سرکار امپراطور بکنند و اسب هم لایق سرکار امپراطور
است بنده عرض کردم نوی و چند سال ... ترجمه کرد بسیار خوشحال شد و خندید گفت
بسیار خوب محض خاطر شما اسب را قبول کردم پس بیاورید اسب را از نزدیک کرده بعد
دیوار دست پیش آوردند آمد دور اسب گردید خوب نگاه کرد گفت بسیار مقبول است
باید ایشان اسب خوب بدهد عرض بلی خوب میدهد گفت یک جو بدولت پنج کسی سوار شود
اسب را رکاب کرد خوب رفت ولیعهد گفت اسب عرب ... را هم بدوانید او را نیز
یک جو دوانیدند دست خود را بر هم زد خندید گفتار گفت اسب را فردا میدانید ...

نوعی بروایت اسباب تحویلدار بعد از آن کلوپ لیبار لیبار ازین بود در شاه زاده قبلی بودن وقت
آورده اند اسبها را چند وقت در اطاق بعد عرض کردم اسب ماه پرید چند روز در قفس میدید
عرض کردم بیست و پنج روز بر پیده اسبها که در اطاق خوشی نمودند عرض کردم طالع شاه قوی بود
الحمد لله سلامت آمدند خندیدند کلوپ لیبار هم را ... از شاه تعریف او کرد بنده نیز ... آوردم
رفت آمدیم در آن عمارت شاه یک ساعت قرار گرفتیم بعد از آن لوحی از سرکار امپراطور آمد
که امپراطور فرموده اند خان پیاده در عمارت بالا شام بخورد از سرکار امپراطور قهوه و چای و شیرینی
بیاید از سرکار امپراطور صرف نمودیم با جنرال ... و جنرال ... و جنرال ... دیده
رفتیم بالا در عمارت امپراطور در اطاق ... نشستند چای و قهوه و شیرینی صرف شد شام آوردند
دندانها نیز صرف شد تقریباً چهار ساعت از شب گذشته بود بعد از شام خوردن برخاستیم
سوار کالسکه شده از ... کلاه آمدیم بالاتفاق ... جنرال الحمد لله خوب گذشت امروز سه شنبه
بیست ۲۴ جنرال ... آمد منزل ... مذکور ... کلاه ... جنرال ... گذشته
لیبار از ... تعریف میکرد و از رفتار ... و ... عکس کرده ... وان ... جیب
در حضور امپراطور ... لیبار ... اینجا ... از قول امپراطور ...
امپراطور ... ایران لیبار بزرگ ... دان و ... شعر ... خواند ... موقع ... از
معنی آن شعر لیبار ... و ... داشتم ... بدست ... شد که
... خان ... خدمت امپراطور رسیده ... ماه ... بود

کرنشیم

و نشیم
او هم ... پاره ... صحبت داشت و کاغذی ... فرستاده بودم ... کلاه
نشو بود در خصوص ... آورده بود در ... خنده ... فهمیده ... ترجمه
و ترجمه ... یکشنبه ۲۵ دوشنبه ۲۶ سه شنبه ۲۷ چهارشنبه ۲۸
امپراطور بالاتفاق زنش و مادرش و عروس تازه او که زن ... ولیعهد است ... کالسکه
کلاه ورود ... شدند بقدر هزار کالسکه بالاتفاق ... آمده میدان
در خانه شاه که ... هزار ... میکنند ... بود از کالسکه
دیگر ... کسی تردد نکند چنین ... زن امپراطور در ... مرده بود و عروس
دار ... زیاده از ... ندند ولا جهت عروس تازه امپراطور ... است
لباس ... جهت ... توقف ... چند ... کرور
... کان در ... روی عروس ... و چند ... از عقب عروس ...
... لباس ... عروس آورده است ... عروس ...
... عکس ... لیبار ... لیبار ... عقب لیبار صاحب ... و ...
در سن پانزده ... که ... نمیتوان ... کرد پنجشنبه ۲۹
جمعه غره ربیع الثانی شنبه ... سلطان ... گفته
خدمت امپراطور عرض ... اگرچه یکبار ... عرض کردم ... تعجب

الیوم نوشته فرستادم نزد کلاف نسلرود که از روسی به فرانسه ترجمه کند
بدست امپراطور بدهد فرمایش نایب السلطنه لسان فرمودند او را نیز
نوشتم و فرستادم نزد کلاف که ترجمه کند بنظر امپراطور برسانند نوشته
دیگر تحفه نمیکنند لسان نمیشود چون مترجم و دیگر بیت خوب نمیشود همین
قدر که نوشتن همان را ترجمه میکنند و بخدمت امپراطور میسپارند
یکشنبه سیم دوشنبه چهارم میرزا ابوتراب که منزل بنده است تا دو ساعت نشسته که
چهار ساعت از شب گذشته بود مراجعت کرد ورقه مذکوره که شعری بنده را
از برای امپراطور خوانده او را بنویسید که معنی هم از روسی ترجمه کنم کلاف نسلرود خواسته
است بنده نوشتم و دادم سه شنبه پنجم چهارشنبه ششم پنجشنبه هفتم
جنرال [illegible] که منزل بنده مذکور نمود که فردا جمعه در ساعت دوازده
شما حاضر باشید [illegible] منزل تا باتفاق میرویم خدمت کلاف نسلرود روز
جمعه هشتم رفتیم [illegible] کلاف نسلرود بسیار از [illegible] رضامندی میکرد که امپراطور
های شاه را پسندیده که از آنها راضی هستند بقدر یک ساعت نشسته صحبت
داشتیم [illegible] خانه [illegible] بنده برگشتیم دیگر خبری نداشتم

شنبه

شنبه نهم یکشنبه دهم جنرال [illegible] که منزل بنده جنرال [illegible] نیز آمده
مذکور نمودند که امپراطور تو را خواسته است در مدارس بنده باتفاق [illegible] رفتیم
در خانه امپراطور که مدارس مشهور است در اطاق [illegible] بنده بقدر یک ساعت
[illegible] بنده در [illegible] که بعد از سه ساعت بنده را امپراطور طلبیدند که خدمت امپراطور
رسیدم بسیار مرحمت فرمودند از [illegible] بیرون [illegible] که زن امپراطور [illegible]
امپراطور خدمت [illegible] رسیده پرسیدند که از خدمت شاه آمده عرض کردم بله [illegible]
[illegible] بوسیدم باز پرسیدند که چند وقت در [illegible] عرض کردم [illegible] شاه پرسیده
در [illegible] خوش [illegible] نشده که عرض کردم الحمد لله [illegible] پرسیدند [illegible] بد نمیگذرد
عرض کردم از تصدق سر امپراطور اعظم بسیار خوش میگذرد در [illegible] زمستان
در [illegible] عرض کردم به [illegible] بسیار صعوبت دارد [illegible] شاه
در زیر سایه امپراطور اعظم هیچ تکلف بسیار خوب [illegible] رفتیم
بسیار حظ کردم که [illegible] دیدم بنده تعظیم کردم [illegible] رفت از [illegible] که
خدمت [illegible] شاه آمده بیرون چند نفر دخترهای خوب [illegible] بنده

سرفرود آوردیم و در اطاق خود ایستاد دختر هم در برابر او ایستاد بنده
هم ایستاده ام دست خود را دراز کرد بنده دست او را بوسیدم پرسید برای
چه بد [illegible] عرض کردم الحمد لله از صدقه سر امپراطور اعظم خوش میگذرد
پرسید که ازاری ندارید عرض کردم که الحمد والمنه خیر پرسید در این زمستان
در اینجا البته خواهید بود عرض کردم بله گفت بسیار خوب میکنید که در زمستان
برف و سرما میباشد حرف هم زد [illegible] بنده تعظیم کردم گفت
[illegible] زحمت کشیدید ملاقات کرد بنده [illegible] از این ملاقات کردیم
دوشنبه ۱۱ سه شنبه ۱۲ چهارشنبه ۱۳ پنجشنبه ۱۴ از سفارت [illegible] امپراطور نوشته
آوردند که شنبه جمعه یعنی شب [illegible] که [illegible] کوچک امپراطور دختری
از [illegible] فرنگستان نامزد میکنند که امپراطور حکم فرموده که باید
بیائید در مدارس [illegible] بنده شنبه جمع [illegible] با اتفاق جنرال
رحیم خان و جنرال [illegible] رفتیم در مدارس [illegible] اطاق بسیار بزرگ که هفتاد
قدم گفت طول او و سی قدم عرض او بود البته هزار دختر [illegible] در این
آمده امپراطور آمده در مجلس [illegible] دخترهای بزرگان لالامیرف [illegible] وزرا

نیز

نیز
نیکلا امپراطور و لالامیرف که امپراطور [illegible] بنده سرفرود آوردم امپراطور نیز تعظیم کرد
امپراطریس که از آنجا تعظیم کرده و زن نیز آنکه تعظیم کرد [illegible] سرفرود آوردیم البته بقدر [illegible] نفر
دخترهای بزرگان جمع [illegible] بود در آن مجلس که امپراطور نیکلا [illegible] دست [illegible] گرفته
و لالامیرف یک یک دور اطاق [illegible] میکرد [illegible] بازی خوبی [illegible] بقدر چهار ساعت
آن مجلس طول کشید بعد از چهار ساعت امپراطور آمده در وسط اطاق از هر طرف که مرد
و زنان ایستاده [illegible] کرد و خلق جابجا ایستادند امپراطور [illegible] خود و زن خود را برداشت
و رقص خوبی را نیز [illegible] رقص [illegible] خوبی بنده نیز با اتفاق جنرال
رحیم خان و جنرال [illegible] آمدیم منزل جمعه ۱۵ شنبه ۱۶ یکشنبه ۱۷ شخصی که در اطاق
بلور و آئینه ساخته اگر ده هزار [illegible] قیمت اوست [illegible] بیائید [illegible] جهت کار
[illegible] خوب [illegible] بخرید [illegible] بسیار خوب [illegible] اطاق
[illegible] میکند [illegible] در خانه آن شخص اطاقیست از آئینه ساخته
[illegible] در اطاق کار کرده طول اطاق چهار ذرع نیم عرض [illegible] ذرع نیم
سقف اطاق [illegible] آئینه [illegible] چهار [illegible] طرف
راست اطاق آئینه بزرگی در وسط دارد طول آئینه دو ذرع نیم اطراف اطاق

نیز مجموع اینها است سازها دارد هر می‌نوازند چهار ساز دارد هر وقت میگویم بنوازند
می‌نوازند اگر از صبح الی الشام نگوید نوازند ساز می‌نوازند رشته ایستاده است
میگویم بزن ساز را میزنند تا نگوید بس است می‌زنند اگر از شب الی الصبح باشد
بسیار چیزی خوبیست امروز کشیک خانه است دستهای مردمان پول شاه است
هرگاه بنظر مبارک شاه میرسد بسیار خوب بود در اطاق را باز میکنند اینها است
سازی دارد شروع میکنند بزدن تا در اطاق باز است ساز میزنند در هر بسته
شد دیگر نمیزنند تازه که دارد بسیار چیز تحفه ایست جهت سرکار شاه خیلی خوب است
دوشنبه ۱۷ سه‌شنبه ۱۹ چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی روز تولد امپراطور است جنرال روحه نینگ
آمده منزل بنده مذکور نمود که چون امروز روز تولد امپراطور است عید بزرگ است امشب از
امپراطوری میدهند باید شب را با ما باشید در مدارس توپخانه کارخانه امپراطور است
هفت ساعت شب جنرال نمری را میفرستم بیاید شما را همراه بردارد بروید تماشا
در این شهر نوشته خانه آمده بنده شب را باتفاق جنرال نمری رفتیم بعد از بلی باریاب
قریب چهار ساعت بسیار گذشت هفت ساعت در این بودیم تماشا نمودیم را در این

دیدم آمده تحفه بنده پاره تعارف بیاورد جنرال روحه نینگ نیز آمده بود سه دو تحفه بنده
کتابی از نیز جوهر دنی تحفه بنده آمده پاره تعارف آورد کتابی از مذکور نمود که اسب حالا خوب
شده اند ندیده آمده بنده گفتم دو سه روز دیگر ان شاء الله بهتر خواهند شد جهت زمستان در طویله‌ها باشند
بعد از چهل قلعه کشید امروز روز چهارشنبه ۲۰ الحمد که وقف نمودند با منصب دادند عشق ۱۰ امپراطور
مرتبه روز زیاد کرد از امپراطور آمده تحفه بنده در وقت نان خوردن گفت خوب است خلعت
می‌آید از این وضع گفتم بسیار در این مجلس مرده زنده میشود در همان عمارت با فرحت
سرپوشیده درختهای نارنج دارد در میان باغ حوض نان خوردن را در میان
همان باغ بعد رفتند در درختهای نارنج بزرگ در وسط میز اطاق افتاده
بود جای خوبی بود بعد از نان خوردن امپراطور بازار در همان اطاق بزرگ بازی
با دختر ها را رقص دختر ها نشسته قدری بازی کردند بعد از آن خلق را مرخص کرد
و خود رفت بنده نیز آمدم منزل دختر ها دیدم در آن مجلس که خیلی دیوانه می‌شد
پنجشنبه ۲۱ جمعه ۲۲ جنرال روحه نینگ آمد منزل بنده مدتی نشست بعد از آن
رفت مذکور نمود که دیشب گذشته خیلی آمد از وضع مجلس امپراطور گفتم بسیار خوب

شنبه ۲۲ یکشنبه ۲۳ دوشنبه ۲۴ سه‌شنبه ۲۵ چهارشنبه ۲۶ عصری آمد منزل بنده صحبت
بسیار گفتگو کردیم با او [illegible] از چیزی که خواستن آمدند بنده ها
چه [illegible] بنده گفتم [illegible] پادشاه ممالک محروسه [illegible] از
محمد شاه بخشید [illegible] ولایت ها چه قابلیت دارد در [illegible] امپراطور [illegible] کلادر [illegible]
[illegible] آورده اند [illegible]
میکند در آن ولایت ها پناه بما آورده اند [illegible] دارد
بنده [illegible] ایران [illegible] در مسکو نوشته [illegible]
[illegible] اليوم پنجشنبه ۲۷ جمعه ۲۸ شنبه ۲۹ یکشنبه غره
جمادی الاولی دوشنبه دوم سه‌شنبه سیم چهارشنبه چهارم [illegible] روز تولد حضرت
حضرت عیسی [illegible] روی [illegible]
[illegible] بوسه [illegible] مضایقه نکنند [illegible] حرف
بزنند [illegible] قدر حرمت آن روز را [illegible] میدانند مطلب [illegible]
خواسته [illegible] جمادی الاول پنجشنبه جمعه ششم
رفتیم [illegible] جنرال بالاتفاق [illegible] کارخانه‌های چینی سازی و بلور سازی
جهت

جهت [illegible] لاکن چینی [illegible] کاسه
و بشقاب [illegible] نقش [illegible] لیف [illegible]
در اول قیمتش مشخص کنیم و [illegible] نقش کاری و طلاء کاری را
قبول نکردند مذکور نمودند در سه ماه [illegible] امپراطور [illegible] دارد
جهت عروسی برادرش [illegible]
[illegible] امپراطور را تمام کنیم [illegible]
میکنیم [illegible] از آنکه ساخته اند قیمت [illegible] مشخص میکنیم
[illegible] کاسه و بشقاب ساخته [illegible] طلا [illegible] آوردند از
یک کاسه و یک بشقاب و یک [illegible] ده [illegible]
آنچه خواستیم چیزی [illegible] ده [illegible] قبول نکردند باز [illegible]
دیگر [illegible]
[illegible] فارغ شده بودیم باز [illegible] چیزی [illegible]
[illegible] فارغ کاسه بشقاب ده [illegible]

شنبه هشتم یکشنبه بیستم دوشنبه نهم سه‌شنبه [illegible] روز عید بزرگ ایشان است اول
سال نو است شب عید را در خانهٔ امپراطور مشغولی کردند مرخص کرده بعد از خاص
و عام هر کس بخواهد بیاید به خانهٔ پادشاه مرخص است آنقدر جمعیت از دختر و مرد جمع
میشود بسیار صورتها درست کرده‌اند بقدر صورت آدم بر روی خود میکنند که کسی کسی
را نشناسد و رخت خود را عوض میکنند مثلا رخت غریبه می‌پوشند غیر متعارف و کسی
نشناسد به یکدیگر شوخی میکنند و در خانه یکدیگر میروند مزه دارد بد مزه نیست بنده خانم
را امشب را نبردم مخصوص چند بار بنده خبر دادند جنارال روغه نیک که پادشاه
فرموده‌اند بیاید امشب چونکه شب اول سال نو است باشد بیاید بد و در سر خانه
پادشاه است بنده گفتم بروید بگوئید به جنارال که من احوالم ناخوش است نمی‌توانم
بعد برادر خبر داد که بعد که فلانی نمی‌آید گفته بود نمی‌شود امپراطور خود فرموده‌اند که من
خودم میخواهم فلانی را دیدن میکنم خبر آوردند که جنارال روغه نیک امروز خودش می
میآید که دیدن کند بنده میدانستم جهت همان است که من نرفتم به خانهٔ پادشاه
بدان جهت می‌آید بنده گفتم بسیار خوب بیاید من که نمی‌آیم رفت صبح همان روز
شخص مخصوص باغلو(?) که بجهت فرستاده بود که سال نو به شما مبارک باشد
بنده

بنده همان مجموعه باغلو را جهت روغه نیک فرستادم که سال نو به شما مبارک باشد
گفتم بنده را جهت نمود مذکور نمود که جنارال روغه نیک منع نماید بیاید تحویل
مشغول است [illegible] از شب مذکور گذشته بود جنارال روغه نیک و جنارال نکری به منزل آمدند
منزل بنده [illegible] بسیار [illegible] خاطرش باشد [illegible] ممکن نمیشود خلاصه بنده باتفاق بر
داشتند رفتند چنین [illegible] بنده ندیده بعد از [illegible] یک تازه [illegible]
بنده گفتم [illegible] از [illegible] بنده [illegible] بیاورم [illegible] محمد جعفر بیک گفتم صاحب السلطنه
نیست [illegible] میکند [illegible] بعد از [illegible] رفتیم و بعد از [illegible] گفتم
بنده جنارال‌ها رفتیم [illegible] بعد از [illegible] رفتیم در خانه امپراطور جمعیت
میرفت [illegible] هزار آدم از مرد و زن در [illegible] تا ساعت دوازده تمام
بعد از آن امپراطور آمد خدمت [illegible] در نهایت احترام و گفت تشریف آورید تا
بخورید [illegible] و زنها را با جمعی از زنهای اعاظم برداشت [illegible] در [illegible]
رفت [illegible] باتفاق زنها در سر سفره [illegible] رفت بعد دیدن [illegible] دیگر
زنهائی که بایست در سر سفره رو بنشینند همه را جای قرار داد و خود هم نشست
و هر کس را جای بردند نشستند و مردم جای جای [illegible] امپراطور [illegible]

را امپراطور فرستند و با هر یک از زنهای ایلچیان و دختران و زنهای اعاظم دو کلمه حرف میزدند
مرخص شدند و دو ساعت طول کشید در سر سفره نان خورده بعد برخاستند هر کس بجا
رفت البته در این شب پنج شش هزار تومان اخراجات شده بود بجهت کثرت بود
جلو در که چراغان شده بود نقدی یک کفلی با خود لاجلم کرده بود
و خود هم نزدیک بود خفه شود که لولهای شمع بزرگ هر که رود از میان خلق بیرون
کشیده بودند آورده بودند در منزل بعد از آنکه بنده که منزل رسیدم بچه آمده انا یا خیر گفتند
آمده اند گفتم بر نقد عاریک چه گذشت که بیچاره دلی بیرون خانه امپراطور برده گریه میکرد
که تو هر جا میروی با خود نمیبری خودشی آمد مذکور نمود گفت گردش دیگر در خانه شاه نمیروم
بلد فهم کافیت این مرده بود ایلول یازدهم سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه دوازدهم
جمعه ۱۳ شنبه ۱۴ یکشنبه ۱۵ شهر جمادی الاولی خواجه نوران بود در برابر خانه امپراطور
رودخانه نو دهی میکند خاجوا در آنجا بر در آب انداخته جمعیت بسیار جمع میشود
اطاقها میسازند از چوب مرتفع مثل کلاه فرنگی در کنار رودخانه بجهت پادشاه
امپراطور خود در بالای اطاق ایستاده بود کلاه بسر نکرده با جمعی از بزرگان در خدمت
او بودند در آن سرما تمام بد بالاپوش سرها برهنه ایستاده بودند بقدر ده پانزده هزار
مرد و زن در میان رودخانه در بالای یخ جمع شده بود بقدر پنجاه نفر
کشتی

کشتی خاجوا در رودخانه می نشستند بعد از آن که با تمام رسید کشتی بزرگ
یک پیاله از آن آب را خاجوا در آن نشسته بودند بجهت میمنت آورد خدمت
امپراطور گرفت و قدری از آن آب نوشید و داد پیاله را بدست کلاف ازنهم بسلامتی
امپراطور قدری از آن آب نوشید و کلاف داد بدست آن اشخاص دیگر که در خدمت
امپراطور بودند همگی قدری از آن آب بسلامتی امپراطور نوشیدند بعد از آن کشتی
تمام با بیدق آمدند خدمت امپراطور مبارکباد گفتند بعد از کشتیها کلاف با حضرات
که در خدمت امپراطور بودند همگی مبارکباد گفتند بعد از آن امپراطور حکم کرد که
توپ بیندازند بقدر یک ساعت هم توپ انداختند امپراطور با کشتیها خود حفظ
کرد و از آن مکان معاودت بر کالسکه نمود مادرش و زنش نیز همراه او
بودند بعد از آنکه امپراطور رفت خلق متفرق شدند هر کس رفت بمکان
خود مذکور می نمودند جماعت روسیه که امسال سه سال است که امپراطور در این روز
خاجه نوران بر درسی نمیچینند قبل از این پنج شش پول ثلاث و لوازم
درهکان در این روز بایست حاضر بشوند حالا موقوف کرده است این جمعیت

تمام خلق تهران از زن ها تلاوت و سواره مطلق نیست چون جمعیت خلق بسیار بود در
کوچه ها و بازارها قره بقره سواره در دکان ایستاده و قراول قشون را که جای
کسی با کسی دعوا نکند یا آنکه بلند بر کسی حرف بزنند یا آنکه کسی بسیار مست
باشد در کوچه ها راه برود و بدمزه گی بکند فوراً میگیرند و قراول می اندازند
در این جمعیت را زن و مرد همه در آنجا هستند احدی نمی تواند که بلند حرف
بزنند الیوم دوشنبه ۱۶ سه شنبه ۱۷ چهارشنبه ۱۸ پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی الاول جمعه ۲۰
شنبه ۲۱ یکشنبه ۲۲ دوشنبه ۲۳ سه شنبه ۲۴ چهارشنبه ۲۵ جنرال نکری آمد منزل بنده بسیار
خصوصیت بجا آورد مذکور نمود که خاطر شما هم از زحمت که در وقت تشریف بردن در ایران
از قول بنده خدمت صدر اعظم عرض بکنید که نکری التفات میکرد چون بنده اقدم که صدر اعظم
با مردمان غریب بسیار مرحمت دارند دو کتاب از کمترین از روس شده است جلد
دوم و جلد پنجم روضة الصفا به صحه فلک ترکی بغیر صدر اعظم دیگری لایق نظری
نیامد که عرض بکنم اگر این مرحمت را باقی بنده بنده دو جلد کتاب را
از بریک جزو قدیمی خود پیشکش دارد و پیش نمایند که از جهت این کتاب چه بعد
فرستاد یقینی است که در روزنامه نوشته میشود فرعون آن را رفت
ببرد

میرزا ابوتراب آمد نشست گفتگوی شد بعد از آن گله کرد که انشاءالله مردمان
با انصاف که از روسیه به دولت ایران آمده از مجموع آنها شنیده و خورشید
مرحمت فرمودند مثلکه حالت بدت ده پانزده سال است در میان آنها زحمت
خدمت نمودم هرگاه یک از آنها هیچ یک مرحمت می فرمایند باعث رنجش را
فراهم بود هر چند باشد هیچ ها دیر است هیچ تعجب از دوست بعضی خدمات هم میکنند
کاغذهای فارسی را تمام گرجی ها ترجمه میکنند لاکن در دولت بسیار جیحون و صاحب
احتیاجات سه چهار ساعت نشست رفت الیوم پنجشنبه ۲۶ شهر جمادی الاول
خبر [illegible] رسید که از قرار تقریر سخن [illegible] مفهوم میشود که رعایای [illegible]
برای ایران نزدیک شده باشد هرگاه رفتن شدم اسباب های [illegible]
تمام [illegible] شده [illegible] چه کرده میشود مگر در دولت [illegible] لا ید عبد [illegible]
[illegible] بغیر شد [illegible] ان الله [illegible] خداوند عالم [illegible] القول علی
الرازی جمعه ۲۷ جنرال نکری میرزا ابوتراب آمدند [illegible] که امروز
مردمان [illegible] تکلم [illegible] ندارد [illegible] نهاری [illegible]
[illegible] دیدند چهار پنج نفر از جماعت روسیه [illegible] در دیوان خانه
[illegible] نوشته جات [illegible] وعده خواستم آمدند [illegible]

ورقشلد شنبه ٢٨ یکشنبه ٢٩ دوشنبه سلخ سه‌شنبه غره جمادی الثانی چهارشنبه ٢

پنجشنبه سیم جمعه چهارم در خصوص ربهای ساختن بی رنگ برز اقشه چنین پاره کاسه
بشقاب ساخته‌اند خوب نمیشود بعضی پاره فغفوری دلقم ... بیاله و فنجان‌ها است خوب
شده‌اند ها کای ده پانزده مرتبه است که کاسه میسازند خوب در تمام اطراف خود
روسیه کاسه‌های خوب میسازند لاکن باب ایران نرخ ایران نمی‌توانند عمل
بیاورند کاسه و بشقاب و سرپوش را از قیمت ده تومان پول مینیه کمتر هم نمیدهند
در ایران چنین میدانند که در معدن چینی ارزان است خوب است تا بیفتم
شنبه ٥ یکشنبه ٦ دوشنبه ٧ جمادی الثانی برمولوف وعده چون کاغذها نوشته بود
در خصوص اوچ کلیسا که سردار بدرفتاری میکند ارامنه اوچ دیگر آرام ندارند کشیش
ی اوچ کلیسا تمام کاغذ نوشته بودند که اختیار هیچ چیز ندارند اخراجات خود را بر سیم
یک فکری درباره ما بکنند که دیگر تاب و طاقت برما نمانده است لقمه‌های ما را
کشیدند هرچند ... تمام شد ... شده ایم برمولوف که بفرمایند ...
ها که کشیش ... عرض ... روسیه نمیکند ... امپراطور
عرض بکنند که از روی خدا ما رعیت تو هستیم کار در ... رسیده است بفرمایند
ضعف ... در روزه در این عبادت خانه دعاگوی تو هستیم بمجموع

کلیسا

کلیسا
کاغذ نوشته بودند یک بچه بسته کاغذ آورده بود در قزاق اترک کشیش
همه جمع شده بودند مخفی ولی میفرستادند در کلیسا دیگر بصاحب انکشی برسانند
برمولوف نیز در کاغذ خودش بسیار تعریف داده بود که ... از دست آن ارامنه
اوچ کلیسا نزدیک شده است از تفلیس فرار کنم ... لازم ... کرده از
در حقیقت در حق دلم کاغذ مینویسند که از دست غریب باشیه از ان ... تا هم
همه دعاگوی این دولت میباشند البته یارانه فکری از برای این ضعفا خواهند
فرمود امپراطور قدری ناخوشی بود هنوز برادر عرض نشده است بعد از این البته عرض خواهند
نمود ازینجهت امپراطور گوش به سخن برمولوف نخواهد کرد بسیار از این معقول
شکایت عرض کرده است امپراطور بتهمت سخن شده است و بر امپراطور این
حالیست که سخن برمولوف از ... و قرض است ... بهدف وی در
میانه دو دولت بکند بنابراین هیچ مقصود عرایض بمصحف الحق امپراطور خواهی
پس از رجب ... است و طالب دوستی دولت ایران هست بسیار دوستی
دو دولت ایران همیشه درست باشد هرکس هرچه بگوید غیر از این خلاف
است

سه‌شنبه صبح باتفاق حاجی [illegible] آقا میرعبدالله چند نفر از تجار ایران رفتیم پیش
جنرال [illegible] مباشر [illegible] بود در خصوص [illegible] که [illegible] ضبط کرده‌اند از قرار [illegible] تومان
[illegible] از [illegible] مواجب درگوشه [illegible] گرفته فکر بسیار که چه باید کرد اگر
در ده تومان [illegible] شاه قبول نفرمایند چگونه از [illegible] پول [illegible] نکردم
[illegible] به کار و خدمت [illegible] خلاصه زیاد فکر کردم
دیوانه شدم چهارشنبه جنرال [illegible] نایب وزیر اعظم [illegible] آمد [illegible]
مذکور نمودم [illegible] خدمت [illegible] رجوع نمیکنند [illegible] نیز با او
تعارف [illegible] آوردم شخص از تجار ایران [illegible] چهار هزار تومان [illegible]
[illegible] با تملیکی میکنند [illegible] در شکسته قلم داد
آن شخص کاغذی نوشته به بنده [illegible] از برای خدا فکری درباره [illegible] بکن بنده بر
[illegible] وزیر بزرگ عرض کردم او هم خدمت امپراطور عرض کرده امپراطور
حکم کرده [illegible] چرا [illegible] نمیدهند [illegible] خبر را
امروز آورده [illegible] پادشاه حکم فرمود [illegible] با تملیکی ضبط کنند
و به تصرف خودشان ندهند و قرض مردم بدهند بیست هزار رعیت [illegible] دارد
[illegible] در مملکت روسیه [illegible] داخل مخلوق
[illegible]

نمی‌شمرند پنجشنبه [illegible] آمد بنده را [illegible] برد در جائیکه اطفال
[illegible] میشود [illegible] امپراطور [illegible] از پول [illegible] مجموع [illegible] محتاج [illegible]
میدهد [illegible] دولت عمارت [illegible] در آن عمارت چهار چهار اطاق
دارد پسر را علاحده نگاه میدارند دختر را علاحده [illegible] نفر [illegible] مواجب
میدهد در اینجا [illegible] هستند اطفال را شیر میدهند [illegible] از شیر [illegible] در عمارت [illegible]
میدهند [illegible] باید بیاموزند تا در آن عمارت هستند [illegible] دختر
و پسر [illegible] ملاقات نمیکنند هیجده ساله رسیدند هر کدام مقبول [illegible] امپراطور
میبرد خودش نگاه میدارد در تحت [illegible] شوهرهای خوب [illegible] میکنند
میدهد در وقت شوهر میدهند [illegible] قریب [illegible] هزار تومان اسباب
[illegible] او [illegible] پول [illegible] شوهر [illegible] هیجده ساله رسیدند
[illegible] پول براو بدهند شوهر [illegible] عفیف [illegible]
[illegible] در پولک [illegible] حکم میدهد پولک [illegible] نفر البته بیست [illegible] عفیفه دارد
نفری بیست پنج تومان مواجب [illegible] میدهند [illegible] جوانهای
مقبول خوب [illegible] بیست پنج ساله [illegible] هیجده ساله [illegible]
خلاصه [illegible] در امپراطوری [illegible] از برای خدا کرده [illegible] ثواب [illegible] اطفال را

مادرها بعد از آنکه زائیدند پدر ندارد طفل را میبرند در اینخانه بدست حکیم ها و دایه ها
بسپارند بروند دیگر همه در گردن خودشان می باشد اسم مادر را هم می نویسند همان تاریخ
که طفل را آورده اند یا تولد شده است می نویسند خلعت میکنند در این مبالغه کلی
اخراجات دارد امپراطور خودش پول میدهد بمردم قرض در ماهه تومان یکدهم
نفع آن پول میگیرد و هم جمیع مخارج از منافع اخراجات سایر پنج خانه
میکنند البته در این یک ملیان اخراجات پنج خانه های مملکت روسیه هست
تمام ضبط و ربط دارد از همان منافع باید برای آن برسد و هر کس
پول داشته باشد زیاده که زر و زر نداشته باشد میرود بدولت
قرض میدهد و حجت میگیرد در ماهه تومان نیم شاهی نفع دولت از روسش
میگیرد هرگز شاهی او عیب نمیکنند هر قدر باشد احتمال ... البته
سی ملیان شاهی مردم در نزد پادشاه است هر ساله نفع از ده تومان
نیم شاهی در ماهه حساب میکنند و میدهند اکثر خودش پول بدهد
تومان یک شاهی نفع میگیرد این قاعده در مملکت روسیه هست و تمام نفع
این پول ها باید بمصارف پنج خانه برسد دفتری و طوماری دارد که

همه

همیشه هست و هرگز تخلف نمیکنند   جمعه ۱۲ ام رفتیم برای اتفاق جنرال مباشر کارخانه
تفنگ سازی اسلحه دیدیم که آدم حیران می‌شد سه هزار نفر عمله دارد انبارهای تفنگ
البته ... است که بنده ملاحظه کردم بقدر یک پانصد هزار تفنگ موجود و آماده دیدیم که
کجاهای همه از دست استاد بیرون آمده است یک عیب البته هر روز پانصد تفنگ از آن
کارخانه بیرون میآید فوراً تحقیق حافظ قنداق حاضر می‌بندند و انبار می‌گذارند تمام اسباب
چرخ ها با زور آب است با زور آتش که میکرد و دست‌ها ایستاده‌اند و کار میکنند خلاصه
میگویم که با پانصد هزار تفنگ حاضر و موجود دیدیم خودهاشان که بسیار دقاق میگویند مذکور
میکردند پنج ملیان تفنگ حاضر و موجود نفوذ در انبار احاطه است خلاصه جمعه
یکشنبه ۱۳ رفتیم بکارخانه توپ سازی بیست پنج توپ در چرخ بود همه بریک چرخ
میگردید و هر توپی یکنفر استاد ایستاده بود رنده میزد و چرخها خود میگردید هر توپ
یکنفر کم موکل بود که رنده میکرد استادان مذکور نمودند که هفته بیست پنج
توپ از همین کارخانه تمام شده تحویل انبار باید بشود چرخها آب میگردانند
در نهایت   یوم یکشنبه ۱۴ رفتیم بعمارت که دخترهای بزرگان در آن عمارت
مشق رقص میکنند از دوازده سال الی بیست ساله میباشند بقدر دویست نفر دختر
در آنجا دیدیم که از دوازده ساله یک دسته اند چهارده ساله یک دسته اند تا بیست ساله
یک دسته اند بیست ساله نیز یک دسته اند همه وجیه آفتاب رو جمع را هست که موکلان

عمارت دخترها را از پرده ته چند نفر را حکم دارد که رقص می‌کنند قدری
دخترها دسته بدسته رقص کردند بسیار خوب که حیران می‌شدند بعد از آن دخترها
در نهایت که خود را حفظ کردند و رفتند بنده نیز که منزل امروز را بدین
گونه گذشت   دوشنبه ۱۵ در کنجه [illegible] افطار و آرام گرفته   سه‌شنبه ۱۶ نیز به دستور
چهارشنبه ۱۷ جنرال [illegible] که منزل بنده نوشته چند روز قبل نوشته بودم که کلاف
نکرده در خصوص تاجر ایرانی چهار هزار تومان طلب داشت از کلاف به تمکین نمی‌داد برادر
شخص تاجر ایرانی که مقیم بنده التماس کرد بنده نوشته نوشته که کلاف نکرده که اینک
مرتب روایت مرد تقریر قدری با طلب دارد از کلاف مذکور و نمیدهد جواب آن
نوشته جنرال [illegible] آورده بود که کلاف خدمت امپراطور عرض کرده است
و امپراطور حکم فرموده است که مداخل آن کلاف مقرر حق طلب نمایند تا تصرف او
نمی‌دهند در عوض طلب مردم که از او صاحب طلب هستند بدهند
پنجشنبه ۱۸
جمعه ۱۹ عروسی [illegible] ولیعهد عروس را عقد کردند در حوارسی که خانه امپراطور است
چون امپراطور [illegible] بود و بیرون نیز آمد [illegible] چادری در توی
حوارسی زدند [illegible] کردند شمعهای کافوری بسیار روشن کرده بودند
کشتی‌ها تمام جمع شده بودند مجموع بزرگان جمع بودند عقد کردند بعد از
آن

آن تمام بزرگان یک یک رفتند خدمت امپراطور مبارکباد کردند و رفتند شب را باز
دعوت بنده بیرون از زنها مذکور شده است که باید کدام زنهای بزرگان را با دخترهای
بزرگان می‌طلبیدند شب زنها می‌نشینند و دخترها را امیروند در حوارسی امپراطور و برادر
های او میروند دست بر دخترها را هم میگیرند با زنها میگیرند بالای اطاق را امیروند
جوانان خوب تیز هستند و زنها تیز هر کدام دست یک نفر دخترها را میگیرند و چرخ
میزنند بطریق رقص بقدر چهار پنج ساعت بعد از آن میروند شام میخورند
امپراطور در حوارسی بهشت باید مهمان باشند بعد از آنکه امپراطور رفت مردم
نیز میروند البته در آن شب بقدر پنج شش هزار شمع کافوری در حوارسی روشن
میشود عقد که تمام شروع میکنند توپ انداختن بقدر دو ساعت توپ
می‌اندازند توپ را یک یک می‌اندازند البته در آن شب پنج هزار تومان
اخراجات دارد و در روز [illegible] یک نفر امپراطور جهت تفریح [illegible]
چون مادر زن و خواهر زن امپراطور در فرنگستان مرده بود و سیاه پوش بودند
لباس عروسی را [illegible] رسمی [illegible] نکرده بودند [illegible] عزا
داریم [illegible] بزرگ [illegible] هم نزدیک بود عروسی [illegible] شش ماه بود که از
فرنگستان آورده بودند امپراطور گفته بود که هر وقت عروسی و داماد
یکدیگر را می‌بینند هر چه می‌خواهند [illegible] عروسی را بدهند بدست داماد و [illegible]

جهت
ازین در خانه عروس لالکه دارشانی که است همه از غصه بیمار میشوند بدین
عروس را مخصوص کردند مجلس که منعقد شد عروس را آوردند در
کلیسای کشیش انجیل خواندند و بعد در کاسه بعد ان ابرا پاشیدند بروی داماد
و عروس بعد از ان فاتحه باسم امپراطور خواندند هر دو امپراطور ایستاده بعد نیکولای
پاولیچ با زنش ایستاده بعد زن امپراطور هم ایستاده بعد نیکولای پاولیچ پیش امد
باتفاق زنش دست عروس را گرفتند و بدست داماد دادند زوال دفعه
بیست و یک توپ بجهت سلامتی امپراطور انداختند بعد از ان سی و یک توپ
جهت سلامتی برادر زن که نیکولای پاولیچ باشد انداختند بعد از ان
سی و یک توپ بجهت سلامتی قدیمیه امپراطور انداختند بعد از ان سی و یک
توپ بجهت سلامتی کشیش انداختند بعد از ان سی و یک توپ جهت
سلامتی ... انداختند بعد از ان هر دو امپراطور دست عروس و داماد
را گرفته بردند خدمت امپراطور از قول عروس و داماد عرض کرد که عروس
و داماد عرض میکنند اگرچه بلاغت و فصاحت نیست زیاد و خانه ابا ما هر دو از امپرا
طور اعظم راضی هستیم امپراطور هم ان را مبارکباد کرد دو دفعه در خدمت
امپراطور ایستادند امپراطور چون ناخوش بود در رخت خواب بالای تخت نشسته
بود بعد از ان دخترهای ده نفر ده نفر جوانان ایلچی امدند خدمت امپراطور
مبارک

مبارکباد میکنند و جای بی ... رفتند بعد از دختران زنهای بزرگان دو نفر
دو نفر می امدند خدمت امپراطور مبارکباد میکنند و جای قهوه میکردند بعد از
انها ایلچی فرنگ دو نفر دو نفر می امدند مبارکباد میکنند و جای قهوه میکردند
بعد از ایلچی جنرالها دو نفر دو نفر امدند مبارکباد میکنند بعد از انها سرتیپ
و صاحب منصبها می امدند دو نفر دو نفر مبارکباد میکنند بعد از ان امپراطور
رخصت کرد بعد رختخواب عروس و داماد را ببرد در حجله خانه استراحت
کنند هر دو امپراطور دست عروس و داماد را گرفته بردند از خدمت
امپراطور بیرون امدند ایشان را بردند حجله خانه خلق تمام جای ایستاده اند
مگر چند نفر از دختران و زنان که نزدیک محرم بودند باتفاق عروس
و داماد رفتند در حجله خانه در وقت رفتن عروس چهار نفر از غلام بچه‌های
های امپراطور لباس عروس را که از زیر بروی زمین از عقب باید
بکشند چینی چینی بر سر دستهای ... انداختند بعد با یک نفر تکلف
که ریش سفید غلامان پیشخدمت های ... پشت سر عروس میرفتند تا دم
خلوت حجله خانه بردند ایشان را ملاحظت کردند دختر خالوی امپراطور
که زن ... قیرال فرنگستان است دست عروس را گرفته برد در

اطاق دیگر رخت عروس را در آوردند و عروس را آوردند بدست داماد دادند
داماد دست عروس را گرفت و رفت در اطاق خواب بعد از آن راه خنده میداده
از زنهای امپراطور مرخص شده رفتیم برویم شام بخوریم خلق رفتند بام
خوردن و ساز زنندها شروع کردند به زدن شام در میان راه و ورود
شام میخوردند توپ هم انداختند از شام هم فارغ شدند هر کسی بمکان
خود رفت سه ساعت به نصف شب مانده آتشبازی هم نکردند بعد از آنکه از امپراطور کوچک
ترسیدند قیتیی از پول نقد که داده بود بعد از قند عروس وارد شد

شنبه ۲۰ میرزا ابوتراب که دوباره نوشته آورده که بجای ترجمه کاغذ
چه نوشته کاغذ ۱۴ را قبل از این بنده از جهت که بر روسی زوف
حیدر مرحوم نوشته بود و از اسلامبول نقدی را به روسی فرستاده
بودند که آن را ازرانی فرستاده بود یعنی روسی زوف که حیدر خواسته بود
بنا داشت با روسی زوف بگذارد و بنا داشت مرخص که بگذارند
چون از تفلیس مانع شدند بگذارند نمیگذارند که نوشته بود است
از اینجا که با پترزبورغ برسد از آنجا طلاف فرستاده بودند که در دست
بازگشت با روسی زوف هم آن نوشته را برای امپراطور عرض کرده بودند
امپراطور حکم داده بود که سردار تفلیس که بگذارد با دولت ایران
بکنن

بکنن الیوم که یکشنبه ۲۱ است روسرینیک را دیدم در خصوص طلب تاجری ایرانی که قریب
چهار هزار تومان از کوده طلب دارند و گلادف تجار ورشکسته قلم داده بود تجار
تاجر ما نمیداد در این باب حرف نوشتم بکاف نفرموده که این نهایت بد انصافیست طلب
ایرانی باید برسد الیوم روسرینیک جواب سربلی آورد که حکام تاجر را امپراطور حکم
فرموده است بدو قاعدت بدهند حالا شکی خواسته باشد ممکن نمیشود میشنیده با روسرینیک
قدری بحرفهای که کرده که میکند این اینقدر انصاف ندارید در مغز از قهر کرده
او باره بخنده خنده تزویر مذاکره میکرد که زکان چینی است حرف چه که کلاف
نفرموده که دفعه خدمت امپراطور عرض کرده است و امپراطور جوابی حکم فرموده است من
چهار بکند بنده نیز دیگر متحمل نشده گفتم بسیار خوب باید مذکور شود شد نمیدهد تجار
خود را نمک بکند سه شنبه ۲۳ چهارشنبه ۲۴ جنرال ازرقف ملول که نفر بیک
بسیار تعریف کرده و است ساعت هشت کرده و مذاکره نمود پیشتر من بودن هر
نقره کار کرده ایم امپراطور بسیار تاکید میفرماید در خصوص تمام شدن کره و است
هر وقت من میروم خدمت امپراطور احوال کره و استعلام میکند بنده بار ها به سبب بود
هم فرمایش داده است که جهت سرکار شاهنشاه تمام بشود حرف در خدمت خودم
کوتاهی و اهمال نمیکنم هرگاه برخیزد از نه خواسته است کره و اسبها تمام شد بکند

جمعه ۲۵ یکشنبه ۲۷ دوشنبه ۲۸ آخر عید اینها بود و اول روز پریفیت بزرگ زن فرنگ
که مذکور می‌شد اول پریفیت در سه روز قبل از پریفیت بزرگ عید اینها است در این
سه روز جمیع اعیان و ذکور اینها از کوچک و بزرگ اطفال و زنها در خانه‌ها آرام نمیکنند و
از صبح الی شام سوار کالسکه‌ها و سورتمه بالای برف میروند و سوار شده گردش میکنند و بعضی
پیاده گردش میکنند بعضی جاها درست میکنند میروند تماشا در جوار خانه امپراطور از چوب
جاها درست کرده‌اند بسیار مرتفع بقدر شش هفت زرع میشود تا زمین هم کالسکه رو
که از سر به زیر میریزند یخ زنها و دخترها هم تمام میروند در این راه هی چند در این جا
کالسکه‌ها سوار شده کرده‌اند چیزی درست کرده‌اند بقدر اینکه یک نفر یا دو نفر در آن می‌نشینند
از سر این یخ روی آن سرازیر میکنند از آن بالا میرسد تا آنجا از آن مکان بدر رود میرود بقدر
نیم فرسنگ تا پایین باز هم کالسکه‌دار دارد که از روی آن بالا برمیدارند بدوش می‌آورند سر
یخ در آن بلندی دیگر باز می‌نشینند بسیار تماشا دارد چون امپراطور ناخوش و بیمار هم
بود که از کالسکه خود بیرون نیامده بود زخمی در پای او بهم رسیده بود حکیم نمیگذارد
که بیرون بیاید چند روز از این جنس چیزی ساخته بود فلفلک در کالسکه خودش در آن اندرون
اطاقها روزها می‌نشیند و میگردانیدند تا امروز که آخر عید اینها بود حکم کرد
مرخص

از زن دیگر گفته بود که قدری سوار کالسکه شود و گردش کند امروز امپراطور در کالسکه
سوار شده بود و در شهر گردش میکرد بقدر دو سه ساعت روزها گردش میکنند و
باز برمیگردند به سرای خود زنها از خطای که بود اولا دیدم پاهای او بقدر پای بچه‌های پنج
ساله ضعیف الا نمیتوانست راه برود وقت راه رفتن سر کسی را میگرفت اگر ما میدیدیم میگفت
حالا به زمین میخورد ولی آنچه پرسیدم که پای چنین ضعیف چنین است باهم زنهای خطا پای ایشان
چنین میباشد این ضعیف خود مذکور نمود که در خطای طفل دختر بستن پنج ساله که رسید پاهای ایشان را
سخت می‌بندند بعدی که مجروح میشود جمیع رشته‌های پا و رگهای پا همه میخشکد به حجم انگشتر
بزرگ میشود پای انگشتر بهمان قدر پای طفل پنج ساله میماند که دیگر بزرگ نمیشود الا
محفوظ مانند راه رفتن و قاعده در خطا و زینت این است که زن باید از خانه بیرون نرود حرکت کردن
چنانچه در فرنگستان قاعده است که اینها پا و داشته باشند و الا بروند و ضایع میشود پس حیرت
کردیم که زنهای خطا عموما گمان نتوانستند راه بروند بلکه بقدم الا بروند البته ده دفعه می‌افتند
در این صورت همیشه خانه نشین اند و الا مطلق نمیروند مگر زنهایی که اهل دهات و ذلیل بوده و نداشته
باشند که خود و عیال او باشند بسیار فقیر باشند یا بدکس باشند که پرستار زن نداشته باشند
در طفولیت اینها پاهای ایشان بزرگ میشود که نمی‌بندند اینها از طفولیت و الا در دستی کار میکنند
و نسبی دارند و پرستاری دارند بقدری که محتاج نباشند پای دخترهای خود را می‌بندند که
بزرگ نشود این قاعده در خطای است و در سه سالی بستن پای هر کس باید هر کس دختر دارد

جمعه غره شهر از خاص و عام باید ببرند نزد شاه همه را خوش بیند هر کدام را وجیه و مقبول بشد
و پسندید در اندرون خدمتکار میدارد هر کدام خدمت تصرف میکند کی نشت خدمت کار
شاه است در اندرون خدمت شاه میکنند تا مادرها بزرگ کنند شاه خوش شود میدهد به
بهر کس خواسته باشد خلاصه دختر را قبل از زنکه شاه نه بیند شوهر نمیتوانند داد
الیوم چهارشنبه غره شهر رجب المرجب جنرال عامل ... بلور آلات تحفه بنده را
بلور آلات تحفه نیستند بنده بود بجهت سرکار ... که عدد آورده بود به ببینید ساخته شده
قبل چند یوم یکی را جهت تماشا تمام کرده بود آورد دخل بنده قیمت او را قطع کرده
بود تا امروز آورده بود دو عدد را ساخته بود خوب بود مذکور نمود که پانزده تومان
هر کدام میخواهم دو عدد دیگر ساخته بود تا زنگدار هر ده تومان بنده با جنرال
بحث بسیار کردم گفتم ده تومان تمام کرده ... عدد را ... قرار ... بکنم
تمام داده ام ... عدد پانزده تومان ... تومان در قیمت
... میکنم ... تمام ... قبول ... نمیکند
کرد سخت ... کمتر از ... بنده ... چنانچه ... کرده
که هر کدام را بهر قیمت ... خرید هر کدام چنانچه ... بنده را الحال عدد
پانزده تومان ... خریدار ... کمتر نمیتوانم فروخت برخاست
رفت بنده هم گفتم ... خرید ببرد چنانچه ... تا ... شد

شده هر کدام را رفیق شده بده تومان که خوش قرار داد ... بسیار خوب و الا که بنده با ... آن
را نشان داده زر رسمی ... پنجشنبه دوم رجب المرجب جمعه سیم جنرال ... را
بلورسازها را آوردم ... بسیار خریدم شصت فرستادم ... زن جنرال ... آمد
بصحان زن باز بده تومان قرار گرفت ... شنبه چهارم کاف فرستادم ... را
بردند ... چند عدد ... در تدارک ... یکشنبه خبری رسید
از ایران ... صدر اعظم وفات کرده ... نایب السلطنه به بغداد ...
... صدر ...
... کاری
باشد ... چهار ماه قبل ... رسید ... دوشنبه ششم ...
هر کاری شش اسب بسته ... از ... میدان ... در آن
میدان کار ... آوردند از حضور او ... همه اسب ها ...
خوش ... بود ... ده پانزده یوم ...
که ... اسب ... هر روزه ... تعلیم ...
سه شنبه جنرال مذکور از تفلیس وارد شد بنده از او پرسیدم ... کار آمده و احوال
از ایران پرسیدم مذکور نمود که در سرحد خدمت نایب السلطنه مشرف گردیده بسیار تعریف از
نایب السلطنه کرد شنیده بودم لاکن ندیده بودم وقتی دیدم آنچه دیدم زیاده از شنیده

بود الحق پادشاه خیلی خوبی است که ملازمان سمت دولت خود را بی مذکور میکرد که پیر مولوف
که لایق بود زیاده از آن منصب چیز بود بیخ نداده است و میخواهم زنده هم یکدم بپرم
بکرجستان لاکن پیر مولوف سره زبانها انداخته بعد همه کس میگفت که او را عزل
و دیگری را نصب خواهند کرد هیچکس هم از در خانه با او خوب نیست این صحبتها را
پیر مولوف همه شنیده بود قدری دست پاچه شده بود همچنین یکی از تواد زلق
های گرجستان از تغلیسی چند بد حرف وارد شده مذکور نمود که پیر مولوف بیمه
کرده است بر بعضی رشتها که من دانچه گفته‌اند در باره من همه را شنیده‌ام
حوالی دیگر بوعده من منده است که خدمت با من برسد مواجب خود را کرده
و هرگاه خاسته باشم کار خدمتی هم با تحیات دارم بهر قسم باشد این حوالی را
میگذرانم اگر زنده ماندم بعد از آن با شماها گفتگو خواهم کرد بهر صورت مدرف
رو بخصوص همان کارهای خوبی که علیف کرده است فرستاده است مردم را هم لا خوانده
با مردم بد سلوک کرده مردم را از خود متوحش کرده خلق تمام از او گریزان شده‌اند
این بسیار بر پادشاه کارگر کرده است و در این فکر هست که چه باید کرد مذکور هم شده بود که
دو نفر اسم برده بود از جنرالها که او را عزل و یکی از آن دو جنرال را نصب کنند

این صحبتها را پیر مولوف همه را شنیده و خود را بد اقسام بد کرده که پادشاه برسد
و پادشاه بداند که پیر مولوف چه قدر سعی در خدمات خود میکند که در زمستان بداغستان
قستان رفته و بخدمت مشغول است اگر هیچ کاری هم از پیش نبرد خود را حرکت داده در
آن میانها معطل میکند از برای مصلحت چیز بهمدم حرف بسیار اهمیت دارد او را فرستاده
و در اینجا بعضی گفتگوها اگر بشاه برسد او در جواب بگوید چنانچه در خصوص بهبودی آن گفته
بعد که رعایای او صلاح دولت بود بتقریب آنکه سالی بیست هزار تومان منفعت از
قره باغ تحویل و نوکرهای او بخورند و هیچ مصرف نداشت حالی بیست هزار تومان را بر بیست هزار
تلات میدهیم و اخراجات تلات میکنم و همچنین مصطفی خان که رفت زری بدولت
شاه نرسید بلکه نفع رسید دولت او منتقل شد بر ما و ولایت هم بالمره متصل شد این
چه زری داشت کل شیروانات را میخورد و چیزی بکسی نمیداد حالا هم است مال پادشاه است
از این معقوله گفتگوها در میانه است و میشنوم دیگر بعد چه عرض کنم بغیر از خود امپراطور
آنچه دیگری او را نمی بیند از بس مرد بد غلیظ است لاکن خیلی است همان رشتها که با او خوب
نیستند در پیش امپراطور ها بسیار بسیار تعریف از هر چیز او میکنند لذا آنکه ما میفهمیم یعنی کشک

خود ایشان نیز میخندند ولیکن ظاهر نمیکنند چهارشنبه ۹ پنجشنبه ۱۰ لقم کلاف آمده تا یورت
مهماندار مالها را برد در فکر روانه شدن هستم که مالها را روانه کنند جمعه ۱۱ تا یورت نقل شد
تکلیف از خبر پیر سید خان خودش میخواهد برود اول ما روانه کنیم گفتیم به یکماه قبل از این
اتحادیه روزه میگیرد دیگر نمیتوانم در اینجا توقف کنم بسیار دلم میخواهد برود مذاکره
که آدم تعیین میکنیم قبل از او برود [illegible] هر منزل را حاضر کند که اولین خان دیگر
مطلع شوند لکن لا حاج بسیار بدبخت به وقت رفتن او اتفاق افتاده است بسیار زحمت
خواهد کشید در راه یکشنبه ۱۲ حضرات سنی ایرانیها در مسکو هستند چند نفر هم اتفاق
اند و یکدیگر را رسوای عالم کرده اند ایرانها قبل از این در مملکت روسیه قربی داشتند حالا چنانچه
شده اند که از هر ملت اینها کمتر حساب میکنند در هر جا هر چه میشنوند دیدیم در فکر
این هستند که خانه یکدیگر را خراب [کنند] اغلب اینها از روسیه زن گرفته اند و همه اولاد دارند
اولاد اینها روسیه است زن اینها روس است و اینها اسلام هستند هر روز از مسکو کاغذ
ها میرسد که چیزهای چند مینویسند در باره حضرات ایرانها که مافوق ندارد و قاعده حضرات
این چون همه با هم خویش اند در هر مجلس که بنشینند بغیر از بد یکدیگر را گفتن چیز دیگر نیست
از بسکه بر دیوانهای اروس رشوه داده اند تمام خراب شده اند به چیز اند نمیتوانند

منند

منند بیچاره مانده اند معطل هر روز در دیوانهای روسیه عریضه میدهند از آنها نیز
رشوه خوردهاند حالا بهم مرافعه دارند از طرفین اخذ وجه را میکنند و حضرات
در اندک زمانی مقروض و بیچیز و از ایران روگردان زندهاند امید میکنند در
همین ولایت رسد و وطن دیگر ندارند میشود چنانچه شده است اکثر آنها است که چهل سال
میشود آمده است در این ولایت با مایه و زندگانی حالا هیچ چیز ندارد زن و بچه
هم بهم رسانیده است و نمیتواند برود اغلب اینها که بیرون نیز نمیکنند نمازی
غسلی یا روزه چنانچه علامت اسلام است خیر مطلق در چند اینها تقلید نسبت به طرف
فریفته زنها شده اند علاقه بزن بهم رسانیده اند و مایه خود را بر آن لاطائل کرده
اند زنها بسیار دخترهای بد شوهر بسیار است [illegible] میگویند همین دختر
و زنها خانه اینها را خراب کرده اند عصمت که در میان نیست اگر کار بر زن بکنند گفتار است
آنچه بیارد قاعده نیست که ما خبر نداشته باشند دلش خاست و کرد اگرچه جسم اینان بخود
لطیف است و ذوالعهد اینان پاکیزه است و مستور هم نیستند خلق ایران هرگز ندیده اند
یکبار که دیدند دلها از دست میدهند خیلی لقم مبنی [illegible] که توانند خود را نگاه دارند

اگر خودشان بتوانند نگاه دارند میتوانند یکی را چنانچه تحصیل کرد و الا که خود
مشغول شدند نگاه دارند همچنین میشود که حالا اغلب ایشان شده اند و از ایران رو گر
داشتند با وجود آنکه زن هم دارند و لعنت الله پیش زن ایشان کسی برود و دستی
الاق برود هیچ نگاه نمیدارد بلکه صحبت ایشان خوب است دلربایی دارند همانست
که مردها فریفته میکنند و خانه مردها خراب میکنند ایرلند نیز دلبازی همانی
قدری که رفتار و حرکات زنها را می‌بینند دیوانه و مشغوف و دیگر نمیتوانند خلاص
خود کنند سه‌شنبه ۱۴ چهارشنبه ۱۵ میرزا ابوتراب که داشت مذکور نمود که الیوم عریضه ولیعهد به لوانه
خانه که حالا حالی و رخصت کنند که در خدمت نمی‌یم بهانه حالی چهار سال میشود که در این ولایت آمده‌ام
و خدمت نکرده‌ام حالا میخواهم بروم پیر شده‌ام و دیگر طاقت این نوع خدمت ندارم باید مواجب دولت
را زیاده است بر او بدهند و هر جا که میخواهد برود ساکن شود بخورد تا بمیرد حالا ... و تمکین
ندارند کاغذهای فارسی که حالا بر دو میکنند که بنویسد خط خوش نمینویسند قوتی دارد نگری که ... او
کتکری میگویند که گرگ است نامه شاهی را بدون غلطی نکردند که بنویسد و آن درست ...
نوشتن در ایران ندارد آنکه خوب است نقد میرزا ابوتراب که نامه شاهی را هم نوشته ام این
... به اینهمه خوب نوشته شده است لیکن ... جرح و تعدیل باید کرد هر کدام که ... بگو
که جرح و تعدیل کنم میرزا ابوتراب مذکور ... که ... هرچه نوشته درست است

غلام

خلاصه که از مهمانان خط خوش نیستند بنده شعر در دوار روس امپراطور بنده هم در وقت نان خوردن در سفره
بنده نشسته بودم بازی میکردم یعنی دست بدست میدادیم نان نمیخوردم بلادری دارد امپراطور میگفت
با و لیکن از هم کوچک تر است بیست و پنج سال دارد ان درجه ایستاده بود و پیاله بود گل
که ایام خیز نان میخوردیم و گلاب میداد سایر خلق خانم خوردند خیر بنده که ملتفت نبودم و ادولد
در اول مکان نبودم قدری که گذشت دیدم که امپراطور قاعده است و شاه انگلیس و بلادر ...
بالا میروند در سر سفره نمی‌نشینند او از سفره ها میگذرد دیدند رسیدند به بنده امپراطور پرسید که
چگونه بنظرت میاید این مجلس خوب است یا خیر بسیار زنان بی حجاب است بنده گفتم بسیار خوب است مجلس
از این بهتر نمیشود گفت در پهلوی خود نگاه کن در پهلوی خود نگاه کن به بین چه گلعذار نشسته اند
اگر میگفتی بد مجلس است بد انصاف نکرده بودی و از انصاف ... حالا که خود انصاف داده مجلس
بالا خاصه زنها خیر که بنده عرض کردم خندیدم از زنها خوشش می‌آید بسیار خندید یعنی یک
با و لیکن گفت پس چرا نان نمیخوری بنده گفتم حالا بنده اول تا آخر نان خوردن مشغول بودم بعد از
رغبت خورده ام گفت چرا گلاب نخوردی گفتم در اول ... خورده است میترسم گلاب بخورم گفت
این راست نگفتی ... بسیار خوب است و از لا تعصب دین نمیخوری ... بتو زور نمیگویم بخور شوق
خود است میخوری نیست نمیخوری ... در مشق گفت ما را منظور داشت که ... بد نگذرد ...

نکری نامرد دلیماج بود نفر شدند خودم گفتگو میکردم نفر بود نکری میگفت بعد برو رفتند
در ۱۲۳۹ در بیست هشتم شهر رجب روضه‌خانه نواب نخش شکسته بود تا به پنج ماه در
چند جا بد شکست اگرچه [illegible] چندان سرد نه بود ۲ درجه زیاد سرما نرسید
پنجشنبه را یکنفر از کسان روسیه که در خدمات مشغول بودند آمدند نزد بنده که یکنفر جنارال
آمده است میگوید شما را دیدن کند در گفتگو بود که خدمت کار دیگر آمد جنارال بسیار دعا میرسانند
و میگوید دلم میخواهد شما را در خوش کنید که خدمت شما برسم بنده برگو جای خود گفتم بیاید ببینید
کیست رفتند و خبر آوردند که یکنفر جنارال متشخص است مود رکاری بود از کاری بیکار شده
کاری او در خانه ایستاده است خوش بلا آمده میخواهد بیاید نزد شما گفتم بگوئید بیاید رفتند
بر جنارال گفتند که بسیار بنده نشسته بودم دیدم جنارال داخل اطاق شد چندان سن هم
دارد بنده نگاه کردم دیدم مرد معقولیست او را ندیده بودم برخاستم جا بر دو او را
دادم او را نشاندم گفتم قهوه بیاورید انکلوی جنارال چای بیاورید آوردند چای و قهوه
جنارال خورد بنده در فکر دم که آیا چه کار دارد باشد خلاصه انهم میخواهد حرف بزند
بعد از مدتی بنده پرسیدم جنارال چه توجیه است که امروز یاد غریب کرده گفت شنیده ام
دو صاف شما را و امروز صبح برخاستم زن دارم جا مهمان آمد نزد شما گفت امروز هیچ چیز

نداریم

نداریم یک طفل هم دارد چهار پنج روز دارد انهم گریه میکرد چیزی میخواست بخورد در خانه
چیزی نه بود من هم طاقت نیاوردم فکر زیادی کردم آمدم نزد شما که چیزی به من بدهید
بنده حیران ماندم جنارال با این تشخیص اسب کاری لازم که گدائی میکنند بسیار غریب
معلم ارسی در نزد بنده نشسته بود گفت هیچ تعجب نکنید که از این معقوله در شهر ما
بسیار هستند زیاد لازم دارند ولیکن باقی ایشان خوب است بنده فکر کردم که چه چیز
بر جنارال بدهم که لایق باشد مرد دیگر جنارال است خلاصه گفتم پانزده هزار را با چخو
باشد بدهید خدمت جنارال و بسیار عذرخواهی بکنید بچه رفتند که با چخو آوردند خدمت
جنارال دادند بنده دلم تنگ تنگی میکند که جای جنارال با چخو بالا او را نخواهد گرفت
بعد از وقت فحشی هم خواهد داد دستی به گرفت باری بنده اشاره کردم بیاید خدمت
جنارال تا ببینم چگونه خواهد شد با چخو دو دست جنارال دادند جنارال گرفت از
جای خود برخاست تعظیم و تکریم که بنده خجالت کشیدم گفتم جنارال باید بنشیند جنارال
در خود شوق خداحافظ کرد رفت بنده در حیرت که این چه مقدمه بود اهوالی از سرم در
رفت که جنارال [illegible] گداروی بود با این تشخیص گدائی میکند پناه میبرم به خدا

یکروزی منزل نشسته بودم دیدم باز آدم که یک دختری بسیار وجیهه آمده وقت میخواهد
بیاید نوکرها به بنده گفتند زود او را اندرون بیاورید که در خانه ایستاده است خوب
نیست رفتند آوردند دختر وارد اطاق شد سلام کرد بنده نیز جواب گفتم
دو زانو نشست دیدم بسیار دختری خوب پاکیزه ایست گفتم چای آوردند خورد بعد گفت خانم
گفتم بفرمائید گفت من دختر فلان جنرال هستم پدرم مرده است از این چیزی نداریم
کسی هم نمیکند بیکاره هم نیستم بلکه بسیار خوش کار هستم اما چون چیز نداریم کسی هم
نمیخواهد چون پدر من وسیله من آدم بوده است لایق نیست که هرزه کاری بکنم
اگرچه در این ولایت از من بسیار دست و قیب دارند در کارهای ناشایسته مشغول
هستند و عیب هم نیست لاکن من خود در دختر شود دلم قبول نکرد با عمل به شغل خیاطیت
صبح تا شام نشسته خیاطی میکنم شنیدم که شماها در اینجا آمده‌اید حالا آمدم بخدمت شما
که اگر خدمتی داشته باشید بدیگری رجوع نکنید من میکنم خدمت شما بنده دلم
سوخت دیگر از این نکردم چیزی بخشیدم اما بسیار فقیر بود بنده گفتم بسیار خوب
من میخواهم جهت بچه‌ها پاره رخت بدوزم پیراهن زیر جامه چند میدهم شما بدوزید اجرت
بگیرید

بگیرید بعینه خوشحال شد فرستادم سه چهار توپ سفید پارچه آوردند گفتم بیست پیراهن
باید از برای من بدوزی پول نقدی بر و ابریشم نخ و این پیراهن‌ها را بدوز بسیار
خوشحال وقت شد و رفت دائم مرتب رخت نوکرها اگر پاره میشد میبرد میدوخت میاورد
بنده دائم ملاحظات میکردم براو دائم گفته بودم چیزی بدهند از قند و چای و هر چیز
براو میدادند و او هم خدمت خود را میکرد هر پیراهنی که هزار اجرت تعارف بود
باید بگیرد میگفت کاش شماها همیشه در اینجا میماندید از برای من بسیار افاقه بود اما دختر
باکره بود بنده در کار آن دختر بسیار حیران مانده بودم که با وجود این چیزی که خود
خود را درست نگاه داشته بود در سن بیست و چند سالگی داشت و عیب نکرده بود دیگر
بعد را خدا داناست جمعه ١٢ شنبه ١٩ زن خالوی امپراطور بزرگ وفات شد سالگیه
قمیت همه سیاه پوشیدند پادشاه خودش نیز سیاه پوشید سه روز که نعش را داد جهت حرمت او
بر نداشتند روز چهارم شکستی را پاره کردند او را به پاشیدند بر داشتند نعش را در کاری
گذاردند هزار و چهار صد تلات که پولک بند در پیش روی او شاهزاده‌ها و بلادر
ها همه بزرگان در خانه او پیاده با نعش میرفتند لقدر همه کاری کواری جای
که پیاده میرفتند از عقب کاری نعش میرفتند و پولک کواره نزاع از

از منتقب کاری که بودند چون در مذهب دیگر نیز خود قبرستانها دارند انگریزها اورا بردند
در قبرستان انگریزها دفن کردند نعش را در تابوت میگذارند و تابوت را زیر خاک
میکنند خاک بسیاری میریزند در بالای تابوت خوب لگد میزنند اسباب را میت قرار کنند
و از اینجا میت را دفن کردند تمام کشیشها پاره متفق انجا میمانند مراجعت میکنند
پاره مراجعت میکنند که خانه خود هر کس از پی کار خود میرود سه‌شنبه ۱۹ تحویل حمل شد
در شهر رجب المرجب امپراطور از شهر رفت به سارسکه سلو که از شهر خوشش می‌آید در زمستان
و تابستان اغلب اوقات را در سارسکه سلو بسر میبرد جای دلگشا نیست خوبتر از شهر نیز
هست در همان باغ سارسکه سلو امپراطور میرود بسیار از شهر بهتر است برای خوشتر میگذراند هر کس
را که [illegible] گورستان هم بسیار دارد هر کدام را [illegible] میروند
تخت ندارد [illegible] را تربیت میکند خود در اینجا خوش میگذراند [illegible]
[illegible] در اخبار رسیده که داود پاشا در بغداد [illegible] شبیخون برسر [illegible]
برده و بسیار چشم زخم زده این مسموع قبله عالم شده که مزاج مبارک قبله عالم متغیر
شده حکم فرمودند که دیگر با دولت روس مصالحه تمام کرده و باز بنای دعوا با ایران [illegible]
هست دیگر نوشته بودند که قبله عالم فرموده‌اند تا آنچه از [illegible] در روم [illegible]
نمود لازم نیست بدهند هم مصالحه تمام دولت روس نیز گفته‌اند [illegible]

ایران

[illegible]

ایران تصرف کرده لازم نیست بدهند [illegible] خلاصه بنای [illegible] که
سر گرفته‌اند و باز بنای دعوا را دارند جماعت روسیه در خصوص [illegible] هستند
سه‌شنبه ۲۱ [illegible] عفیفه [illegible] دیدن کند بنده گفتم
بگوئید بیاید بعد از مدتی عفیفه آمد [illegible] مکتوب [illegible] بنده پاره با او حرف
زده [illegible] عفیفه آمد نزدیک بنده گفت [illegible]
[illegible] بنده حیران ماندم گفتم
[illegible] آوردند برای او دادند
گفتم عفیفه [illegible] چون شد در اینجا
[illegible] دولت [illegible] قدر
مشعوف شده [illegible] خلق روسیه چنین هستند سلام میکنند [illegible]
دست شان دراز است [illegible] چیزی بدست ایشان بدهند [illegible]
الکنیسه
یوم چهارشنبه ۲۲ شهر رجب روزیکه امپراطور به تخت نشسته است امروز عید بزرگ عید دانسته بزرگان
و امراء و وزراء همه میروند بخدمت امپراطور و زن امپراطور و مادر امپراطور مبارکباد میکنند
[illegible] میدهند در [illegible] لاکن توپ نمی‌اندازند در کلیساها بسیار ناقوس میزنند
[illegible] از صبح تا شام بلکه تا شب را هم تا صبح میزنند

پنجشنبه ۲۰۳ از هیچ طرف خبری نرسید در کنج انزوا قرار و آرام گرفته ام جنرال معروف
آمده منزل بنده نشست پاره صحبت داشت مذکور نمود که در کنار رود ارس نایب السلطنه
لشکر تشریف آورده بودند بنده را احضار فرمودند من رفتم خدمت نایب السلطنه رسیدم
بسیار مرحمت و شفقت بمن فرمودند من بسیار از مرحمت های نایب السلطنه راضی و شکرگزار هستم
پرسیدم چرا آمده هر چند درست نگفت لاکن مفهوم میشد که پاره سخنهایی در باره یرمولوف
خدمت امپراطور عرض کرده اند و دل امپراطور قدری از او چرکین شده است و بزرگان
در خانه همه با او ناخوش اند همه را شنیده است از معروف که لشکر بهتر ندارد و او را فرستاده
که در قول رسول بعضی عرض ها را بکند هرگاه امپراطور احوال بپرسد والا که احوال نپرسد
ممکن نیست که تواند خودش عرض کند که خلاف نکرده و که دشمن دولت هرگز خوب او را
نمیگوید مر للیوم پانزده روز میشود که معروف وارد پطربورغ شده است هنوز امپراطور او را
ندیده است مگر در کوچه ها در راه رهگذر او را دیده باشد امپراطور او را نشناخته است
که از او احوال بپرسد گاهی که نه خلاف عرقچیوف میرود و مرا که چون عرقچیوف در
هیچکار دستخط امپراطور اعتبار دارد این روزها و حرفهایی از همه کسی نوشته است پدر مرده هم است

او را

او را بسیار حرمت میکند لوار ژ میشود اغلب وقت او را در پهلوی خود می نشاند با او
صحبت نامیدارد از هر جا جمعه ۲۰۴ در گوشه انزوا قرار و آرام گرفته ام هیچکس از
جائی که منزل بنده نیامد مگر جنرال ... بعد صحبت بعد ... بنده کالبانامی که نفر بنده آمده بودند
گویا خود که در خانه نشسته بودم خنجری آورده بودند تماشا میکرد نکرده گفت باشند باید
ببرم خدمت امپراطور به بینند که خنجر را از برای که ساخته اند بنده گفتم چیز های توقع
ندارم که مرخص کنند بروم که بسیار دلم گرفته است مذکور نمود که از خلاف کرده و شنیدم
میگفت بعد از عید غزل بنویسد که مرا مرخص میکنند الحال بیست یوم با اقامت بعید که عبارت
از پانزدهم شعبان باشد بعد از این زیاده چیزی مسموع نشد شنبه ۲۰۵ با یورمه ... [illegible]
یکه از تفلیس بطرف ... [illegible] چنین در بعضی جا قدری بد رفتاری کرده بود شنیده بود که او را
معزول و ... دیگر تعلق نموده اند که در ... جهت ... بیار ... الیوم سه دفعه ... فرستاده
ام فرستاده ... جهت ... های ... و در اسب ... که ... فرموده اند بهم نمیرسید
هرگاه ... بسیار ... تمام میشود ده نفر ... مطلب کرده ام چهار ماه است ...
فرمایش ... شده ... های ... رسیده است ... [illegible]
بر کی و ... [illegible] تمام ... و چنین ...
... از ... خشکی تمام خورده میشود باید لامی که از ... در ... بیاید

یکشنبه ۲ جمادی الثانی که نهم آوریل است درس پانزده ماهی زرگره بسیار خوب مردم پول کشی به
بسیار مقبول گفت من خودم کلاه میفروشم کلاه بخر بنده گفتم تو را از کجا باید
خرید گفت از خودم از شخص روسی پرسیدم که میشود گفت بله عیبی ندارد
چون ارس نیست میتوان خرید و میتوان بنده گفتم چند تومان بخرم
گفت سیصد قران بنده گفتم یکصد قران تو را میخرم راضی نشد گفتم
بسیار خوب لوم لق میکرد برادر دیوانه میشد نهایت بنده هم صد قران
زیاده نمیتوانستم بدهم و او بخرم چنانچه منزل ما داریم خدا الله تعالی بنده که
بنده که کلاه بخرم میل هم بیایم کلاه تو برادران من زیاده از صد قران
نکردن نکردیم گفتم برادر هر وقت بر صد قران راضی میشوی من تو را میخرم از
پرسیدم که پول را چه میکنی خودت را فروختی مذکور نمود که احتیاط با خودم است
که اداری در اینجا دارم دلم یک ده میدهم به کلاه درم دلم نیست خودم نگاه
میدارم و کار میکنم دکان زرگری می نشینم پول را اسباب میخرم و مال یازده
قران پیدا میکنم و از همان پول خانه میخرم زن میکنم آخر کار را از خود راضی
[illegible] میکنم و خواهد

میکنم و خود کلاه را از او میخرم   دوشنبه ۲۱ بنده رفتم منزل جنرال مذکور مذکور
که قور دادگاه سرحد تنها بود در جنرال یرمولوف با دل ایوانخ چطور بعد و برای آن تحویل بعد
من خدمت نایب السلطنه عرض نکرده گفتم که خود دانند بعد من که تحویل نشده است نقد تشخیص داده
باز شروع از رحمت ذی نایب السلطنه که من فرمودند پنج روز من در خدمت نایب السلطنه
بعد بسیار خوش گذشت عزیز بیگلی هم در خدمت نایب السلطنه گذر را میدیدم نایب السلطنه قبول
فرمودند نایب السلطنه هم قوت غیبیه بمن شفقت فرمودند [illegible] الیوم که ۲۷ است خدمت
امپراطور رسیدم از سرحد احوال پرسید پاره عرض کردیم که سرحد بسیار امن و امان است ترقی
کرده تردد همه میکنند رعایا و برایا فراغ البال هر یکند نایب السلطنه هم نهایت اخلاص خدمت
امپراطور دارد و میل بدو که امپراطور همیشه از او راضی باشد بسیار گفتگو شد در باب گفت
خانه در اینجا گفتم قریب است مرا که منزل تو باز یکدیگر را خواهیم دید در خصوص ملا ابراهیم
میگویی که خدمت امپراطور عرض کنم روز مرخص باز خواهم رفت خدمت امپراطور هرگاه احوال
من آنچه خبرها است لیکن باید عرض خواهم کرد بنده برادر گفتم که امپراطور آنچه باید ببرید در
خصوص نایب السلطنه از بنده پرسیده است بنده نیز اخلاص نایب السلطنه را عرض کرده آنچه خوب حالا
او بنده را [illegible] حالا بنده را خلاصه مذکور نیز زود خواهد رفت
بسفر اراده دارد در مسقو زندگی کرده باشد و از اینجا عازم تفلیس خواهد بود دیگر مذکور

جنرال مذکور [illegible]
ورق [illegible] سلامتی بود
[illegible] نقد [illegible]
[illegible] نایب [illegible]
بحقیقت [illegible]
[illegible] امپراطور [illegible]
دارد از وقت امپراطور [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]

مرخص شده بخدمت نایب السلطنه عرض کردم از من قبول فرمود گفت تو راست میگوئی در عرض ما حق
ملتفت خاطر نبودند در هر خصوص که عرض کردیم چون کلامی لیکن دو سه دفعه سخنهای کلی قبول فرمودند
دیگر مذکور نمودم که [illegible] من بسیار زیاده از مرحمت نایب السلطنه بود ولیکن من بسیار راضی شده
شدیم از نایب السلطنه لکن [illegible] رافت و مرحمت که بمن فرمودند از خود راضی کرد پاره از این
معقوله صحبتها داشت بنده برخاستم   سه شنبه ۲۹ [illegible] بنده دندانش درد آمد
که هفته بنده هم درد دندان [illegible] دندان را میکشم بنده گفتم بکش غلامه فرستادند که میرزا
آورد بنده که این دندان کش [illegible] دندان بیرون را کشید بنده گفتم مرد ایرانی هرگز دندان
در ولایت روسیه نکشیده بودم که بدانم چه خبر است چون گفتم ایرانیست باید چیزی زیاده
از دیگران [illegible] از ایرانها توقع دارند که [illegible] برای او بدهند که دندان را کشیده است
استاد دندان کش [illegible] بود [illegible] باید سه قران بدهد گفت
هم نمیکردم [illegible] خواستیم که برای او [illegible] خانه خراب ما [illegible] ممکن نشد تا سه قران نگرفت نرفت
یکدندان را سه قران میگیرند [illegible] بکشند حکیم بالای سر [illegible] که به جز [illegible] میگوید یکی ازین بده
پناه بر خدا کسی ناخوش [illegible] روزی [illegible] طبیب [illegible] که دوا [illegible] کنند تک قران
میگیرد و میرود [illegible] چنین ولایتی   چهارشنبه ۲۹ [illegible]
مهماندار [illegible] بجهت [illegible] برای او داده بود [illegible] حضرت
[illegible] کرده [illegible] کرده [illegible]

دیگر [illegible] نعمتی خواهم کرد

دیگر [illegible] نعمتی خواهم کرد   پنجشنبه [illegible] رجب المرجب [illegible] که [illegible] مذکور [illegible] چند
دفعه [illegible] در [illegible] امپراطور دیدیم چون بسیار کثرت بود ممکن نشد [illegible] بهم برسانم
[illegible] که تو [illegible] روانه ایران [illegible] تاب [illegible] و [illegible] ندیده و تو [illegible] روانه
[illegible] از [illegible] ایران بسیار خوشم [illegible] ایران [illegible] است [illegible] چند وقت
[illegible] اسم [illegible] میکنند حال
اول [illegible] دیدن [illegible] پاره از
[illegible] رسید [illegible] در دست امپراطور [illegible] دیدن [illegible]
گفتم [illegible] بسیار [illegible] داشت گفت فردا
[illegible]   جمعه غره شعبان [illegible] رفتیم [illegible] سکونت [illegible]
[illegible] در [illegible] بهم رسید گفتگو [illegible] بسیار [illegible] دیگر
درد [illegible] زیاده [illegible] نمیکند [illegible]
سر در توی کار [illegible] قدری هوش داشته باشد میفهمد چه خبر است تا کسی
سر در کار [illegible] نبرد نمیداند [illegible] را بفهمد و فکر کنند
[illegible] از ایران [illegible] ولایتها [illegible] چشم [illegible]
همه [illegible] هوش میکنند در [illegible] الاوقات در فکر و خیال [illegible]
و [illegible] چه قدر [illegible] خانه خراب کرده‌اند و [illegible] لذا حالا

مرد میلی هم که قریب اینها را نخورد و در پلهای آن رفته بکلاه قسم این راستی ضس که
بر سلامت آمده اند اکثر مأمور با مرحمت شده اند همه را رفع و موش کردند و در عقب
بعضی کارها افتادند چنانچه بنده هم سه نفر را بنده خود دیدم بچشم خود و شنیدم
بله یکی از محمد حسن خان الحق خوب رفت و اگر چه آدمهای او بعضی او را بد حرمت
کردند لاکن شخصی مرد ارازل بود و دست از پا خطا نکرده بود از چندین شنیدم
آدمهای بسیار قولا و عملا او بود انها بسیار بد رفتاری کرده بودند و حالا می روا از دست
انها خواب آمده بود دیگر هیچکس اگر کسی بدست [illegible] رفت و دست آمده تکاری کرده و دل
هستند بعضی هم از جانب شاه یا نایب السلطنه هم آمده پول بسیاری برایشان میدهند [illegible] همه جمع
میکنند بر میگردند روز باجم دارند حسن خدمت را ظاهر میکنند [illegible] چنانچه [illegible]
کردیم شاه یا نایب السلطنه که حضور ندارند به بیلند دنیا چه خبر است خدا شاهد است
که بنده چیزها میشنیدم که موی های بیت [illegible] خیفه [illegible] ایران
که قدری هوا نیست [illegible] چشم [illegible] میکنند [illegible] هر چه میدانم
بنویسم بد نفسی کرده ام و خوب نیست [illegible] رجوع زیاده از این [illegible] نوشت

[illegible]

شنبه سیم شعبان المعظم شاه [illegible] یکبار رفت [illegible] جنرال معروف رفته بود
که نه جنرال [illegible] نیک که در [illegible] دیدن کرده باشند [illegible] ملاقات
نکرده بود گفته بود بکو [illegible] دیدن [illegible] دیوان خانه [illegible] دیدن [illegible] معروف
یخ [illegible] زده از خانه قهر کرده بیرون آمده آمد منزل بنده دیدم
بسیار خلق تنگ است از او احوال پرسیدم که تو را بسیار معتقد می [illegible] تو را
که از زبان تو شخص گله کرد که چنین اتفاق افتاد قدری بر همه روسیه [illegible] گفت
و رفت یکشنبه چهارم که پانزدهم عید [illegible] خیار تازه در بازار بسیار آورده بودند دانه
هفت هزار میدادند در باغ [illegible] بنده عمل می آورند در ایران پانزدهم نوروز خیار [illegible] در
[illegible] هنوز [illegible] نیم [illegible] در [illegible] خانه ها کاری
بالای یخ عبور میکنند و هنوز کوچه [illegible] قدر [illegible]
یخ در کوچه ها است که هر روزه جمع کوچه ها [illegible] کرده [illegible] میکنند
از [illegible] بیرون میبرند میریزند [illegible] در موعد ده بیست روز چنین پاک میکنند از یخ
و گل [illegible] هر روزه صبح و عصر کوچه ها
جاروب میکنند و گل او را جمع میکنند [illegible] میبرد
از [illegible] میبرد بیرون میریزند که از تردد خلق زحمت نکشند [illegible]

چون کوچه مجموع رودخانه دارد و هر سیاه قدری سوراخی دارد پنجره زرابی در بالای سوراخ
انداخته اند که آب باران و هر زراب میرود در آن سوراخها و از آنجا داخل رودخانه میشود
که آب در کوچه ها نمی ماند اگر بماند فوری جاروب میکنند و داخل سوراخ میشود کوچه همیشه
تمیز و پاکیزه است کالسکه هم عبور میکنند پیاده بالا میرود   دوشنبه   سه شنبه   چهارشنبه با خبری در
اخبار رسیده دولت انگلیس دو کشتی تفنگ جهت کرک ها روس فرستاده اند که با دولت روس
دعوا کنند و پول هم بقدر مقداری که نوشته بود بقدر یک میلیان الله اعلم راست است یا دروغ
فرستاده میشود در کار باشد غیر چندین کشتی با توپ و ثلاث از دریا فاهم فرستاده بر سره
اسلامبول باز راه روس گفته است غیر رجوع ندارم نبازم روس وانه با انگلیس خود داشته لاکن
انگلیس سازش دارد در جزو پول هم فرستاده است بسیار و عهده نامه با ان کرده است
حالا خود را کنار کشیده از دور رفتار میکنند به بینند چه قسم میشود   پنجشنبه ۸   جمعه ۹
کلاف تلگراف جنرال انگلیسی را فرستاده بود که برود از قول من بسیار دعای بر سان بگو میدانم
دلت بسیار تنگ شده است الحال الان زود شما را روانه میکنم امپراطور حکم فرموده اند در تدارک
شما مشغول هستیم عید غزل یورنه ماهم است یوم مندری عید که گذشت شما روانه میکنم خاطر
جمع باشید لاکن حالا فصل خوب بیلاق است بهار است روز بروز هوا بهتر میشود تا حالا
که زمستان بود شما چیزی ندیدید حالا وقت خوب این ولایت است میخواهید بروید اگر

شما

شما میخواهید بروید و از ما سیر شده اید ما نمیخواهیم شما بروید و از شما سیر نشده ایم هنوز
اگر اختیار با ما بود و امیدوار اید هر وقت که از شما سیر شدیم شما را روانه میکنیم
بنده گفتم عرض بکنید خدمت کلاف که بنده هرگاه یکبار دیگر هم در این مجلس از کلاف سیر
نمیشوم و از مرحمت های امپراطور چگونه میتوانم چشم پوشید هر وقت که خدمت امپراطور
میرسیدم چنان تصور میکردم که گویا … خودم مشرف میشوم از مرحمت های
امپراطور و از شفقت های کلاف کنداً که خیلی خجالت دارم جهت آنکه شش ماه است
در پترزبورغ توقف کرده ام روز بروز امپراطور مرحمت را زیاده فرموده اند و کلاف هم
شفقت را زیاده فرموده اند در این صورت چگونه میتوانم که از این مرحمت سیر شده
باشم الان الحمد لله خداوند عالم … پادشاه ما همیشه بر ما مهربان کنند و لطف و شفقت کلاف را
نیز زیاده کرده اند بنده کمال رضامندی از کلاف دارم لاکن استدعا دارم که دیگر
زیاده از این کلاف بنده در این ولایت نگاه ندارند و الان الا زود مرخص نمایند بنده
شفقت های ایشان هرگز فراموش نکنم کرد جنرال انگلیسی را روانه کردم رفت خدمت کلاف
که جواب پیغام که آورده بود ببرد   شنبه ۱۰   فرمان از دست جو دار کرد خبر را اسم او را نفخ و پیک

میگویند همینی فهمیده است من هم نوکر شاه هم روح را صحبت ناحق غرایب الیم هیچ میگوییم با با همه شنیده اند
من تو نوکر شاهی خود شاه نورد دیده ات از من بپرسید من عرض کردم که این جلودارت فایده
نمیکنید بسیار مرد فقیر نیست هیچ چیز را نفهمیده است در این ولایت قاعده چنین است چنانست اراده
بکند در منزل مخصوص باز تا فاقد میشود یک سخن و [illegible] معروف بد مایه گفته است چکنم در ولایت
بعید الکرار ازاری بکنم خوب نیست یک سفر ایلچی بنده کسی آمده باشد از من مکرر نمود بهتر است الکر حرف
بزنم کار ضایع میکنند پس بنا بران باید حق تعلق داد تا بهر چه گونه میشود مسلکیت مشهور
گفته اند پس از من ها که سخن خود را کی شنیدی گفته اند که سخن مردم را شنیدم بنده
دیده ام و شنیده ام که در باره فلان چه صحبت را نمیتوان شنید گاه میشود که از برای بنده
نیز بگویند که از من همه از دست آدم خبر میشود هر گاه کار بدست خود آدم باشد و از اهل ایران
کسی ایلچی باشد هیچکس نمیتواند نکته گیری بکند ایلچی بزرگ را نیست سرزار [illegible] ندارد که ایلچی
دولت چه حرفها را حالا مردم [illegible] میگویند بنده با دولت [illegible] چکنم با مردم چنینی
آدمی باشم که بدست خاطر با این خلق رفتاری بکنم که کسی نتواند گفتگو بکند و تعریف رو
برود از فحش بدتر است نیست سر هر کس هر چه بگوید در دولت خوب باید در تبریز چه قدر
من ایلچی را نصیحت کردم که اقا جلودار تو کار را در همین تبریز کوتاه کردی لکن نه خلاف این گونه
حرفها را مردم همینی تبریزی ها میگویند به بینید این مردکه این چه میگوید مگر فایده میکرد بناه

برخود

برخود از این خلق از خاک ایران که پا بیرون گذارند هر کدام یک اقا هستند بقول ما نوکر
مهمانداری بیچاره میرزا صالح را چه برسرش آوردند در لندن و در پتربورغ ایلچی نوکر
بنده دلم کباب میرزا صالح بیچاره بود صحبت این صحبت حالا شنیدم چه خاک برسر کنند تا حرف
میزد مردکه میگفت من هم نوکر نایب السلطنه ام چکنند در ولایت غربت بغیر از انکه سکوت
دیگر چاره ندارد و این مسئله را بسیار سهو کرده اند که هر جا کسی میفرستند یک مسئله [illegible] یک
نوکر ایلچی میکنند ای اقا اگر ایلچی نوکر عزیز دارد و ایلچی است هر چه زور دارد انکه
حالا او کردن کار را میکردند خودش بگذارید بد شد از خودش با خبره کنید خوب شد الحمد
کنم و ارث عوض بدهید خواهم زیاده چه عرض کنم یکشنبه ۱۱ در اخبار رسید [illegible] دولت ایران با دولت
روم مصالحه کردند و عهد نامه نوشته اند و قرار شده است ایلچی از دولت ایران بدولت روم برود و این [illegible]
حضرات دو قرار [illegible] را بسیار [illegible] کرده است همان روز قرار دادند که بنده زود روانه
بکنند بنده قریب چهل روز معطل که خبر داده آدم بکرواف بنده را مرخص نماید الیوم خبر
میدهد که کرواف امپراطور حکم فرموده که ایلچی را زود مرخص کنید لاکن اسباب سرکار [illegible] تمام
نشده [illegible] با امیر عبد [illegible] در [illegible] حاجی [illegible] و [illegible] نوشته بنده را نیز
زیاده از این [illegible] در پتربورغ [illegible] سفر [illegible] خبر شده [illegible] روانه هستم الحمد

بنده مذکور نموده از اهل انگریز شنیدم از قول کلوف نیقولا میکند و آنها را زود روانه میکنند
حاجی ایشان را دیدن کرده باشیم زن خود و دختر خود شنیده از تومیروی منع میکند آنها را دیدن کنند
هرگاه آنها را زن میدید فردا بیا میتوانید خدمت آنها برسید بنده بسیار خوب است هر گاه بر آنها زحمت
نباشد بیاید بنده هم هیچ دلم میخواست اینها را دیدن کرده باشم پنجشنبه ۱۲ امپراطور خود با چند
نفر جنرال های خود سواره در بلد میرفت و بازدید کوچه ها را میکرد چون برف و یخ را
از زمین های کوچه ها برداشته بودند و سنگ بست تا همه نمایان شده بود در هر جا که
یک سنگ از زمین کوچه ها حرکت کرده بود خود حکم میداد که باید اینها را ساخت این
سنگ جابجا شده است درست کنید یا در کوچه ها و سنگ بستها هر گاه کار بود
حکم میکرد در ارغه شهر فوراً عمله ها حاضر بود کار و اشغال را جمع میکردند در عرابه ها
میریختند از شهر میبردند بیرون در صحرا میریختند در ده روز شهر را چنان
پاکیزه کرده بودند که آدم پای برهنه میتوانست راه برود در این سنگ
بست ها گرد و خاک بپای آدم نمی نشیند و دایم صبح و عصر مجموع کوچه های
شهر را فراشها دارد دو کالسکه جاروب میکنند اشغال را عرابه چی بر [illegible]
میدارد میبرد از شهر بیرون میریزد شهر پاک پاکیزه آدم خوشش می آید سواره

راه برود

راه برود   سه شنبه ۱۳ جنرال مذکور آمد منزل بنده مذکور نمود که در خدمت امپراطور بسیار از نایب السلطنه
تعریف کرده چه از کلوف نیقولا شنیدم که زود آنها را روانه میکنند کلوف گلا فرستاده است امروز که
بیایم احوال شما را بپرسم کلوف با شما بسیار شفقت دارد با من امروز مذکور نمود تو با جان دستان [illegible] داری
گفتم بله با صحت قدیم هیچ باره از شما تعریف کرد که آدم خوبیست امروز از جانب من برو [illegible]
و احوال او را بپرس که دل تنگ نشود ان شاء الله بعد از [illegible] او را روانه میکنیم قدری صحبت
باهم داشتیم بنده نیز بسیار تعریف از پادشاه کردم که بسیار با [illegible] هیچ جای [illegible]
[illegible] الحق
مهمان نوازی میکند بنده نهایت رضامندی از پادشاه و امپراطور باشد و از کلوف نیقولا
وزیر بزرگ دارم [illegible] گذشته [illegible] نکرده اند بعد از گفتگو [illegible] رفت   چهارشنبه ۱۴
[illegible] مذکور نمود
زن و دختر بود [illegible] چند نفر از زنان و دختران انگریز آمدند منزل بنده و مذکور نمودند
چون شنیدیم شما عازم ایران هستید واجب بود که یکبار دیگر شما را دیدن کرده باشیم [illegible]
میروید خدا به سلامت [illegible] ساعت [illegible] خدا حافظ گفتند و رفتند
پنجشنبه ۱۵ جنرال [illegible] دیوانی [illegible] آمد منزل بنده و مذکور نمود
که وزرا [illegible] کاغذی که جهت شما نوشته اند [illegible] جنرال [illegible] کاغذی نوشته
[illegible] از دیر کردن [illegible] خلق [illegible] نگاه داشته اند زود

[illegible]

روانه کنند و زن‌ها و دولت ایران چنین میدانند که هر کس بیاید در این ماه‌ها [illegible] میداریم
خیر قاعده چنین است هرگاه در این سرما و برف ما مهمانی از خانه خود بیرون کنیم مهمان هزار
فحش میگوید مگر یکبار رحم [illegible] قحط بود که ما صرف مهمان کنیم در این سرما و برف و شب وقت لابد
از برای دولت روسیه لایق نیست حالا که هوا خوش است اول بهار است بچشم شما را روانه
میکنیم دیگر روز گذشته [illegible] در خدمت کراف نسلرود بودم مذکور نمودم که فردا دلم میخواهد خانه
[illegible] عزیز است که شما امروز [illegible] و در خصوص مرخص و روانه نمودن شما [illegible] معلوم
نخواهد شد خاطر جمع [illegible] گفت جنرال نکری شما را مطلع خواهد کرد شما داشته در خانه
باشید جای دیگر نروید جنرال نکری خواهد آمد بنده گفتم بنده خاطر جمع هر وقت که
خبر کنند خاطرم بسیار شاد است روز یکشنبه الیوم ۱۵ هم رودخانه نوا یخش شکست پاره شده
مردان و زنان تمام اهل شهر از مرد و زن بتماشای رودخانه می‌آیند چه قدر وجد
میکنند تماشا دارد شهر از آن طرف شهر می‌آید این طرف یک شیشه از آب رودخانه
از برای امپراطور می‌آورد و هر جا [illegible] میگوید پارسال سیصد تومان [illegible] بر او میدهد
کمی [illegible] اسلامبول قلعه دست پای [illegible] و [illegible] حکم است که باید سه روز قبل عید قزل
[illegible] ایشان باید یخ رودخانه بشکنند و تا ده روز یخ [illegible] کوه می‌آید کسی کار نمیکنند
بعد از ده روز کمی [illegible] اسلامبول قلعه توپ‌ها می‌اندازند شادی‌ها میکنند این قاعده است

جمعه

جمعه ۱۶ بنده نشسته بودم که آدم آمد گفت به بنده یکنفر پول [illegible] بسیار مرد معقولیست آمده
پیش بنده بنده گفتم بگو بیاید قدری گذشت آمد مرد متشخصی بود بنده گفتم بنشین نشست
نشست قدری با او تعارف آوردیم گفت زن من [illegible] است در خانه ایستاده است
شما مرخص میکنید که بیاید [illegible] بنده البته بگوئید بیاید رفتند او را آوردند زنکه
زن معقوله بود [illegible] هم بود خلاف نشست با او نیز قدری تعارف کردیم بعد از آن زن
مذکور نمود که امری اتفاق افتاده است بسیار فکر کردیم چیزی دیگر بخاطرم نرسید بنده
خود گفتم برخیز میرویم که ایلچی ایران [illegible] او چاره از برای ما بکند [illegible]
سه روز قبل از این از تجارهای ایران یک [illegible] خریدیم به [illegible] منات [illegible] کرده ام
و حالا شخصی تاجر آمده است پول شما را [illegible] میدهد [illegible] چهار روز دیگر
و بخواهم پول [illegible] میدهیم قبول نمیکند ما ابرو در میان خلق روسیه داریم این تاجر می‌آید
داد و فریاد میکند ما را بی ابرو میکند ده هم داریم [illegible] نفر رعیت داریم لاکن
پول موجود نداریم که الیوم بر تاجر بدهیم تا چهار روز دیگر از دهات ما پول می‌آورند
میدهیم حالا شما هر چه [illegible] میرسد از برای ما بکنید یا پول خود بتاجر بدهید ما بتو تحت

میدهیم چهار روز دیگر پول ما را رسید نداد میدهیم پای تاجرها فاطمه یکی را بابای ان را زد تا
چهار روز دیگر و از خانه تو بیرون نمیرویم تا کار ما را درست کنی بنده فرستادم آن
تاجرها آوردند تاجر گذارنگو نقل کرد که این زن دو طاقه شال رضا از خرید بر چهار چند تومان
که برود از خانه پول بیاورد سه روز گذشته است امروز میگوید شال را گم کرده ام
و حال آنکه شالهای مرا برده است گرو گذارده است در جای دیگر و پول گرفته است
در این وقت آن شخص که برده بود آن شخص همان شال مرا طاقه زری آورده است نقد بنده
که قیمت بگیم از کوی او بنده هر چه نگاه میکنم شال من است گفتم این را از کی آورده
این شال از فروشنده است گفت شخص آورده است نزد من گرو گذارد شال از دست او گرفتم
این شال دست طاقه دیگری را نمیدهم که گذارده است بنده دیدم تاجرها ایرادات
میگویم پول گونه تقلب کرده است زن سب معقوله بر او زدم که دزدی کرده عیب است
از تو بیار شال مرا که لابد دیدیم بگیر به اقای قلعه گفت کردم دادم به بنده را جمعیه که
هر چه خواهد میلی این بکن چکار بکنم بنده با ارسی الفرد هم که دست بر میدارد از خودش
از طرف وزنش از طرف بنده التماس بر تاجر کردم که اقای تاجر تو فکری بکن
که من فارغ

که من فارغ شوم تاجر هم راضی نمیشود بنده نیز گوش نمیدهم دیگر از پتربورغ روانه هستم
چکنم علاج اخر قرار دادیم که ده روز مهلت تاجر اراد بکرد از نهم برود دست و پا کند
بلکه شالهای او را گرفته بیاورد بده بنده را سر جیبندی از سر حضرات را
واگردیم چنین خلق اسمه چگونه کسی از پهلوی ایشان بنفع میرسد میگویم سلام
علیکم دستش دراز است هر چه چیز برای میدهیم پناه بر خدا میبرم شمه ۱۶
جنرال عمری آمد تقدم بنده هم دیروز تکلیف مینشست شما را ملاقات کنند لذا فردا
شما را خواهد دید بنده گفتم مگر شما نمیدانید که من خدمت امپراطور نمیرسد گفت
بلی تکلیف میکرد چون امپراطور احوالش ناخوش است ضعیف است خجالت میکشد که
فرستاده کان غریب را بنفس خود ببیند شما هم دیگر با امپراطور کاری ندارید که
شما را دیده هر چه پادرفه خواهد گفت بنده گفتم آن این چه فکری است که کرده اند
شاه که طرد ان میرسد که دیر اینها از شما شکوشی دارند نه که زاد قسم هیچ از شما
کسی شکوشی ندارد دولت ایران از همه دولتها بزرگتر است دولتش
و کلا دری دارند دو پادشاه با هم دوستی کلا دوستی است آمده اند و شده میشوند
جهت چه چیز است که حرف باید در حرف پادشاه را نه بنیم گفت بله الحق را

نیز در مرخصی خدمت امپراطور رسید بنده ایلچی را نوکر هم نمیشود یا رپورت
ایران هزار نفر مثل پادشاه نی را نوکر دارد ایرد تو منفهم چه میگوید
هر گاه بنده را بگذاف خدمت امپراطور نمیدید بنده هم خدمت گذاف
نمی رسید کاغذهای که را بفرستند بنده از جایی جا میروم بنده
هم با گذاف کاری ندارم و خدمت گذاف ملاقات نداده ام اینها فکر
را بکنید بنده ما نکنم هیچ نیستم اینها دفعه سیم است که بنده اینجا آمده ام آن
وقت که من نوکر صدر اعظم بودم در مرخصی خدمت امپراطور حالا
میروید حالا نوکر شاهم جهت چیست که حالا خدمت امپراطور نمیرسید بلکه
من احتیاج به اینها ندارم بعد از رفتن خود وارد حولیق بار شاه
بنده و قبهای من پورت از ماجقو الکه میسی بتوانند بدهند ملک
در بندری م و چند هیچ خدا که شاه را سلامت بدارد چیزی
از برای من نیاورید که قبول نمیکردم لاعرضی لازم است من
در بندهای دنیا نیستم چشم و دلم پور است هیچ چیزها را نمیخواهم بروید
بگذارید بگو

بگذاف بگو بر خانت رفت و حالا بمجلس خصوصی میروم خدمت گذاف و حرف میگیم بنده
گفتم من مرحمت های امپراطور را فراموش نمیکنم بنده را دو دفعه در خلوت بردند یک
دفعه در ساعت حرف زدم و از ترتیب حرف مرطبه در خوارزمی تحفه مهمانخانه طلبید
دو سه دفعه در سفره تحفه نشاندند و دو سه دفعه در مجلس بالگالا طلبید در میان
هر ... با من التفات فرمود همه را درست بنده نهایت رضامندی دارم
لاکن اینها وقت مرخصی که باید که بنده خدمت امپراطور برسید بروم خدمت گذاف
دعا برسانید و از قول بنده عرض بکنید که اینها خوب فکری نیست دیگر احتیاجی ندارم
رفتم که بگذاف چگونه بگویید که ... شنبه بابا شخص ارس ... از جمله نویسنده های
گذاف بود که تقریر بنده مذکور نمود که شنیدم که امروز زرب معقول بنگری زده اید
بنده گفتم از کجا شنیدی گفت از روزنامه شنیدم بسیار خوب کرده اید اینها است که
امپراطور خیلی خواسته جنرال ... نیست که اینها قبول را بدهند گذاف
ها و کمی خلق میکرد که اینها حرف را چطو گفتند بر جنرال بنگری برود در فلان
بگوید که دو جنرال نگری را امروز به ... کرده است مخصوص خیلی تعارف خوب نمود
چرا این عهد را من اولا خوب شناسم حالا سه دفعه که بدولت روسیه آمده و باز
رو هیچ خلاف قاعده ندیده ام و هم کس هم از دولت ... جیبی کم کرده اند

عذر کرد امپراطور هم رو کرد برای این حرکت سبب هم خودم اولا میبینی هم و عذرخواهی میکنم
و او را راضی میکنم الیوم   یکشنبه ۱۹ ام شد عید بزرگ این ملت عزل یمورشه گوینده
از نصف شب الی طلوع صبح توپ می انداختند صبح عید جنرال رجونیک که منزل
بنده باره عذرخواهی کرد که جنرال نمدی نفهمیده بحث فلت کلاف او را بسیار زدوب
زده چون اینها صحبت با خان داشته در اطراف او را از ما بیدماغ کرده البته باید جای
جنرال رجونیک برود و عذرخواهی او را بکند یاره عذرخواهی است و رفت چند روز
عید امپراطور قبل از میرود به کلیسا و تمام بزرگان باید در خانه جمع حاضر شوند که با اتفاق
او کلیسا بروند نماز بکنند و از آنجا که مراجعت میکنند پادشاه هر وارد هر کس که خانه
خودش باشد میرسد توپ بسیاری می اندازند و خلق را مرخص میکنند مردم میروند خانه
های خود تا یک هفته عید و باز بر یکدیگر میکنند در این یک هفته خلق از اول تا روز مرخص
اند میخورند شراب و عرق تمام بیان در کوچه ها میگردند دیگر این یک هفته کسی
ای الان نمیکنند لاکن از جانب حکم میشود که در تمام شهر در کوچه سوارهای
دو که مشغول اند سوار میشوند میگردند از صبح الی شام و از شام
الی صبح همیاری چون خلق تمام سرخوش اند کسی با کسی نزاع کند سوارهها از
برای همین میگردند و خیلی غوغا نمیشوند از کوچه های شهر تا یک هفته که عید تمام
شود

شود   دوشنبه ۱۹ ام شخصی از بزرگان روسیه منزل بنده آمد بعضی حرفها زد که دولت
دولت ایران قدری فکر نمایند نباید که به هیچ وجه من الوجوه متعرض دولت
عثمانی بشوند سخن دراز دارد   آسایش دولتین تفصیل این حرف
با دوستی و مروت با دشمنان مدارا   سه شنبه ۲۰ خبری از هیچ طرف نرسید
چهارشنبه ۲۱ در اخبار رسید که نایب السلطنه با رومی دعوا کرده است و رومی شکست
خورده حضرات روسیه بسیار از این رهگذر مشعوف اند از آن طرف نیز کرک
زور بر رومی آورده اند کار دولت روم تباه است   پنجشنبه ۲۲ گزته دیدم نوشته
بود که شاهزاده محمد حسین میرزا رفته است سر بغداد و جنگ معقولی کرده است قشون عثمانی
شکسته و یک شهری را از شهرهای بغداد گرفته است و بر اهل بغداد بسیار تنگ شده است
شخصی از جنرالهای روسیه از بنده تحقیق کرد که محمد علی میرزا چه نسبتی اولادی دارد
که تولد جای پدره خودی بکرد بنده گفتم پسر محمد علی میرزا از پدر کی رشید تر است نایب السلطنه
او را بسیار رحمت میدارد متی بد باد و رحمت کنند او شخص در جواب گفت که بسیار خوب
میکنند نایب السلطنه که او را با خود میکنند این فکر دولتی است که خیلی از در این فکر نیست و این
فکرهای دور را ملاحظه میکنند باید آدم دنیادار باشد همین فکر امروز نباشد که میگذرد

لقمه صحیح نگر همیشه با یک فکر فردا را بکند فعلا رفته هم دو سه روز است که ناخوش شده
و باز کار بنده معوق ماند   جمعه ۲۳ صبح آدمی از نسلرود آمد که باید امروز شما
نسلرود را دیده و نوشته جات خود را گرفته باشید و مرخصی از جانب نسلرود حاصل کنید
دو سه ساعت فاصله باز همان شخص آمد که باز حالی نسلرود برهم خورده دو سه روز حکیم
نیاورده امروز را موقوف نمایید و بدانید کلاف نسلرود را ان شاء الله فردا هرگاه حالت
رو بهتر از امروز باشد بعد که خبر دادند من دیگر شما را مطلع میکنم   شنبه ۲۴
خبری نرسید از هیچ طرف جماعت روس خفقتری را بسیار میکوبند تا فردا ببینیم
روزگار چه بازی خواهد کرد جنرال نگری که از ان زرب خورده هنوز
میرود   یکشنبه ۲۵ از جایی خبری نرسید تازه مسموع نشد   دوشنبه ۲۶
جنرال نگری آمد رفیع نخود کلاف نسلرود رسید از او رافی هست بر ناخوشی در لعل به
گذشته حق از جانب امپراطور و از جانب من اگر نسبت به بنده مرحمتی
شده باشد حالی نمایی گوشید بنده گفتم که از جانب امپراطور و از جانب کلاف
بنده نهایت رضامندی دارم لیکن شاه جبر به زحمت داده ای باید
که قصور بنده عفو نمایند حالی در خدمت مرخصی میخواهم کلاف گفت که
خدمت امپراطور عرض کردم باید خدمت امپراطور برسید و از امپراطور مرخص شوید
باز

خدمت نایب السلطنه

باز بلکه دیگر را خواهم دید شما میروید به اولیای دولت ایران خاطر نشان کنید مرحمت های
امپراطور را هرگاه کسی هم از این دولت در آنجا بیاید به همه جهت نسبت برادر
نمایند تنگ‌تنگی از جانب امپراطور مأمورم که بیاید در سرحد ولایت
بخصوص لنکران که در [illegible] آمده میشوی بعد از البته هرگاه آمد شاه و نایب السلطنه
مرخص بفرمایند که در جای دیگر مأمورم بنشینند بنده گفتم که ان شخص حالا
در آنجا میخواهد که در [illegible] بنده گفتم البته هر وقت که لازم هر جا که قبله عالم
مرخص میفرمایند صلاح میدانند مقرر خواهند فرمود کلاف گفت انگلیسی دانسته
میگفت لاکن نمیگفت که کی مأمورم همین قدر میگفت جایی که کی را آمد
[illegible] میکنند بنده همین قدر جواب میدادم هر جا که قبله عالم صلاح
دانند البته مأمور خواهند فرمود بسیار اکرار در خصوص ان میکردند دو سه
دفعه مذکور شد و بنده همین را گفتم در جواب که هر جا قبله عالم صلاح
بدانند او را مأمور خواهند فرمود الحمد لله [illegible] پادشاه [illegible] و مهمان
و دلم [illegible] مسئله انگلیس [illegible] همه امور ان شاء الله بخیر و خوبی خواهد گذشت بعد از

ان نیکلاف نسروه جواب شاهنشاهی را برداشت بدست بنده داد بنده از جا
برخاستم و گرفتم جواب نوشته معتمد الدوله را هم داد بدست بنده گرفتم بعد
ازانی برخاست ایدنخو هدیه امپراطور که جهت بنده منتخب کرده بود در
بالای [illegible] گذارده بود گفت اینها هدیه هائی است که بموجب سیاهه امپراطور
مرحمت کرده لذا بنده گفتم حالت امپراطور زیاده [illegible] گفت باز شاه را
خواهم دید خدا حافظ گفت و رفت جنرال [illegible] نیکلاف
[illegible] دسته بنده را گرفت و [illegible] سیاهه در آورد جهت [illegible] نگه
بکار بعد از آنی که امپراطور برای آن عنایت کرده است خیلی بموجب
سیاهه گفت فردا خدمت اینها را برمیدارم [illegible] در منزل [illegible] مال
هرکس بدست خودش میدهم بنده گفتم بسیار خوب است بعد از آن ازانی مراجعت کردم
بمنزل   سه شنبه ۲۸ پادشاه را امروز در خانه خود که نرسید [illegible] [illegible]
بعد در [illegible] خود در [illegible] و [illegible] را [illegible] داد ساعت را از آن [illegible] خوش آمد
نزدیک طلبید [illegible] را و از او احوال پرسید [illegible] مذکور [illegible] که در دعوای [illegible]
پارت پادشاه وعده مرحمت [illegible] فرمودند خدمت [illegible] سرکار پادشاه
شده

شده بعد کسی از خاطر پادشاه محو شده باشد امپراطور خاطرش آمده بود که [illegible]
میگوید دو را برداشتم حالا بعد برو بدوار [illegible] که خانه پادشاه [illegible] بالاخره رسید
بعد بر [illegible] مبارک [illegible] بعد مبارک باشد [illegible] از امروز [illegible] [illegible] کردم
لباس او را عوض کرده لباس [illegible] برای او پوشیده باشد او را مرخص فرمودند [illegible] جنرال
رسیده برای او پرسید از او که پادشاه با تو چه صحبت داشت در جواب گفته بعد
برو از پادشاه به پرس [illegible] [illegible] کردی و او چه صحبت داشتی یعنی [illegible]
پادشاه [illegible] فرمودند   چهارشنبه ۲۹ پادشاه در میدان مشق [illegible] را میداد
[illegible] خوب مشق کرده بعد پادشاهی را خوش آمد مجموع [illegible] [illegible] [illegible]
بعد [illegible] هزار دینار بعد [illegible] که پنج عباسی [illegible] و پنج [illegible]
و یک بوتلکه عرق برای آن مرحمت [illegible] که [illegible] امروز خوب مشق
کرده [illegible] خوش آمد   پنجشنبه [illegible] خبری نرسید از [illegible] طرف [illegible] قرار و آرام
گرفته چونکه ماه مبارک رمضان رسید روزه بگیرم [illegible] ساعت بغروب مانده

پسره گفتند سنکلف آمد منزل بنده جوانی بسیار خوب معقول در سن شانزده سال
نشست گفت فلانی شنیده‌ام که زود میروید آمدم شما را دیدن کنم و از شما
وعده بگیرم که پیش ما بیائید گفتم تا ناهار بخورید پدرم بسیار از شما ممنون میشود
بنده گفتم چه ضرر دارد لاکن روز را امروز روزه هستیم شب را
هر وقت شما میل میدارید هر جا ایشان را زحمت میدهند در ایشان هستم بسیار خوشحال
گفت حالا میروم به پدرم و مادرم خبر میدهم که شام را شب میل نمائید که شما
چای آوردند چای صرف شد و رفت الیوم جمعه غره شهر رمضان المبارک
که جنرال روغنیک شرحی به بنده نوشته بود که سفت بیک آقا نایب السلطنه
را خیر بکار خود اطلاع از احوال او داشته باشند در عالم یگانگی زحمت
میدهم مطلع نمایند بنده نوشتم در جواب او که آقا نایب السلطنه چون
زبان انگریز را میدانند در خوبی که نایب السلطنه ضرورت به آقاهای زبان
دان ... باشند نایب السلطنه او را نگاه داشته‌اند در این اوقات که میرزا صالح

مأمور

مأمور
بشوند او را اعلام میرزا صالح مقرر فرمودند که با ما دیگر زیاده از این اطلاع
نداریم دلتنگی بر دند نوشته‌ام لابد از آن تاریخ شماره تنقیه بنده را روز یکشنبه ۳
باید خدمت امپراطور و مادر امپراطور و زوجه امپراطور رسیده مرخصی حاصل نمود
شنبه دوم از هیچ جا خبری نرسید که تازه‌ای داشته باشد یکشنبه سیم جنرال
روغنیک و جنرال نگری آمدند منزل بنده که کالسکه حاضر دارد گفتند در ساعت دوازده
باید بخدمت امپراطور برسید بنده با اتفاق نگری سوار کالسکه چهار اسبه شده رفتیم
در عمارت امپراطور در اطاقی که انتظار کشیدیم نیم ساعت فاصله ولد جنرال نارشکین
که اسکندر اق میرزا امپراطور است آمد نزد بنده قدری نشست صحبت داشت
بعد رفت خدمت امپراطور عرض کرد که فلانی حاضر است امپراطور حکم نمود که بیاورید
او را دو غلام سیاه که موکل در اطاق امپراطور هستند در را باز کردند اسکندر اق پیش
آمد گفت بسم الله بنده برخاستم با اتفاق اسکندر اق پیش رفتیم داخل اطاق شدیم
امپراطور ایستاده بنده جنرال نگری قدری پس رفتیم امپراطور در بالای اطاق

البته بده بنده سرفراز آوردم به دست خود اشاره کرد جای نشان داد
بنده آمدم زمین ایستادم امپراطور خود از بالای اطاق آمد نشست بنده البته
بنده عرض کردم بنده آمده‌ام از خدمت امپراطور اعظم مرخص شوم و روانه شوم
امپراطور فرمود که از ما سیر شدی بنده عرض کردم هرگاه هزار سال در اینجا در
خدمت امپراطور اعظم بمانم سیر نخواهم شد شش ماه میشود که جای در زیر سایه
بلند پایه امپراطور میباشم جای بودن بسیار خوش است باید مرخص شوم امپراطور
فرمود برادرم شاه و ولیعهد شاه بگو که من بسیار بسیار رضامندی میکنم
از شاه و من تا حیات دارم با شاه و ولیعهد ایران برادر هستم و در دوستی
ثابت قدم میباشم و از دوستی شاه دست برنمیدارم البته البته البته
از من شنیدی باز عرض بکن که من قلباً خیلی محبت میدارم بنده
عرض کردم ان شاء الله البته عرض خواهم کرد القصه بعد از آن قدری چنین امپراطور
اعظم

اعظم قلباً با شاه مهربان است قلباً شاه نیز بسیار مهربان است و امپراطور را
محبت میدارند چنانکه ذکری عرض کرد بعد امپراطور فرمودند راست است من قلب
خود را رجوع میکنم چنین قلب من با شاه ایران مهربان است و او را قلباً محبت میدارم
یقین دارم که شاه ایران نیز مرا محبت میدارند بعد از ان گفت با شاه
عرض بکن که چنین قلب ازین کرووات بلوری که بجهة فرموده‌اند من حکم داده
ام که کرووات بسیار خوب از بلور جهت برادرم شاه ایران بسازند در وقت
این قسمت هنوز تمام نشده بعد از ان الحال تمام میشود خواهم فرستاد بعد از ان
دعای امپراطور برسان
فرمود به نایب السلطنه عباس میرزا بگو که تو برادرم هستی یا فرزندم
هستی که من فرزند هیچ ندارم تو را بفرزندی و برادری قبول کرده‌ام
من بسیار تو را محبت میدارم و هرگز تو را فراموش نمیکنم و البته با یکی بعد از ان

امپراطور فرمودند به بنده که سواره ما را دیدید بنده عرض کردم قبل از این دیده ام
فرمودند حالا بعد دیده اید یکهفته دیگر سواره سان میبینیم در جایی میدهند باید یکهفته
دیگر نیز بمانید در اینجا که سواره ما را خوب تماشا کنید تمام باید از نظر
شما بگذرانند بنده عرض کردم که صاحب اختیار امپراطور اعظم هستند
فرمودند بلی یکهفته نیز بمان سواره در چه گونه ما را به بینی با سواره های
ایران چه طور هستند اگرچه سواره ایران بسیار خوب میشوند خوش سلیقه معلوم تعریف
سواره ایرانرا بنده عرض کردم بلی چنانچه که مرقوم میفرمایند بعد از آن فرمودند
تا حالا چند دفعه مرحمت اینجا آمده اید عرض کردم سه دفعه فرمودند دفعه بالاتر دفعه
های پیش چه طریق به نظر می آید ولایت ما و قشون ما بنده عرض کردم
که البته بهچنین که در ایران بسیار بسیار و لا معمور میشود و قشون زیاد میشود و سرباز

نظام بهم میرسانند بلی نیز همان طریق است فرمودند عباس میرزا در فکر سرباز و توپخانه
لیکن است عرض کردم دقیقه از فکر در نمیروند چنانچه امپراطور خود مشق تلات
میدهند نایب السلطنه نیز بجای دستور است همیشه خودشان سرباز را مشق میدهند یا
آنکه محمد میرزا مشق میدهد فرمودند محمد میرزا را در کار لشکر اختیار است عرض بلی دقیقه
رو لاینفک ر نمیگذارند دارم در میان سواره نظام و سرباز میگردد و مشق
میدهد حالا بسیار خوب شده است فرمودند بله شنیده ام که بعد از این صحبتها بنده
سرفرود آوردم و مرخص شدم که تعظیم زوجه امپراطور را که او را امپراطوریسته
میگویند بنده سرفرود آوردم دستش را پیش که دست او را ببوسم دلت کش
در دستش بود دست کش را از دست خود بیرون آورد دست او را بوسیدم
عرض کردم بنده آمده ام که از خدمت امپراطوریسته مرخص شوم و بروم
در جواب بنده گفت میروی عرض کردم بلی شاهنشاه است که در زیر سایه

امپراطور اعظم استراحت نمودیم بعد گفت امپراطور زیاد بنده بسیار راضی هستم
گفت چند وقت میروی تا خاکپای مبارک شاه عرض کردم دو ماه میروم
گفت شاه در کجا تشریف دارند حالا و تو کی خاکپای شاه مشرف خواهی
گردید بنده عرض کردم که حالا در طهران می باشند قزوینه [?] میروند از سلطانیه
چمن که خیلی خوب است ییلاق است شاه تشریف میاورند در سلطانیه بنده
انشا الله خاکپای مبارک شاه مشرف خواهم گردید گفت شاه را در سلطانیه
تشریف می آورند زنها نیز همراه می آورند بنده عرض کردم بلی حرم
همراه می آورند گفت چند نفر حرم در خدمت شاه می باشند در سفر
عرض کردم بیست سی نفر از حرمهای خاصه در خدمت شاه هستند
گفت بیست سی نفر همه حرم شاه اند یا خدمه می باشند عرض کردم همه حرم
شاه می باشند نهایت در میان ایشان نیز کوچک و بزرگ هست نزد من [?] دارد

بسیار

بسیار خندید گفت من شنیده ام که شاه بسیار حرم دارد عرض کردم بلی راست است
خندید گفت اینها بد نظامیست ممکن نمیشود که همه را شاه محبت بدارند
البته یکی را یا ده تا را زیاده از دیگران محبت میدارند آن سایر چه میکنند
چه میتوانند کرد تا تب بیاورند در روسیه اینطور قاعده نیست یکزن زیاده نباید
داشته باشد خواه شاه باشد خواه فقیر باشد زن یکنفر اینطور خوب قاعده
است قاعده پریشان خوب نیست بنده عرض کردم بلی قاعده خیلی خوبست قدری
خندید گفتم خداوند عالم بتو یک شوکت لوییری [?] عنایت بفرماید گفت الحمد لله
خوب سخنی گفتی خدا از زبان قبول کند بعد از بنده مرخص شدم بیرون
آمدم رفتم خدمت والده امپراطور سر فرود آوردم دستش را بوسیدم
گفت کی [?] میروی عرض کردم بلی اراده دارم که از خدمت امپراطور یکه مرخص
شوم و بروم گفت زود از ما سیر شدی حالا وقت خوشتر بود [?]

از انوقت که تو آمده ای تا حالا که زمستان بود سرما بود برف بود یخ بود از
اطاقها نمی شد بیرون آمد حالا هوا خوش شده بهار است مردم همه صبح الی شام
در گردش می باشند جای خوب و تفریح است که تو میروید بنده عرض کردم
خداوند عالم عمر و دولت اعلیحضرت پادشاه را زیاده زیاده از این زحمت دادن هیچ
خوبی ندارد گفت در اینجا تا خوش شدی عرض کردم خیر گفت از ولایت
تازه خبر خوش آمده است یا خیر عرض کردم بسیار خوشم آمده بهتر جای خوبیت
هیچ جا که در اینجا است همه خوب می باشند گفت پیش از این هم که دیده بودی
اینجا را عرض بلی گفت حالا بهتر است حالا با پیش بسیار تفاوت کرده است
عرض کردم بلی البته سال بسال بهتر میشود ولایت گفت بر تو در اینجا که بد نگذشت
عرض کردم بسیار خوش گذشت گفت راست بگو خیال اینکه تعارف کنی نکن گفتم خداوند شاهد است
راست میگویم گفت بسیار خوب از زبان شما خوب است عرض کردم سرفروز آورده مرخص شدم
او نیز رفت

او نیز رفت   روز چهارشنبه چهارم رفتم خانه کلاف لندروف که از آنجا برویم گاوف پرسید دیروز
خدمت امپراطور رسیدید عرض کردم بلی گفت چه فرمود امپراطور شما راضی هستید از امپراطور
بنده عرض کردم که بسیار راضی هستیم آنچه امپراطور بمن فرموده بود بکلاف خان گفتم گاوف
مذکور نمود که الحمد لله خود از لفظ امپراطور شنیده اید که امپراطور فرموده که تا من زنده هستم
با پادشاه ایران برادری و دوست از دوستی پادشاه ایران برخوردارم و مرحمت تا نگاه امپرا
طور فرموده نصیحت فرموده تمام فهمیدید همه را بخاک پای مبارک شاه عرض کنید و بجهت
پای نایب السلطنه عرض و حالی کنید که بدانند امپراطور با هر کس که دوستی کرد در دوستی
ثابت قدم است بنده عرض کردم یقینی است امیدوارم که خداوند در میان دو دولت
واسطه است ان شاء الله تعالی روز بروز دوستی و اتحاد در مابین دولتین علیتین
زیاده خواهد شد وزرای دولت ایران همیشه از شما تعریف میکنند و از شما
راضی هستند جهت آنکه مردی هستید خیراندیش بیشتر راغب می باشید در
دولت ایران نیز هستند وزرائیکه در آن نیز همیشه طالب صلح لذا

بعضی نیز هستند که فساد کننده‌اند لکن الحمد لله که خلاف از ایشان که هیچ نیست بعد از آن که خلاف
مذکور نمودم جنرال الّه داد مرحمت امپراطور با دولت ایران مخالفت نمی‌کنند فرمود
بنده عرض کردم یقینی جنرال الّه چنین خواهد بود بعد عرض کردم امروز چون روز مرخص
از خدمت است عرض دارم گفت بگو عرض کردم ده دوازده نفر از اهل دربند
و قبه حاجی سیّد ملا و کدخدا با اهل و عیال آورده‌اند بردند حاجی ترخان به تقصیر
بر سردار تفلیسی جنرال یرمولوف مشتبه کرده‌اند اینها را خیانت متهم داشته‌اند
رنجوری خود را فرمودند تصدق سر امپراطور کنید مرخص کنید بوطن اصلی خود بروند
در اینجا خدا ضایع نمودن تا حال که سه نفر از اطفال و خوانین مرده‌اند تتمه که
هرگاه در اینجا بمانند بمیرند خدا را خوش نمی‌آید اسمهای ایشان را خواندم گفت
کاغذی بخط بنویس جنرال القادر هیچ سعی میکنم اینکار را خدمت امپراطور عرض میکنم
و مرخص میکنم بعد از آن بنده گفتم هرگاه اینکار را بکنی خدا را از خود راضی کرده
خدا از تو راضی خواهد شد تعهد نمود جنرال الّه مرخص میکنم بعد از آن بنده
گفتم

گفتم حالا مدت شش ماه است که در خدمت اعلیحضرت و زحمت بسیار دادم باید
بنده عفو بفرمائید که حرف مذکور نمودم با نهایت رضامندی از شما دارم درین
مدت که در اینجا توقف نمودید خلاف قاعده از شما نشنیدم حالا که میروید دوستان خود را
هرکس را میدانید بسیار دعا برسانید امیدوارم که هیچ خدا نکرده بیاید انشاءالله دفعه دیگر
باز بیائید در نهایت خوشوقتی ملاقات نمائیم خدا بهمراه بنده نیز خدا حافظ
گفته و از آنجا مراجعت بمنزل نمودم سه شنبه چهارشنبه ششم برادر امپراطور
نیکولای پاولیچ در میدان توپچی‌ها را مشق میداد توپ می‌انداختند زن و مرد
جمع میشوند تماشا میکنند چهار ساعت در میدان مشق میکرد با توپچی‌ها بعد از
چهار ساعت توپچی‌ها را مرخص نمود سه شنبه امپراطور خود آمد بعد در میدان
سوارهای ها را مشق میداد بقدر شش هزار نفر بودند جنرال‌ها نیز بسیار
بودند خود اسب می‌انداخت از اینسر و تا آنسر تا آن سر نزد جنرال‌ها همه سوار
ایستاده‌اند در جای خود بعد از آنکه امپراطور از آن سر نزد ایشان مراجعت میکرد یک

نعره میکشیدند بعد از آن جنرالها هریک در سر پول که خود نعره میزدند بعد از جنرالها
ثلاث مشق میکرد قریب چهار ساعت امپراطور در میدان با ثلاث ها تعلیم میداد
نیکولای پاولویچ برادر شان حکم بر جنرالها میداد جنرالها حکم بر افیسرها میدادند
افیسرها حکم بر ثلاث میدادند بعد از آنکه تمام شد نیکولای پاولویچ برادر امپراطور
پیش طلبیدند فرمود بارک الله امروز خوب مشق کردی با ثلاث ها خیلی از تو راضی
شدم نیکولای پاولویچ چون شنید که امپراطور رضامندی از او کرد پیش رفت
دست او را بگیرد ببوسد امپراطور دست خود را نداد او التماس میکرد
که دست برادر خود امپراطور را ببوسد امپراطور دست خود را نمیداد آنقدر
ربع ساعت بهم پیچیدند بعد از آن نیکولای پاولویچ دید که امپراطور
دست خود را نمیدهد ببوسد چسبید زانوی امپراطور را گرفت که پای او را
بوسه دهد امپراطور دست خود را بر سر او و گردن او کشید پاره او را

نوازش

نوازش کرد و نگذاشت که پای او را بوسه دهد او را مرخص نمود از خدمت
امپراطور که قدری دور شد دیدم که سر خود را بالا کرده و شکر خدا را
میکرد که امروز امپراطور از من راضی شد و رضامندی کرد در میان
خلق باری امپراطور خود نیز سواره از میدان مراجعت نمودند بسوی عمارت خود

پنجشنبه ۷ جمعه ۸ دو ساعت بغروب مانده از پاره پتربورغ بیرون آمدیم تا صبح هشتاد ورس ده فرسنگ
آمدیم یعنی ده یوم از عید سعید سلطانی گذشته بود یکی سرد بود که بنده جرأت نان خوردن نمیکردم
شنبه ۹ تا غروب آفتاب آمدیم بر شهر نوگورد شهر بیست نود و پنج ورس چهارده فرسنگ نیم
یکشنبه ۱۰ تا صبح شصت سه ورس را آمدیم ...
باشد از سه رودخانه بزرگ عبور نمودیم
که بار آن بر سر جهازها از پتربورغ الی نه رودخانه بزرگ را عبور نمودیم
یکشنبه ۱۱ از صبح الی غروب چهل و شش ورس آمدیم که هفت فرسنگ باشد سه رودخانه کوچک
و یک رودخانه بزرگ در عرض راه دیدم راه خیلی بد بود سنگلاخ و گل
عرابه جلودار الی در عرض راه شکست چهار ساعت در یک ده ماندیم که عرابه او را درست کردند
جلودار هم ناخوش شد که نمیتوانست در عرابه بنشیند خدا از او محافظت کند که هر که بسلامت منزل
ما وارد خود رسند دوشنبه ۱۲ تا چهار عصر که شنبه ۱۱ یکصد و شش ورس آمدیم بیست شش فرسنگ

... شنبه ۱۲

از این رودخانه عبور نمودیم توریت ... رود ... [illegible] چک گویند آن شب را لالا صبح شنبه

هفده رشش ورس که دو فرسخ و زرده فرسنگ نیم است آمدیم بشهری که اورا تورژک گویند

رودخانه بزرگ که دارد دیگری میرود به پتربورغ مست وله‌چک که مجمع خوانک پتربورغ

از کی بالا از رودخانه وله‌چک عبور نماید جائی ورت نکرده در رودخانه که کمی از بالا

بابار ... پائین میآید از زیر ... لالصف ... نوشته شده است تمام جبران ... صبح یکشنبه لالا

ورس ... شصت ... آمدیم شهر توور از دو رودخانه بزرگ و سه رودخانه کوچک عبور ورس

نمودیم   چهارشنبه ۱۳ یکصد ده ورس آمدیم بجدی کالسکه ... ران ... کالسکه ها تمام در لالا

بکلی ... نشست ... رسیدیم کالسکه بنده از بلندی بزیر آمد ... بنده خورد برای کالسکه خانه

شکست لالایی ... که ... فوق ندارد از پتربورغ الا مسکو تمام جنگلست از دو رود

بزرگ و سه رودخانه کوچک نیز عبور نمودیم از اول منزل الا پتربورغ ... عفو ... از این

منزل ... الا مسکو ... بیست هشت ورس ... که ... نداریم ... رو ... روانه

مسکو ... که ... معین کنند ان‌شاءالله امشب وارد خواهیم ... میرویم که طلوع صبح وارد

مسکو ... وارد شهر مسکو گردیدیم بیست هشت ورس که

مسکو شویم   پنجشنبه ۱۴ وقت طلوع آفتاب وارد ...

چهار فرسنگ نیم باشد چون اول در شهر مسکو توقف نمودیم شنبه ۱۶ نیز در مسکو ماندیم یکشنبه ۱۷

هم در مسکو ماندیم جنارال ... لوف ... کفش بنده و عده خواست از بنده که باید

مهمان خانه او

مهمان خانه نوی   دوشنبه ۱۸ رفتیم بدیدن جنارال آزادیشچوف بقدر دو ساعت

در خانه نشستیم مربا آورد چای آورد قهوه آورد دختری از دهقان قبل

از این سردار گرجستان بود دو سال بود داشته بجای فرزندی او را نگه داشته

چون اولاد ندارد حالا دختر بسن پانزده سال است بسیار خوب هم شده است

او را نیز آورد در پهلوی بنده نشاند زن او نیز آمد خانه اش نیز آمد تحفه

بنده بسیار مهمان نوازی کردند بعد از صحبت مذکور نمودم که عریضه نمیتوانم

نوشت عرض باز کوکولا بخدمت نایب السلطنه برسان دیگر خاک پای مبارک شاه

جرأت نمیتوانم کرد از بار کرم الکر شاه از من چه بنماند خاک پای مبارک

دو روز از جانب من ... داده عرض کن لله الحمد من خوش میگذرد از دولت

امپراطور در خانه خود نشسته ام روز امیرویم در دیوان خانه بعد از ان

من کسی نمیتواند قلم بالای کاغذ بگذارد ابرو و اعتبار هم دارم امپراطور نیز

شفقت بسیار دارند خوش میگذرد از دوستان هر کس جا باشد برای او دعا ... از ایلچی

برخاسته خدا حافظ نموده آمدیم منزل   سه‌شنبه ۹ نیز در مسکو توقف   چهارشنبه ۱۰
نیز در مسکو توقف در خانه گورنال مسکو مهمان بودیم جمعی از زنهای بزرگان
در آن مجلس بودند زوجه گورنال از بنده احوال پرسید و گفت شنیده‌ام شاه ۵۰۰
زوجه دارند این چطور میکند بسیار بد قاعده ایست گورنال مذکور بار بلند
بسیار خوب قاعده ایست اگر شما را بد نمی‌آید زوجه گورنال گفت بله از برای
مردها خوب است اما از برای زنها بسیار مشکل است منکه حکمت نمیدانم این
قاعده را شما چطور میدانید بنده گفتم شما راست میگوئید از برای زنها
بسیار مشکل است هر مردانی که زن متعدد داشته باشند ولیکن قاعده
چنین است   پنجشنبه ۱۱ از مسکو حرکت تا صبح سی ورس که شش فرسنگ باشد راه
بر فقره باد لنکه و از آنجا تا عصر جمعه ۱۲ سیصد و سی ورس که شصت و شش فرسنگ هم
باشد آمدیم از دو رودخانه بزرگ عبور نمودیم کجدی لالاکرت که با سیلتیه اسب
برکار میبرد و کلاسکه برکار می‌نشیند هوا بسیار سرد است هفتاد روز از نوروز
گذشته است حاصل مسکو کوکه حاصل خاشته نوروز است که تازه از زمین
رو شده

رو شده است   پنجشنبه ۱۳ را تا صبح شصت و سی ورس آمدیم یازده فرسنگ باشد
از صبح جمعه ۱۴ را تا عصر شصت ورس که ده فرسنگ باشد آمدیم بشهر تول شب را
در آن شهر توقف نمودیم از بسکه باران از صبح تا عصر بسیار بارید نتوانستیم برویم دیدن کارخانه
بزرگ از شهر تول جاریست شهر بسیار خوبیست در روسیه تفنگسازی در کارخانه تفنگ‌سازی
همه مواجب داده بودیم بجهت سرکار قبله عالم و علیحضرت باشند در حالتیکه از استاد تفنگ‌ساز
میگرفتند هرسالی استاد تفنگ‌ساز روس و پنج تفنگهای سرکار قبله عالم را ساخته باشند
یوم یکشنبه ۱۶ از شهر تول حرکت یکصد و ده ورس آمدیم که بیست فرسنگ هم باشد
از دو رودخانه بزرگ و دو سه رودخانه کوچک عبور نمودیم ارتفاع زمینی هیز بورغ را
بلور دیگر دیدیم که اطاق سر زمین در آن سه مرتبه بالای آنکه هر مرتبه بقدر یکصد
زرع مرتفع تا بکرنه تول سیصد زرع زمینی هیز بورغ با زمینی شهر تول تفاوت
دارد که هرچه میرود میخواهد سره زمین بالاست بسیار معلوم میشود سردی هوای هیز بورغ
همین جهت است که زمینی ارتفاع دارد بسیار با سایر زمینها   دوشنبه ۱۷
هفتاد و چهار ورس آمدیم که از ده فرسنگ کم باشد از دو رودخانه بزرگ

عبور کردیم و از یک پل بلندی بزیر آمدیم که بقدر یکصد ذرع میشود   سه شنبه ۲۶
یکصد و ده ورس که نوزده فرسنگ باشد آمدیم از چهار رودخانهٔ بزرگ عبور نمودیم عرض
آنها در اطراف آنها همه جا جنگلست و طرفین آنها خیابان درست کرده اند درختها سفید
و سبزی کاشته اند در بعضی جاها آنها سه خیابان بند ساخته اند یک خیابان بجهت
درشکه شمندوفر یک خیابان جهت گاری که از راه معامله اند یک خیابان
جهت رعیت است که پیاده هر کس آنجا نمیرود و پیاده هر کس که آنجا میرود باید در خیابان
نه طرفین که سایه درختست آنجا برود که گرمی آفتاب بر آنها تأثیر نکند و باز
یکمرتبه که بقدر یکصد ذرع بلند باشد پائین آمدیم تا کرنه و اراضی هموار در و اراضی تغییر کرد
قدری گرم شد تا بر و اراضی سرد بود آنکه باران هر روزه هر شب میبارد در آنجا
بسیار باید زحمت بکشند بخصوص که مشقت شده است   چهارشنبه ۲۷ هشتاد ورس آمدیم
که سیزده فرسنگ باشد نهر و اراضی در قزاقستان پائین آمدیم که اسمان خورده
روان شوم خیلی قدیمی نشده بود که [illegible] آمده ایم در قزاقستان افتاده ایم خیلی
با زنشی و دختر [illegible] آمدند [illegible] منزل که خانم ما خوب شده بود چون خانه
نه آمدیم اسکورلیستار کردند [illegible] چای و قهوه آوردند دختری خیلی
برنه

برنه پیانو زد بقدر نیم ساعت [illegible] نشستم دختر گفت [illegible] آنجا [illegible] شده بودیم
حالا [illegible] شده ایم مفارقت شما بسیار تأثیر میکند بمن حقیقت که [illegible] که تصور
میکردیم که مفارقت ایشان بمن تأثیر کرده بود مسیو [illegible] وفا و حقیقی که از یکدیگر
جدا میشوند در وقت حرکت بسیار گفتگوهای آن دختر تأثیر کرد بر بنده وقتی خدا حافظ
که گفتیم و بر خاستیم مادر و دختر و [illegible] هر سه گریه کردند که بنده را بگریه انداختند
بعضی از خلق این بسیار بسیار خوب میشوند بخصوص زنهای ایشان که بسیار مهربان اند
مسیو [illegible] وفا [illegible] که رفتار [illegible] آنجا میروند [illegible] شده اند ممکن نیست که [illegible] از
[illegible] بردارند   پنجشنبه ۲۸ دویست ورس که سی و سه فرسنگ باشد آمدیم باز
یکمرتبه بقدر دویست ذرع پائین آمدیم بکرنه و اراضی است جنگل هم ندارد دهات
بیابان مسطح [illegible] گرد [illegible] از پنج رودخانهٔ بزرگ عبور کردیم   جمعه ۲۹
یکصد و بیست ورس آمدیم که بیست فرسنگ باشد از یکمرتبه بزیر آمدیم بقدر صد ذرع از کرنه و اراضی
[illegible] بکرنه [illegible] رسیدیم از رودخانه [illegible] رودخانهٔ بسیار بزرگی که بند عبور نمودیم در کنار رودخانه
جنرال بزرگ قزاق ها را دیدیم که [illegible] ما را بخانه خود مهمان کرده بود [illegible] در [illegible]
سوار [illegible] روانه [illegible] کنند که [illegible] بکشند بسیار در کنار رودخانه

[illegible]

البته هم تلگراف نمودیم جنرال اکف حاکم تونی نه فرسخ میرود و من در خانه بمانم لیکن
خوب نشد بنده که هم جنرال خانه بود خانه بنده که بنده خود صاحب خانه من نشسته زوار
بزحمت بود دیگر بیشتر از همانی سواری از قزاق ها همراه بنده کرد و کاغذی نوشت در
همه منزلها که خاک چرکس میرفت اسب بده بهند و ایلچی را معطل نگذارند بنویسی حکم نوشته بود
و تلگراف هم از آن گذرانی صاحب خانه که با او اولاد مهمان شش لزرا تور از بیند اسب باران لیباری
بارید چنانی تا ... الا ... که گرد قبل از این عرض نده بود از دوار راه
به گذشتی الا ها دیگر ان نیز احوالند ارد ملی میشود لیکن خاک روسیه بیشتر فراغت نیز
مردمان فقیری ما نشده محبوس شده را الا بدان قسم نزاع بد هند احتیاج مانند بدان جهت
الا کم میشود شنبه سلخ یکصد و شصت ورس راه بیست و شش فرسنگ بیم بیند آمدیم از رود خانه
بزرگ عبور نمودیم الا همه با بیست جنگل از ارد و ولایت قزاق که جمعیت قزاق مجمع در کناره
دنباله رودخانه دن میرسید بقدر بیست هزار سواره نوکر بر دمیراطور میدهند البته بقدر
چند هزار خانه واری هند در اردوی روسیه اگر قزاق نباشد زنده دل نمیتوانند
کرد مجمع امورات او را قزاق میکرد لند شدات هم از جای خود معمور است حرکت کنند
هر دو کاری الاتفاق افتد قزاق که پیش جنگ نیز قزاق که جنگ سوار میشوند
یکشنبه غره شوال که عید رمضان المبارک است شصت و ... ورس راه ده فرسنگ هم آمدیم

(۱۵)

بشهر چرکس از صبح الا عصر باران میبارید کالسکه بر شکسته همه در کل شکست همه دار
دادیم یکروز در شهر چرکس از اتراق نمائیم کالسکه و بر شکسته را درب نریم و در
عوض الا معطل نشویم الا بیار کل شده که اسب نمیتوانند الا رفت در شهر
خانه بیار خوب از ... ی خالی کردند در خانه توقف نمودیم دوشنبه دوم شوال
را در چرکس توقف نمودیم پولیس معتمد دار و فه با ... و عده هم کرده بیوری که از قزاق
در خانه اروپای منقش کوچک با یکدیگر ساخته بود دو روز درست ما اداره کرده سه ساعت
بروز مانده بود رحیم بیک و وقتی از حمام بیرون آمدیم سه ساعت از شب گذشته بود
مایور قزاق را دیدیم در حمام الیشاده خوش با زنی خیلی خدمت کرد هم بردیم
التماس کرده با اینکه زنانه اندرون بیا مگر جای حاضر نمودیم بعد از حمام بیار
خوب که زنان هم بیار از گلاب نمود بنده لعلی نیز بردند دختری داشت بیار
مقبول در سن سیزده سالی دیدم ... ده سرود الاش ... ده درست گل گرفت بیار
تعارف بی آورده شد ما الا سرافراز نمودید بخانه ما آمدید عیب از زنها بیار
راضی و ممنون هستیم که دیدن همه مهمان از خود راضی نمودید تشریح به بقدر یک ساعت
چای خوردیم صحبت داشتیم بعد از آن گفتم که ما امشب مهمان ما هستید بر طعام تمدید ایرانه

شام خورده بودیم از بدوی سلطان میفرستم خدا حافظی کردیم پدر مادر و خود دختر
هر کدام شمعی در دست گرفته بالا و از پله اطاق همراهی نموده تا در خانه
بنده آمدند یک مجموعه کتاب افسره و یک جوری طعام شد از بدوی ان
دختر فرستادی چه قدر ممنون شده بود بیقام ها از بدوی بنده فرستاده بود
و بسیار افسوس که بالا دلتنگ شده و ایشانرا درست ندیدیم یکدیگر پیغام کرده
فرستاده بود حقیقت دل بنده سوزاند سه شنبه سیم از شهر چرکس حرکت
کرده و بیست هشت ورس که بیست و یک فرسنگ نیم باشد آمدیم بگوزه استراباد رودخانه
چهارشنبه چهارم و از رودخانه دن عبور نموده عرض رودخانه اغتصید قدم بود باکو
بور روی فرلیکه جسر بود از روی آب پاره کرده بود کپیطان زور آورد بر
دستی که موکلان جسر بودند همیشه بیست نفر بودند با موکلان ان جسر هر چه کار
سعی میکردند جسر را به بندند نمیتوانستند بقدر دو سه ساعت ماندیم قدری
تخفیف نمود از جسر گذشته بگوزه استروپل رسیدیم صحرا خرم هوای خوش
باران بسیار بارید تازه میشد چهارشنبه ۴ یکصد و هفتاد و شش ورس آمدیم
دو سه ساعت از شب گذشته بجنب خانه رسیدیم اسب نبود تا صبح ماندیم اسب گرفته روانه
شدیم

شدیم پنجشنبه ۵ یکصد و شش ورس آمدیم از شهر دستر پول گرفتیم
جمعه ششم هفتاد ورس آمدیم چون بالا رختخواب داشت و بسیار احتیاط میکردند
شب را نگذاردند بالا بردیم شب را در ان منزل که بزرگ استروپل منهم
و صبح شنبه هفتم ده نفر قزاق سوار همراه برداشته که در عرض راه
همراه باشند دیگر از این منزل بالا قزاق زیاد بسیار خوف دارد چرکس ها غارت
دارند بالا گرفته از بیست نفر جماعت روسیه نیز برسر چرکس رفته اند
اسیری بسیاری از چرکس ها آورده اند و در دهات دستر و یکورد تا نزدیک
قسمت کرده اند نقده دارند چنین از جماعت روسیه نیز اسیر در نزد چرکس ها
هست میدهند معاوضه کنند هرگاه ایشان برقرار شد اسرای چرکس را
پس میدهند و اسرای خود را میگیرند هرگاه ایشان نشد از ان اسرا را
میفروشند بر یکدیگر هفتاد ورس آمدیم بر یکورد

چون شب شنبه را ابر دیدیم بولس مصدر آمد مذکور نمود که شب را بمانید که بسیار خوف
دارد منهم از آن ماندیم که شب را ابر بود الحمد لله فردا صبح باز روانه میکنم
بسلامت خواهید رفت بنده شب را در بوغاز اسکه ماندیم و صبح یکشنبه هشتم
از بوغاز اسکه روانه گردیدیم در عرض راه چون خوف چچن بود فرسنگ فرسنگ
قراول در بالای تپه ها بود تا الا مزدک فهت ارتنج از مزدک را اقفاز خوف
چچن و چرکس بود الحال از استرابول الحمد لله قریب شصت فرسنگ مرتبه
خوف دارد که بسیار احتیاط میکنند مترددین از بوغاز اسکه الا مزدک
بیست و دو فرسنگ است فرسنگ پنج از بوغاز اسکه حد روسی که آمدیم به چیز خانه شب
شد در ده روسی مزدک آن شب را توقف نمودیم صبح که روشن شد
کپیطان میهماندار قزاقی پیش فرستاد بشهر مزدک که خانه جهت بنده خالی
کنند و صبح دوشنبه نهم از ده روسی مزدک حرکت دو ساعت بمزدک شدیم
کالسکه داشتم در منزل مزدک اول بخشیدم بر کپیطان میهماندار خوب
کالسکه بود که در عرض راه خدمت کرده است بسیار آدم خوبی بود که همه
ازاو

از او راضی بودند برخلاف میهماندار سابق که اروج بیک بود که همه از او ناراضی
شده بود بارز همه بسیار متوحش گذار آمدن این میهماندار جدید کپیطان روسی بود
بسیار آدم درستی خدمتگذاری همه مردم از خود راضی کرده خلق روسیه
بعضی بسیار خوب میشوند با وجود که همین ایوان اندریچ کپیطان از جمعیت روسیه بود
و هیچ بنده را ندیده بود و نمیشناخت چنین خدمتگذاری میکرد و
اروج بیک پانزده سال قبل از این الحاج سنه ۱۲۳۹ با بنده آشنا
بود و ادعای دوستی میکرد و هیچه کرد بنا بر دولت بنده متهم شدم
هیچ بروی خود نیاوردم چون از من بود صفات خود را نمود و هر کس از
آشنای دوستی روسی از بنده چیزها مینمودند با آنچه طریق رفتار کرد بنده
تعریف کردم جهت دولت لاکن از خارج فهمیده بودند رفتار او را
ملاحظه کردند و کپیطان را ملاحظه کردند دوشنبه نهم وارد شهر مزدک شدیم کمند اول آنجا
بنت مذکور نمود که الا اقفقار خراب شده است ... راه خراب کرده

رفته بعد مجمع برکت در این روزها نمیتوان رفت تعلیسی اسب کار نمیکنند مگر پیاده کسی برود
یا باید بار الاغ برشت لگی برد یا باید چند روزی در فردک توقف بکنید که الاس حشم
کهی سردار هزار نفر عملات در الاغ فرستاده شب و روز کار میکنند هر زنه که ده یا نزده
دیگر بتوان عبور کرد از این طرف و از آن طرف که جای سواره و مال سردار ممکن نیست
برود بنده نیز در فردک ماندم چند روز که الاغها سر حشم کهی از این طرف سمت
جرگس و چرچین سردار چند قزاق جهت سوراسات فرستاده بود که از جماعت چرچین
سوراسات گرفته بیاورند شب میریزند بر سر ایل آن و قزاقها را مقتول و اسب های
ایشان را سر بریده عقب نه میگویند حالی تو برو از برای سردار خبر ببر که کیفیت سوراسات
بدین قسم است بسیار مخوف است الاغها   سه شنبه ۱۰ کاغذ از فردک نوشتم بجناب ال
یرمولوف که من در فردک معطل شده ام بجهت خود و الاغ چه حکم میکند مذکور میشد که
که راه تا دو ماه طول دارد درست بشود ممکنه تا دو ماه نمیتوانم بمانم فردک
چه باید کرد   چهارشنبه ۱۱ در فردک حیران   پنجشنبه ۱۲ سرگردان   جمعه ۱۳ امروز که عهدی
مجنون که چه باید کرد یکی امروز اتفاق که از وطن بیرون آمده و از کسی خبری ندارم حالا
اتفاق چنین افتاد که الاغ فقط زاد خدا مذ علم خراب کرده که ممکن نیست آن وقت شد الله

چنانی

چنین خراب نکرده بود دام خیر الله که موقوف شود بنده برای رفتن هستم شنبه ۱۴ امروز بدستور
سابق کنید و فردک آمده تو بنده بنده را برداشت بردی یک عالی پول گونگ است و مردم خنک است
زنش بسیار زن مهربانیست بود هر از اهل خمسه است یکدختری بسیار وجیه در اینجا بود با بدیدن زن
پول گونگ آمده بود زن پول گونگ بسیار امروز برنج پلو پخته زرد و بسیار صحبت داشت و التماس کرد که
در اینجا هستید همیشه تو هم بیائید که من اهل ایران محبت میدارم قدری تنباکو شیراز از بنده
خواهش کرد مذکور نمود از وقت رفتن که آمده بنده که من قلیان میکشید به از برای ما قلیان
آورده بود در خانه ما قلیان نه بود من بجهت خودم کاغذی نوشتم بر جناب ترجمان قلیان از
برای من فرستادند که اگر ایرانی بود از زن مهربانم که قلیان از برای دو بیا ورم از
تنباکو ندارم بنده که هم تنباکوی شیرازی بسیار خوب الحال دارم از برای شما میفرستم
بسیار جای حرف زدن و صحبت داشت بنده آمد که تنباکو از برای او فرستادم
یکشنبه ۱۵ که قلیان فرستاده همه شب البته هر روز پیش که من آمد من منتظر شما هستم
در فردک هنوز خبری از الاغ کوه های قفقاز رسیده منتظر هستم دوشنبه ۱۶ کنید در فردک
و دکتر انگریز بنده زهر معاینه در خانه ما گذشت کردند بعد از صرف شدن نهار بنده الاغ سوار کاری کرده
باتفاق زن خود و دکتر انگریز که طبیب بنده الاحوال در غروب در باغهای فردک و اطراف
رود خانه ترک که رود بسیار بزرگیست و آب برنده گوارا نمی دارد گردش کردم

سه‌شنبه هفدهم از مزدک حرکت آمدیم شش ورس کنار رودخانه ترک از رودخانه
عبور نمودیم چهارشنبه هجدهم الا در کنار رودخانه ترک که روسیه قلعه و قراول
خانه ساخته‌اند در قراول خانه ماندیم که تا کمندار مزدک بیاید و [illegible]
و توپ همراه کنند و پست پارت‌ها [illegible] همراه باید که با جمعیت
باید رفت مختصر یکروز [illegible] ممکن رفتن از مزدک بر قفقاز و از
قفقاز بر مزدک تنها نمی‌توان رفت که در راه چچن میگیرند و می‌برند
پنجشنبه نوزدهم سی و شش ورس آمدیم بر قسطنطین روسیه شش فرسنگ است جنگل بسیار
دارد قراول خانه در قسطنطین روسیه ساخته بسیار خوفناک [illegible] دارد
قزاق و چچن در آن جنگل‌ها در کمین هستند تا قافله گیر کرده‌اند برده‌اند و کشته‌اند
شب را تا صبح کشک میکنند و قراول آن در بیرون [illegible] قلعه قراول میکنند
و از قسطنطین بیست و پنج ورس که پنج فرسنگ باشد آمدیم بر رودخانه قمبوله که از چچن [illegible]
و از قمبوله بیست و پنج ورس [illegible] ۲۰ آمدیم بر [illegible] قفقاز [illegible] که اول کوهستان [illegible]
مملکت روسیه است اگرچه حالا مملکت روسیه حساب میشود در دامن کوه‌های [illegible]
رودخانه

رودخانه بزرگ از [illegible] قفقاز عبور میکند که دو رودخانه ترک کوچک میگویند این
که از همه کوه‌های قفقاز جمع میشود یکی میشود داخل رودخانه ترک بزرگ میشود
که از مزدک میرود بر قزلر و از قزلر میرود بر جای ترخان داخل [illegible] رودخانه
عدید میشود و عدید داخل دریای گیلان میشود

شنبه ۲۱ کمندار قفقاز
[illegible] بنده [illegible] که [illegible] شد خانه رفتن بر تفلیس دارید چون [illegible]
صاحب اختیار هستید لاکن عبور کردن از کوه‌های قفقاز الحال ممکن نمیشود
دیگر صاحب اختیار هستید بنده گفتم من نمی‌توانم بروم چه گونه میشود [illegible]
باید بروم در جواب گفت هرگاه [illegible] چه میکنید [illegible] میرود اتفاق
چنین افتاده [illegible] بسیار [illegible] رودخانه‌ها زیاده شده و پل‌ها را تمام
خراب کرده البته [illegible] یک ملیان پول خرج لازم میشود الحال یک ملیان پول
[illegible] خرج [illegible] لازم هست اول ساخته بشود عبور کردن حالا ممکن نمیشود کاغذی
جنارال [illegible] نوشته است [illegible] در تفلیس جا و خانه خالی و موجود کرده‌ام
از برای خان [illegible] بنده گفتم که در مزدک کاغذی نوشتم بر جنارال که [illegible] رسیده مزدک
و بخصوص لازم [illegible] چه باید کرد [illegible] در قفقاز [illegible] میکنند

دو سه هزار علم در آلاما هفته دیگر آن آلما ها بهتر میشود آنچه مروید بینید لاعلاج
راضی شدم که یک هفته در قفقاز بمانم یکشنبه ۲۱ در قفقاز توقف نمودم
چند پول کونک قفقاز که کمنداد بازدید دیدن منزل آمده بودند اورا بازدید کردم
دوشنبه ۲۲ پول کونک قور دادم که خودم میروم بنائی طرف آلاما ها را دیدم خاطر جمع شوم
که راه روانه شدیم از قفقاز آلاما جا آلما خراب شده تا پنج فرسنگ تا اینجا [illegible]
بود در قزدک بقدر هزار نفر علات هست در هزار [illegible] آلا قفقاز هم هست
در قفقاز [illegible] هزار [illegible] علات هست [illegible] سه شنبه ۲۳ در قفقاز
مانده نتوانستم رفت [illegible] کار کس [illegible] هوای قفقاز بسیار
خوش است از قزدک بسیار بهتر است [illegible] بسیار خوب تیز دارد جمیع [illegible] برف و چشمه است
که از کوه [illegible] داخل رودخانه [illegible] رودخانه را ترک کوچک گویند
و این رودخانه ترک کوچک داخل رودخانه ترک بزرگ میشود که در قزدک و از قزدک
بقزلر میرود و از قزلر بحر خزر داخل رودخانه [illegible] چنانکه قبل از این
مذکور شد داخل دریا میشود چهارشنبه ۲۴ در [illegible] قفقاز پنجشنبه ۲۵ نیز در [illegible] قفقاز
منتظر [illegible] هستم که [illegible] راه [illegible] هر روزه [illegible] از [illegible]
قفقاز [illegible] رفتند [illegible] روسی [illegible] دزدیده
بودند [illegible] قفقاز [illegible] داشت

جمعه

جمعه ۲۶ نیز در [illegible] قفقاز [illegible] توقف نمودم شنبه ۲۷ از [illegible] قفقاز حرکت
[illegible] نفر سواره قزاق بجهت [illegible] عوض [illegible] برداشتم و بیست نفر علات از پیش و از عقب
روانه شدیم که پول کونک قفقاز [illegible] همراه آمد علات و قزاقها [illegible] دادم
[illegible] کرد بیست پنج ورس آمدیم در میان دره [illegible] در جای مکان
در بالای کوه [illegible] آنجا شب را توقف نمودیم بیست علات قراول
[illegible] آمدند [illegible] کردیدند لاعلاج صبح یکشنبه ۲۸
از آن منزل حرکت آمدیم در [illegible] خوب [illegible] پول کونک با سیصد نفر علات [illegible]
[illegible] درست میکردند باروت میزدند و سنگ کوه را پارچه پارچه شکسته [illegible]
باز میکردند با هزار جبر و زحمت ما را از آن راه گذرانیدند [illegible] بسیار بد بود
امروز [illegible] ورس که یک فرسنگ باشد زیاده نتوانستیم برویم آمدیم برکنار [illegible] در کنار
[illegible] قلعه کوه قلعه [illegible] در قدیم [illegible] آن قلعه معلوم است [illegible] میگویند
در [illegible] و آن قلعه مشهور [illegible] در این یک اسب [illegible] دزد [illegible] قراول
[illegible] بنده خبر دادند که اسب [illegible] برده [illegible] اسب [illegible] میروم [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] بزرگ قلعه [illegible]
[illegible] برده است [illegible] اسب [illegible] از عقب بیاورند [illegible]
[illegible] خوب [illegible] آمدیم بمنزل دیگر اسب [illegible] کرده آوردند

صاحب این مرد فقیری بود تبریزی این کرفته بسیار خوشوقت کردید مبلغی [illegible]
براورده این دادم در این منزل که توقف کردیم پول کونک که موکل راه بود
یک شقه کوشت آهو از برای ما فرستاده بود که رسیده ما هستیم در این کوه چیزی هم
نمیرسد که لایق ما باشد امروز صبح در کوه پایه آهو شکار کرده ام یک شقه او
مصرف رسیده و شقه دیگر باقی مانده بود فرستادم که ناهاری کرده باشند مبلغ نیز
در ازای آن یک طاقه شال کرمانی جهت او فرستادم و او را کفتم کباب کردند
دوشنبه سلخ از حوالی [illegible] بهرام حرکت نمود هفت ورس که یک فرسنگ زیاده باشد
در میان صحرای مخصوص بقدر انکه یکسوار برود راه راست ساخته اند از چوب و سنگ
بهزار فلاکت از آن هفت که تمام خراب شده بود و اسباب برده بود آدم
بقاضی چپک دهیت که رئیس سفید جماعت روس در این قشون دارد شب
او در قاضی چپک ماندم و صبح سه شنبه غره ذالقعده از منزل قاضی چپک
روانه شدیم سی و سه ورس که پنج فرسنگ نیم باشد اول قدم بر قاطرها ور
مال یورتی درهم و رهیت که متوجه آن دهات و خوابیده بود ما راه است شب را
در این مندم مال یورت کوسفندی از برای هم فرستاده و غذا خوب بسیار بود که

در اینجا

در اینجا چیز دیگر ممکن نمیشود خوابیدیم [illegible] چهارشنبه دوم از قاطر حرکت
نموده چهل ورس آمدیم بدرانه تور که شش فرسنگ نیم باشد شب را در اینجا مانده
و صبح پنجشنبه سیم از اینجا حرکت همه جا از کنار رودخانه و در زیر سایه درختان
جنکل آمدیم هوای بسیار خوب نه کرم و نه سرد بارهای خشک که آدم زنده میرفت
خاک کرجستان همه کوه های بلند و جنکل درختهای میوه دار از قاطر ورد
للارنه تور همه رودخانه و جنکل و کوه می باشد مجموع عرض اولاد راه خراب کرده و [illegible]
در هر جا مواقفه خرابه ایستاده اند و در للار راه کار میکنند و در جای للارنه تور قزلاق خلقتین
کذارده اند که هر کس از تفلیس برود بمملکت روسیه در اینجا باید چند روز بماند
او را برهنه میکنند و خوب نکاه میکنند که از زاری و زخمی نداشته باشد بعد از آن
او را روانه میکنند تا خطر چیز نشود از آن نمیکذارند برود مشهدی عبدالحسین [illegible] خان که تاجر
که تازه بر فرمان خان سرافراز شده و عازم مسکو بود در تفلیس یکدفعه در قزلاق خلقتین
نرده بود از او آدم جای در لانه تور که اینجا بود خانه نرود به قزلاق خلقتین از
او نشنیده بود پنج روز او را در قزلاق خلقتین نکاه داشته و اسباب او را

همه باز کرده جستجوی کرده بعد از جوی سه کاغذ از میان اسباب او در آورده
تفلیس فرستاده بعد خوانده بعد دیده بعد از آن چیزی در میانش نیست مکتوب
بعد از آن آورده بعد داده بعد قاعده عمومی این است جهت درس
که منشی فرنگ نیم آدم بر پشت خانه که گذار رعیت خانه و جنگ واقع
یک منزل بر تفلیس مانده شب را در آنجا توقف نمودیم و صبح جمعه ۴ از آن حرکت
یکنفر کپیتان قزاق را که از دنبال آمده پیش فرستاده به تفلیس خبر کنند که جا
مشخص نمایند در حوالی ظهر رسیدیم بر تفلیس بیست و هشت درس که چهار فرسنگ
نیم باشد در خانه سابق منزل نمودیم بعد ما را منزل دادند در اینجا آرام
گرفته جنرال یرمولوف در ظهر نه بود مذکور نمودند که امروز می آید در بیست
فرسنگی تفلیس از قدیم نهری بوده رفته که او را باز دید کند میرفته
تازه قصبه را زد عصر امروز آمد پولس مصدر در راه خبر آورده
نفر بینه بر احوال پرسی گفته بود برادر که بر جای بگو قدری در راه سرما خورده ام
حالم ندارد نه بینم امروز حالم خوب نمود قدری باید با کالسکه بیایم حرف دارم بزنم

نکه

شنبه ۵ جنرال یرمولوف پولس مصدر را فرستاده بود نمود بعد از احوال پرسی مذکور
نمود که سردار احوالش ناخوش است خوابیده بعد از احوال پرسی شما را فرستاده
یکشنبه ۶ بعد کاغذی نوشتم به سردار که من میخواهم بروم کاری ندارم جواب را گرفته
دوشنبه ۷
کرده جواب کاغذهای ما را نوشته که من زود باید روانه شوم
سردار در جواب کاغذ بعد میرزا جان دیلماج خود را فرستاده نمود بعد عذر خواهی
قسم خورده که الحق چنین اتفاق افتاده بود و من ناخوش شده در حدت عزم ناخوش
ندیده بودم حالا چهار پنج روز است که از بستر نمیتوانم برخاست همان محبت
سابق بود بلکه حالا زیاده شده تو چون اینقدر گله میکنی از من
من با تو طریق دیگر رفتار کرده ام فردا بهر قسم باشد تو را میخواهم و الا
روانه میکنم در این خصوص دلگیر مباش من فکر کار تو هستم جواب فرمان شاه را
و جواب رقم نایب السلطنه را خود نوشته ام و داده ام که ترجمه کنند در فارسی
تو سه روز کار دارد باید اول از روی خط خود بنویسم بعد دیگر ترجمه فارسی
بکنند حالا سه چهار روز است زیاده نمیشود تو اینجا قدری آرام بگیر بعد از آن برو از

زحمت کشادر از دور فارغ شوم خوب تورا ببینم خاطر جمع باشید چطور
قدر تعجب در رفتن میکنی لفظ میروی بادی های [illegible] تورا سرای خود
بکنم و کار بار تو دیده روانه کنیم — سه شنبه ۸ ربیع [illegible] سردار [illegible] فرستاده بود
شده بود خانه دو روز پاره از احوالات [illegible] پرسید بنده جواب گفتم از یمن [illegible] رضامندی
کردم درخصوص [illegible] ریگور ایوانیچ که شده پول او در سر راه [illegible] گرفته [illegible] در پتربورغ
گفتم که پول را خصوصی دزد دیده یا قوطی های خصوصی دزد دیده اند چنانکه [illegible] دزدی
میکنند گفتم آنچه رفتار که کرده بود همه را فاش کردم مذکور نمود که نایب السلطنه مانع
[illegible] میکنند همه [illegible] غیر از آن میکند گفتم بر سردار گفتم که [illegible] بلفظ
خودش فرمود تا من زنده ام با دولت ایران دوست هستم و با شاه [illegible] دارم دولت
[illegible] دو [illegible] مذکور نمود که [illegible] میدانم [illegible] گفتم که نایب السلطنه را
بسیار زحمت میدارد [illegible] بلفظ خودش فرمود که عباس میرزا [illegible]
[illegible] هستیم [illegible] بسیار زحمت میدارم سردار مذکور [illegible] نوشته ام
بر نایب السلطنه [illegible] زحمت میدارد همیشه [illegible] عباس میرزا زحمت
میداریم اعتقاد میکند گفتم که نایب السلطنه خوب میداند [illegible] امپراطور
او را زحمت میدارد سردار مذکور [illegible] خلاف رای او میکنند گفتم نایب السلطنه
همه را

همیشه فرمودند که آنچه امپراطور حکم کند [illegible] صحیح [illegible] ندارد
که حرف دیگر را قبول ندارم حرف حرف امپراطور است هر کس از برای خود حرف میزنند
تا امروز من از سخن امپراطور تخلف نورزیده و آنچه حرفی کرده ام از زبان شنیده ام
بعد از این هم اگر عرضی داشته باشم بخط خود خدمت امپراطور عرض میکنم دیگر سخنی دیگری را
نخواهم شنید بعد [illegible] کرده با بنده سردار خندید مذکور نمود که نایب السلطنه نوشته اند
[illegible] در [illegible] هیچ نمیرسد [illegible] در [illegible] همه خوب است [illegible]
[illegible] چندین هزار [illegible] همه خوب [illegible] دزد هم [illegible] گفته اند
که پول ریگور ایوانیچ را خصوصی یا قوطی های خصوصی دزد دیده اند گفتم که همین [illegible]
اراده داشت در طهران بنا بگذارد [illegible] از او [illegible] نمیشود [illegible] خواسته همیشه
قراول داشت [illegible] چطور [illegible] کرده بود در طهران [illegible] قراول گذارده بودند
کار گذاردن نایب السلطنه گفتند اگر ما هم قراول بگذاریم بالای او باز [illegible]
خواهد کرد قراول گذارده بودند [illegible] نفر [illegible] همه [illegible]
قوطیهای خصوصی بود [illegible] قوطیهای [illegible] در اطاق [illegible] خوابیده بودند

احدی هم از ما رنگرده بود مردم این لقوها را گرفته اند هر کس لقوه خاسته بود لقوه داشته بود
ارس از من بامنت لقوها را بدهد تا پول او را از لقوهای خودش بگیرند بدهند راضی
نشد و لقوها را نداد تا چه مجلس دلید چو با کور الوداع این مجلس را تمام کرده اند مذکور
نمود در تقویم نادرست از لقا در هند بهر کوه رفته اند اگر تقویم من آنجا حرم میداشتم
باده چه بود اظهار مذکور نمود سردار مرخص شد با او صحبت میدارم شما را صحبت عند الله
میشود گفتم اگر شما را صحبت میدارید ما هم شما را صحبت میداریم بعد از صحبت مذکور نمود
برقو و درایمنی بد میگذرد میشود گفتم چه توقع دارید هر شما را از نو تر روانه بکنید
گفت فردا کاغذهای او تمام میکنم در امینی هم و مرخصی میکنم میشود بر نشستم یکنفر که
سردار از ایروان گرفته بسته نمود و فرستادی دوا و بتاق گرده از خیاط بود
قرض هم داشته بوده از تفلیس گریخته برای ایروان رفته سردار تفلیس از سردار ایروان
خواهش کرده بود آدم گرفته نمود که بفرستید سردار ایروان آدم را گرفته نمود سردار تفلیس
فرستاده دوباره مقید و محبوس کرده اند شنیده ام التماس او را کرده بود پولی مرد بود خانه حالا
دارد و طلب سنی داره او را مرخص کنید بنده چه بر ترق هرگاه سردار ایروان طلب مردم که
از او دارند میدهد او را مرخص کنید برود رشته او سیاه طلب مردم را شخصی کنند
و او را مرخص نمایند هرگاه سردار طلب مردم را بدهد و قبول کنند راضی میدهم لوگ

مرخص نمیشوند

بعد از ال

مرخص نمیشوند دیگر سردار مرحوم مذکور نمود از آنجا یکنفر زن را فرض بکنید پریشان
زن بسیار میکرده ما که گرجستان هستیم یکنفر زن زیاده نمیکنیم بهمان اکتفا میکنیم میشود
گفتم را استحقاق پریشان زن متعدد میکرد از قبور ایشان ذکر شد محمد تربیت بر زنهای خود
اکتفا میکنند هرگاه اراده میکنند تمام زنها میرود لاکن آنها گرجستان بستید
یک زن میگیرید و هر شب زنهای مردم را میگیرید حالا انصاف کنید که کدام
یک بهتر است رنگش تغییر کرد و هیچ جواب نگفت مطلب دیگر پیش آورد و حرف
زد میشود نیز بروی خود نیاوردم چهار شنبه سردار یکنفر تاجر خود و یکنفر
تاجر دیگری فرستاده با اتفاق پولی مبلغ دو و نیم ده از ... و حسنی ...
که اینها را بیاید آنجا حرف تاجر خود و دیگری بر این رشتی معروف میباشد حرف اینها
کیفیت طلب مردم اینها را گفت و داشته ام تا طلب مردم را بدهند مرخص شوند در اینجا هیچ
چیز ندارند میگویند که در تبریز و خوی اقارب داریم کاغذ می نویسیم زر بروی باید تا تحریر نشده
هر روز مردم را میدهم تو تنگ ... نایب السلطنه عرض بکنی که دیگر این ها را آمد حکم ...
در این ولایت که هر روز ملا میکنند طلب میکنند مردم بر این عرض میکنند که ما چه باید
کرد هرگاه نایب السلطنه مرحمت در باره اینها بفرمایند زر که ناز آن حکم شما را شخصی

از برای این که بفرستند طبیب مردمی را به هند بروند که کار خوبی والا مردم طلب خود
مبنی هند و آن‌ها نمی‌گذارند و رخصت نمی‌شود که عرض حسب الحکم نایب السلطنه
تا دو ساعت به صبح مانده جنت پولوکی محمد رحیم خان تبیم بنا گذارند که ... رشید
یک نفر دیگر هم آوردند عرض که ذلّه می‌کرده‌اند و در شکسته محمد خان قزاق همه را
فرار کرده به ایروان رفته و طمینوف نایب سردار است بر سردار ایروان کاغذ نوشته
سردار ایروان او را گرفته به تفلیس فرستاده که او را نیز و ... کرده‌اند ... می‌گویند
چون سردار گرفته و فرستاده باید ... فرستی او را به هم ... سردار ایروان به هد والا
باید پنج سال در ... خانه بماند اگر بعد از پنج سال زنده بماند او را مرخص می‌کنند
بختم اکنیاز پسیک آمد نزد بنده در روزهای ... بدلت ... دیدیم
نه کوکوی ... کاغذی می‌نویسم برای ... قره کلیسا ... را از
جمع بیاورند در قره کلیسا حاضر کنند بو ... در قره کلیسا تسلیم نمایند بر مولف
نبد بنده را طلبید جواب فرمان شاه و جواب رقم نایب السلطنه و جواب کاغذ
معتمد الدوله را تسلیم بنده نمود ده روز ... بار دیگر الا ایروان نیز داد مرخص

شدیم دست در گردن بنده کرده روی بنده را بوسیده گفت الحمد لله ... کردار به بینیم
جمعه ۱۱ در تفلیس در تدارک کار مشغول بودیم شنبه ۱۲ از تفلیس حرکت پنج فرسنگ
آمدیم قنخه روب در کنار رودخانه شب را در اینجا منزل نمودیم یکشنبه ۱۳ شش فرسنگ آمدیم
بر پشت خانه یعنی چاپارخانه شب را در اینجا ماندیم تمام راه جنگل است قدری از زمین‌ها از این ...
عبور کردن مشکل بود درخت بسیار دارد جای بقدری ... تفنگ جنگل را بریده‌اند که چشم انداز
در شب ... لاری لوری می‌گویند دوشنبه ۱۴ هفت فرسنگ آمدیم در کنار رودخانه
خانه لوری از قریه گذشته در چمن منزل نمودیم همین گرجی‌ها که گذشته ساخته‌اند و راه
گرجی بقدری ... قدری کوه بود که عرابه ممکن نبود عبور کنند حالا ساخته‌اند و کوه را
شکسته‌اند و حالا عرابه درست نموده‌اند بسیار راحت و آسان می‌گذرد ... بسیار گوارا آبی دارد
اسم کرچه را جلال اوغلی می‌گویند سه‌شنبه ۱۵ از کرچه لوری که جلال اوغلی مشهور است حرکت
و شش فرسنگ آمدیم قره کلیسا در ... یک سال از ... گرفته‌اند تفنگ ... دست ...
تفنگ را خود ... در می‌آورد ... خورده ... سنگ را ... در رودخانه
... آب ... می‌برد ... تا آب رودخانه و سنگ را پیدا کرده می‌آورد
کاغذ می‌نوشت و بر او ... آن کاغذ را ببرد بر فلان کس ... می‌برد ... اگر ...
آدم جمع می‌شدند که کاغذ را از دست او بگیرند ممکن نبود به دیگری بدهد مگر آنکه ... داده باشند
بدان کس می‌داد در ... ما آمدیم ... کم شده ... آدم فرستادم ... کردند ...

راه جلفا بود که دو کی بسیار بدی بود که دو که لوری مشهور است هر کس دیده باشد اسب هرگاه
کم قوت بود سید نمیتوان گذرد از بسکه ناقلا است گلبار قره کلیسا خانه خراب کرده بود نارالهیجان
کرد، و بود جوقوش در تفلیس بود کاغذ نوشته بود که خلاف مرا آید با من برادر است باید
تعارف مهمانان نوازی بود نعلیت براو بعث شد و بید الحق بسیار مهمان نوازی کردند تو مهمان
او کوه کلیسا زیر قبر پدره مولوف از این محال در کل مملکت روسیه آدم بیک نفر
نه از روسیه نه از گرجی نه از ارمنی نه از مسلمان از اون محال راضی نیستند
در تفلیس جز زن با چه نمکند است که از دست در رفته باشد مردم فقیر چکنند
اگر گفتگو بکنند دس سر میچینند از برای این و این نه مقصر بقلم میدهد
مردیکه را سبب میبرند مردم چکنند مجموع خلق از پیر تا زنی منبع است یکنفر ثلاث
ازو راضی نیست هرگز کسی صفره نان او را ندیده است بسیار بسیار له بگیم بگیر
که پناه بر خدا میبرم خدا بفریاد این خلق برسد کار این نادست چنینی محو شود
چهارشنبه ۱۸ از قره کلیسا حرکت کردیم او اران شب [illegible] خواجه معدن [illegible] ماندیم
و یوم پنجشنبه ۱۹ از آنجا حرکت کردیم در سه فرسنگی ایروان ده ارامنه شب بود در آنجا مهمان بودیم
سردار [illegible] نامی قدیم و صبح جمعه ۱۹ از آن ده حرکت کردیم بر ایروانی در دیوان خانه
سردار منزل دادند شب [illegible] و وردی خان و میرزا اسمعیل در طالار سردار آمد و بردی [illegible]
[illegible]

[illegible] منزل دارد و ده [illegible] بسیار جای خوب و هوای خوشی دارد شنبه ۱۹ در ایروان یکشنبه ۲۰
نیز در ایروان ماندیم سردار در [illegible] بود [illegible] ایوبی اگرچه [illegible] اتفاق افتاده است
که سردار [illegible] می کسی را سرافراز [illegible] سر [illegible] میکند [illegible] بسیار اتفاق
افتاده است [illegible] وارد [illegible] خیری [illegible] ندیدیم دوشنبه ۲۱
در ایروان سه شنبه ۲۲ از ایروان حرکت شش فرسنگ آمدیم [illegible] شب را در [illegible] ماندیم
صبح چهارشنبه ۲۳ از [illegible] حرکت هفت فرسنگ آمدیم [illegible] سردار [illegible]
از [illegible] مراجعت کرده ایروان میرود [illegible] منزل [illegible] فرستاد
[illegible] شب مهمان [illegible] هستیم [illegible] مطلب [illegible] خدمت او رسیده
جهت آنکه بسیار خصت [illegible] شب مهمان [illegible] صبح مطلب
[illegible] و روز [illegible] نمیتوان رفت از شدت که [illegible] شب [illegible]
پنجشنبه ۲۴ از نوره [illegible] حرکت کردیم نخجوان مهمان حاجی [illegible] شب را در آنجا ماندیم
صبح جمعه ۲۵ از نخجوان حرکت [illegible] فرسنگ آمدیم [illegible] از رود خانه ارس [illegible] عبور نمودیم
[illegible] قره باغ حاکم بود [illegible] فرستاده [illegible] باید
[illegible] منزل [illegible] قدری [illegible] باید برویم [illegible] منزل
[illegible] جای خوبی [illegible] شب [illegible] ماندیم

و صبح شنبه ۲۰ از کرکر حرکت هشت فرسنگ آمده مرند در خانه نظرعلی نام منزل نمودیم شب را
مهمان محمد شریف بیک بودیم بسیار مرد خوبیست صبح یکشنبه ۲۱ از مرند حرکت ده فرسنگ آمدیم
تبریز میرزا موسی خان در مهمانخانه منزل دادند مشهورات را حاجی مراد آمده خبر داد
با سه نفر خواجه [illegible] دوشنبه ۲۲ در تبریز رفتم بخدمت میرزا موسی خان رسیدم قدری
صحبت داشتیم مذکور نمودند که باید زودتر بروی خدمت نایب السلطنه رسیدم باشی
سه شنبه ۲۳ در تبریز چهارشنبه سلخ در تبریز پنجشنبه غره شهر ذی الحجه در تبریز میرزا موسی خان بنده
بنده را [illegible] مذکور نمودند که نوشته اند [illegible] در دوازدهم ذی الحجه از اسلامبول حرکت
خواهند فرمود بنده مذکور نمودم که بنده را نیز مرخص کرده نایب السلطنه در [illegible] باید
برویم گذارش عرض کنم [illegible]
[illegible] الله [illegible] از تبریز
بیرون بروم جمعه دوم ذی الحجه از تبریز حرکت نمودیم پنج فرسنگ آمدیم سعید آباد شنبه ۳ در سعید آباد
یکشنبه ۴ شش فرسنگ آمدیم بر تکمه داش دوشنبه ۵ شش فرسنگ آمدیم بر ترکمان
سه شنبه ۶ شش فرسنگ آمدیم میانج چهارشنبه ۷ آمدیم [illegible] توله [illegible] دارد آورده
بودم که خدمت نایب السلطنه بدهم [illegible] صاحب [illegible] کاغذی نوشتم بهر کس [illegible]
میبرد میداد سنگ ریزه را در آب میانداختند [illegible] زیر آب در می آورد هرچند
[illegible] چوب میانداختند میگفتم [illegible] می آورد حسن خان ولد [illegible] خان در

عرض

عرض را در سرو بار بالای قاطر [illegible] میبرد بروز از دست قاطرچی میگیرد
قاطرچی ها خبر [illegible] بسیاری [illegible] حسن خان میگوید در حضور [illegible] میگوید
بزنید از [illegible] زدن وارد قاطر [illegible] توله ها را [illegible] میبرد [illegible] از
دو ساعت که منزل رسیدیم قاطر آمد گذارش را مذکور نمود که [illegible] میکند
گفتم به قاطرچی که تو عبث [illegible] کردی خدمت حسن خان توله چه قابلیت داشت
که کسی گفتگو کند ایشان فی الحال [illegible] نمیتوان کرد با ان قسم [illegible] دو ساعت
سر او اسب بسته با قاطر یکجا [illegible] در [illegible] الهیار خان [illegible] های دیگر
[illegible] الهیار خان میشوند [illegible] باید پیش او درس [illegible] تا طریقه رفتار و سلوک
را با خلق بفهمند پنجشنبه ۸ آمدیم شش فرسنگ [illegible] جمعه [illegible] کردند
آمدیم شش فرسنگ زنجان شنبه ۱۰ [illegible] شش فرسنگ آمدیم [illegible] سلطانیه [illegible]
پای مبارک [illegible] رسیدیم [illegible] نایب السلطنه [illegible] رسیدیم گذارشات
و کیفیت [illegible] ماه [illegible] مبارک [illegible] عرض
نمودم دوشنبه ۱۲ صبح آنچه پادشاه روی [illegible] عنایت کرده [illegible]

و تکمه‌های مبارک شاهنشاه عرض کردم قربانت گردم اجناسی که پادشاه
روس با این ایلچی بنده در کار عنایت کرده است تکمه‌های مبارک عجیبه
ملاحظه کرده‌ام در کار، مرخص میشوند بنظر مبارک قبله عالم و عالمیان
برسانم شاهنشاه فرمودند بیار در میان مجموعه مجموعه‌ها را گذاردم شاهنشاه
در عمارت خلوت سلطنتیه نشسته بودند ابوالحسن خان نیز در خدمت شاه
سر قوطی آورده
ایستاده بود بنده رفتم بحضور شاهنشاه از دور بنده را دیدند فرمودند
پیش بیا بنده پیش رفتم قدری باز سر فرود آوردم فرمودند پیشتر بیا بنده
نیز دیگر تر رفتم مجموعه‌ها بدست فراشها بود پیشخدمتها آمدند مجموعه‌ها را
گرفتند بردند در اندرون اطاق در حضور مبارک شاهنشاه گذاردند
شاهنشاه فرمودند یک یک بنظر مبارک برسانند پیشخدمتها یک یک پارچه‌ها را
برداشته بنظر مبارک میرسانیدند خنجر مرصع بود او را برداشته ملاحظه فرمودند
فرمودند که خنجر را بزن بر کمر و پارچه‌ها را ببر از برای [illegible] سوغات
بنده

بنده

زیادی آورده بود بنده پاره شکر گذاری قبله عالم و عالمیان را کی آوردم بسیار
دلم میخواست که شاهنشاه همه را پسند بدهد و ضبط صندوقخانه مبارکه بفرمایند که
قبول نفرمودند خود شنیده‌ام که عمومی که یکی هم دارد قره سمور بسیار اعلا که در میان
آن اجناس بود که یکی هم دارد پوستین شاه [illegible] از خزینه پادشاه روس [illegible]
خلعت به بنده داده بودند چون سمور بسیار ممتازی بود آنها را قبول طبع مبارک افتاده
قبول فرمودند و تتمه همه را به بنده بخشیدند بنده گرفته و [illegible] آورده
از خدمت شاهنشاه مرخص شده بیرون آمدم سه‌شنبه ۱۳ [illegible] چهارشنبه ۱۴
قبله عالم و عالمیان بنده را احضار فرمودند فرمودند که [illegible] در استرآباد باید بروی
و [illegible] برداشته بیاوری بدار الخلافه [illegible] میگویی [illegible] توقف
[illegible] به بنده [illegible] نفر از نوکرها [illegible] دار الخلافه
[illegible] پنجشنبه ۱۵ امین الدوله مذکور
نمود [illegible] شاه فرمودند [illegible] جمعه ۱۶ در [illegible] خدمت امین الدوله
رسیدم در [illegible] عرض کردم فرمودند [illegible] جواب کاغذ [illegible]
برسد بعد از جواب کاغذ [illegible] تو باید بروی شنبه ۱۷ [illegible] فرنگ [illegible] بنده

صبح از امین الدوله مرخص شده پیش از اردو لعیع قزوین صبح از اردو بیرون آمدم اتفاق شاه

صبح را احضار فرموده از امین الدوله جدا شده به جعفر محمد علی خان رفت ... امین الدوله

عرض کرده بود ... نمیدانم رفت قزوین یا در اردو میماند چادر خود در میان

اردو ... ساعت از شب گذشته چادر میکند صبح را پیدا نکرده شاه نیز ساعت از

شب گذشته حرکت فرمودند از راه ... رفتند قزوین صبح آمدم قزوین رفتم

خدمت امین الدوله فرمودند ... دو شب گذشته شاه در ابهر ... خانه ... عرض

کردم ... شد جعفر رفت قزوین ... منزل ... باقی

که شاه ... خواست با اتفاق امین الدوله رفتم در خانه شاه در ... جعفر

صبح خانه شده رفتم ... های مبارک شاه مشرف گردیدم فرمودند محمد علی ... رفتم

... در نزدیک طالار فرمودند ... باید ... سوی ... در قزوین بگذارد

... محمد ... بردار برود رشت و از رشت بر انزلی با الیور ... آمد از رشت

... قدغن کرده در انزلی ... ساوه ... از

... روز در رشت مرخص ... باید مهمانداری کرده در هر منزل

... دولت

باید بیاوری به دار الخلافه ... راس اسب چاپاری گرفته از شاهزاده علیقلی میرزا

و روانه شو صبح مرخص شده از خدمت شاه بیرون آمدم آمدم خدمت شاهزاده ... راس

اسب چاپاری گرفته یکشنبه ۱۹ آمدم ... از ده فرسنگ بر منجیل اسب عوض کرده از آنجا

شش فرسنگ آمدم رودبار ... ۱۹ شش فرسنگ آمدم بر کهدم و از کهدم ... فرسنگ آمدم

رشت خدمت میرزا ... نایب گیلان رسیدم ... در خدمت ... بیک ... بردم بسیار

جوان ... خوب بود بسیار مهمان نوازی کرده ... ۲۰ در رشت ماندم ... بیک صبح

... هولو ... آوردند صرف شد خلاصه ترتیب کرده ... والحق

قابلیت هم دارد یوم سه‌شنبه ۲۱ از دار المرز رشت با اتفاق میرزا رفیع ... قدری ...

... که پیدا ... آوردند در کوه ... روانه انزلی شدیم یوم چهارشنبه ۲۱

با الیور ... از کشتی بیرون آورده در اطاق ... تقدیر ساعت با او صحبت داشته

ساعت از شب گذشته از جهت گرمی هوا ... کرده در کشتی ... یوم چهارشنبه

... با اتفاق میرزا رفیع ... رفتم در کشتی با الیور ... یک ساعت با او صحبت

داشته ... پنجشنبه ۲۲ از انزلی روانه دار المرز رشت ...

پنجشنبه ... در ... بازار و ... ایلچی ... با اتفاق ... وارد

میرزا موسی نایب رشت
و رئیس ارباب قلم [illegible] در
اسباب های خوش [illegible]
[illegible] با الیوت قدری
تفنگ چی [illegible] به کوه با الیوت
بیا شدند

در رشت بلوچ از هم فرسنگی رشت الا آنکه تفنگ اندازی با الیوت صاحب را به او وارد [illegible] کردیم
در حوالی خانه میرزا موسی نایب خانه جهت ما تعیین کردند در عوض ملاقاتی با خلق با میرزا
رفیع خان کرد سبب قدری او را معاشرت کم نمود تا وارد آنجا شدند رفت در خانه محمد
رضی خوب تماشا کردند و رفت خود او عوض آن که به میرزا موسی او را دیدن کرده
پسری هم دارد درس خواندن ده سال درس فارسی خوانده ترکی هم نیز خوب میداند
او را نیز همراه خود برده بودند یک ساعت با میرزا موسی صحبت داشته بعد از صحبت چای
آوردند قهوه آوردند شیرینی آوردند میوه نیز آوردند بعد و رفت میرزا موسی رفیع خان هم
که شیرینی و میوه را تعریف [illegible] میوه [illegible] هم میبایست
فردا [illegible] که از نهار [illegible] در منزل خودش [illegible]
و نهار آوردند او صرف کرد باران نگذاشت بیرون برویم الحمدلله در بیرون نبود
[illegible] بیاید در [illegible] داخل اطاق بودیم شروع کردم باران باریدن
خیلی بارید نزدیک بود تمام ولایت را سیل ببرد خوب شد [illegible] خواب
چنان کیف کرد [illegible] دیگر [illegible] نوشت [illegible] رشت

قدر

قصب

تابستان پناه برخدا جمعه ۲۴ میرزا موسی آمد به دیدن با الیوت صاحب [illegible] دو روز است که
شب و روز می بارد با الیوت نیز در رشت دار الخلافه تجربه دارد و دایم ذکر میکند
[illegible] دیگر کار [illegible] همه خوب میشود [illegible] تجسس میکنیم چه طور خواهد شد میگویند بسیار
دلش میخواهد [illegible] در رشت باشد در انزلی [illegible] از [illegible] جمله [illegible]
[illegible] آورده بود و قدری از او ماخذه کرده و خواسته او را تنبیه نماید [illegible]
کننده یک کاسه آب شور در حلق او ریخته و بعد از آن سر او را در میان [illegible]
[illegible] شنبه ۲۵ در رشت میرزا موسی نایب رشت [illegible] دولت [illegible] نمود میرزا رفیع خان
برادر [illegible] بیست هزار تومان [illegible] دیوان در [illegible] دولت [illegible] فردا او را [illegible] دیوان در
عهده [illegible] دولت [illegible] روز در [illegible]
[illegible] دیوان قرار کنم بعد او را [illegible] دیوان [illegible] روز مهلت داده [illegible]
[illegible] جواب [illegible] خانه [illegible]
برده [illegible] روز [illegible] قبول [illegible] شنبه ۲۶ نیز در رشت
توقف [illegible] میرزا رفیع خان دیده [illegible] شنبه ۲۷ هم در رشت توقف شد
سه شنبه ۲۸ از دار المرز رشت حرکت و چهار فرسنگ آمدیم در کهدم منزل در

متعاقب بودم بالیوز مشارالیه پس آنکه دو نفر سواره همراه او کرده روانهٔ منزل
برسانند چون هوا بسیار گرم بود بالیوز از شدت گرما و خستگی بسیار بدحال شده بود
و وقت حرکت از رشت چون سه چهار نفر فراشهای میرزا موسی نایب چاپارخانه
بودند که در رشت توقف نموده بود خدمت او را میکردند در وقت سوار شدن
فراشها نزد او آمده بودند چون نوکر رشتی در همه جا که خدمت کاران [illegible]
میدادند بالیوز بسیار رنج خلق گردیده در رنج خلق و ترحم عطا با چاپار بدست
فراشها میداد بنده وقتیکه آمدم بالیوز را سوار کرده روانه کردم دیگر
دیگر در آنجا فرصت نشد که از او احوال بپرسم که خلق [illegible] وقتیکه آمدم
منزل گذارش را از او احوال پرسیدم معلوم شد که خلق او از سوی چو
با جمعی بوده است از خود [illegible] را داده دلگیر [illegible] خلق
از دولت شاه عالم‌پناه [illegible] پول خرج کنم از اینجا الا طهران [illegible]
[illegible] از تو [illegible] پول خرج کنم هیچ [illegible] کسی [illegible]

بخش

بخش حواله یک من میدهم پاره زر نقش زدم پاره رشته پشیمانی کردم تا رواله کاهی
آوردم لیکن جماعت چند هستند هیچکس از ایشان خبر ندیده‌اند برخلاف انگریز
از سوی خود [illegible] جلو نزدیک بودند [illegible] و دیگر نگذاردم برکسی چیزی بدهد اگرچه
او خود طالب [illegible] بود قسمی نمود که کسی از او توقع نکند شب بود در کهدم ماندیم
بسیار بد گذشت جهت پیره و کنه صبح پنجشنبه ۲۴ از کهدم حرکت نموده شش فرسنگ آمدیم
بر کاروانسرای رستم‌آباد شب بود در آنجا ماندیم و صبح جمعه ۲۵ از آنجا حرکت و عازم
منجیل شدیم که چهار فرسنگ و شنبه جمعه غره محرم الحرام از منجیل حرکت هشت فرسنگ
آمدیم [illegible] ده نفر دزد ریخته بودند [illegible] بالیوز [illegible] شنیده
دست درازی بکنند یک نفر [illegible] عباس میرزا از [illegible] همراه [illegible] سواره
[illegible] چوب بسیار زدند و [illegible] بردند و [illegible]
خبر شدم که [illegible] بالیوز [illegible] گذارده
و از متعاقب [illegible] رفت [illegible] ندیدم بالیوز مشارالیه [illegible] درباب

مکان بمانند تا صبح روشن شد بالیوز هم بسیار ترسیده بود در همان مکان ماند تا صبح روشن
شد روشن شد که بالا آمده همه جا را هم در نهایت احتیاط تا قزوین از زنجان
قزوین سه چهار جا اسب و قاطر مردم را بسر برده بود خلاصه قریب هشتاد شصت اسب بود
از ترس سارقین بالاخره توان رفتن نداشت پنجم قوس قرم الحرام از قزوین پنج فرسنگ ایلچی
قزوین در خانه یوسف خان منزل نمود شاهزاده طرف عصر به مجموعه سرکشی از بندگی بالیوز در دیدار
بالیوز فی الحال نمود جناب شاهزاده را ملاقات نکند شاهزاده فرمودند که تحریرات فرنگ ملاقات نمیشود
در مراجعت یکشنبه ششم از قزوین حرکت هفت فرسنگ ایلچی به صفرخواجه دوشنبه چهارم از
صفرخواجه حرکت شش فرسنگ آمده به سفر آباد شب بود در اول شام عازم دار الخلافه
گردیده و در سه شنبه پنجم شهر صفر وارد به دار الخلافه گردیده بالیوز را هم
منزل داده در طرف عصر قبله عالم و عالمیان بنده را در حضور طلبیدند و تحویلات
گیلان را و کار و بار حضرات گیلان و لگد ارشی بالیوز را پرسیدند آنچه گذشته بود از
اول الی الاخر همه تمام به خاک پای مبارک عرض کردم و کاغذهای بالیوز را دیدن کرده
بالیوز اصرار زیاد میکرد که تا من در این ولایت هستم شما باید همه روزه دیدن بالا
کرده باشید که من کسی را نمیشناسم و در خانه تنها میکرد هرگاه شما هر روزه پیش
میدان بر شما زحمت میشود لاکن من از شما راضی و ممنون خواهید کرد بندت
نظر

نظر بی طرف خواه بالیوز در جواب گفتم البته هرگونه که شما گذارده باشد
خاطر جمع باشید بالیوز گفت من التماس زیاد دارم اگر بر شما زحمت نمیشود هر وقت
من میروم خدمت شاه مشرف که میشوم از ایلچی انگلیس این جهت بفرستید که من سوار شوم
بندت گفتم این بسیار خوب است خدمت میکنم هر وقت که این جانب خواسته باشد
بندت از برای شما میفرستم بسیار راضی و ممنون گردید و بعد در سنه ۱۲۴۳ هجری
جنرال از جانب قبله عالم و عالمیان نایب مبارک قرار گرفته که با دولت روسیه بر هم زنند
بحرکت سرحد داران در میان دو دولت بر هم خورده دوستی به دشمنی مبدل گردیده از
این طرف قشون تعیین گردیده بسرکردگی آصف الدوله الله یار خان در رکاب نایب السلطنه در کوه گنجه
و غیره باغ و قبله عالم و عالمیان هم از دار الخلافه حرکت و کوچ بر کوچ عازم آذربایجان شدند
تا آنکه نزول اجلال بر چمن خوی فرمودند مدت سه ماه در آن حوالی خوی تشریف داشتند
از طرف روسیه هم جمعی مامور به گرفتن قلعه ایروان گردیده بود قلعه ایروان
نمودند و از طرف دیگر هم جمعی از بر سر قلعه سردار آباد ایروان شده
تعیین شده بود و جمعی دیگر هم از روسیه به سرداری جنرال به کوچ
قلعه نخجوان به عباس آباد بود و از طرف دولت علیه ایران

قشون در سر همه قلعجات مأمور بدعوا و جنگ شدند بعون الله از هیچ طرف [illegible] نشد چند
قلعجات مذبور بگشند بالاخره لشکر [illegible] را [illegible] دید که نمی‌تواند از هیچ طرف
دستبرد بزند تنها در قلعجات مذبور کوچ کرده و زور آور گردیده بر قلعه سردارآباد
[illegible] چند [illegible] سردارآباد [illegible] زور آورد بر قلعه عباس‌آباد
احسان خان ولد کلبعلی خان نخجوانی که کوتوال قلعه مذبور از جانب نایب السلطنه با جمعیت روس
سازش نمود و قلعه را بتصرف جمعیت روسیه داد این خبر را در اردوی همایون رسانیده چنانچه
عالم و عالمیان را هواسی پریشان گردیده از حوالی خوی کوچ نمود و عازم [illegible] گردیدند
[illegible] نایب السلطنه را مأمور در حوالی ایروان و حسن خان سردار را مأمور در سردارآباد و [illegible]
ایروان و سردارآباد را به نایب السلطنه محول فرمودند [illegible] و [illegible] عازم دارالخلافه
شدند در منزل [illegible] ایلغار [illegible] درگاه را بحضور مبارک طلبیدند و مأمور فرمودند
که خدمت نایب السلطنه و شاهزاده [illegible] میرزا را نیز طلبیدند از نایب السلطنه [illegible] کردیده
در رکاب همایون [illegible] فرمان [illegible] نایب السلطنه [illegible] ایلغار [illegible] درگاه
از [illegible] یکباری عازم ایروان و خدمت نایب السلطنه گردیده [illegible]
که خدمت نایب السلطنه رسیده فرمان [illegible] نایب السلطنه [illegible] نایب السلطنه [illegible]
چند روز توقف نمود که خبر رسید لشکر قلعه سردارآباد را [illegible] ایلغار [illegible] درگاه

[illegible] مبارک
[illegible] و [illegible] درگاه
[illegible] دارالخلافه
[illegible] وارد دارالخلافه
[illegible]
[illegible] جنگ
[illegible]
[illegible] ایروان
[illegible] عالم و عالمیان
[illegible] مبارک [illegible]
[illegible] رسیده که [illegible]
[illegible]
[illegible] چند

اوقات

اوقات مبارک متغیر گردیده و [illegible] مبارک بر هم خورد از اطراف قشون طلبیدند و همه
شاهزادگان را احضار فرمودند قرار شد که گروه گروه پول از خزانه مبارکه
[illegible] و [illegible] بر قشون بدهند و قشون [illegible] مأمور نمایند از اطراف هم لشکر
[illegible] قشون گذارند [illegible] ولایتهای آذربایجان فوج فوج قشون [illegible] از
[illegible] آمده در [illegible] خارقان [illegible] نایب السلطنه نیز چنین [illegible]
ملاحظه کردند [illegible] برادران [illegible] لشکر [illegible] در [illegible] خارقان
[illegible] قبله عالم و عالمیان ایلغار [illegible] درگاه [illegible] بحضور مبارک طلبیدند و [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] درگاه فرمودند که برو در [illegible] خارقان
و [illegible] لشکر [illegible] جواب [illegible] یکباری [illegible] میرزا ابوالحسن خان
فرمودند [illegible] لشکر [illegible] ایلغار [illegible] درگاه
از دارالخلافه یکباری عازم [illegible] خارقان [illegible] خارقان که [illegible]
نایب السلطنه [illegible] که با لشکر [illegible] حکایت
[illegible] میرزا ابوالحسن خان [illegible] فرمودند

نوشته میرزا ابوالحسن خان در صورتی خوب بود که خود در اینجا مباشر حالی شده هیچ دیگر معروف
ندارد این بنده درگاه چون به همه کار از قول مبارک شنیده که جواب همه را با بیسکویچ گفتگو
کرده جواب کرده نایب السلطنه نیز لسان انجمن بالیت تلقی نمایند فرمودند عریضه که
نگارشهای مبارک نوشته این بنده درگاه را مرخص فرمودند که یک پارچه عازم
دارالخلافه و لکن انتظار داخل قرار یکه گذشته نگارشهای عرضی داشت مختصر
خلاصه اظهار المرحمتی مبارک جمله عالم قرار گرفته که مصالحه نمایند ده کرور
پول که سردار روس خواسته قبول فرمودند که بدهند و ولایات آذربایجان را
خالی کنند و از رودخانه ارس بگذرند الطاف اب از جمعیت روس
این طرف از دولت ایران بیسکویچ در این باب با جنرال ترخشم را
از نزد مامور برمیانج که قافلان کوه باشد نمود از این طرف عالیجاه منوچهر خان
میرزا ابوالحسن خان مامور گردیدند نزد بیسکویچ فلذا هم نایب السلطنه نوشتند میرزا ابوالحسن خان
منوچهر خان مامور شدند با پول الله لعل مصالحه را اتمام برسانند ایام هشت کرور
پول برداشته بردند در منزل ترکمان چای نزد بیسکویچ نمودند در اینکه مصالحه الله
چون میرزا ابوالحسن خان را فرستاده بقافلانقو فرستاده که مصالحه را زود با تمام برسانند بیسکویچ
بسیار

بسیار بدش آمد از گفتگو کردن او و او را جواب داد که در جائیکه پسره
پادشاه باشد عیب کس حرف بزند او هم فکر کرده از جواب فرقان کلاگیت و آمد زبان
فرخ مبارک رفتن او رسید به زود بار و جمع آمده دنبال که بالاتفاق منوچهر خان بروید
خدمت نایب السلطنه و لهذا مصالحه را اتمام کنند چو باره حضرات رفتند در منزل ترکمان
خدمت نایب السلطنه پول را تحویل کردند در این مصالحه تمام را نایب السلطنه و بیسکویچ
برقرار کردند که از نزد عازم الطاف رودخانه ارس کردند از منزل ترکمان چای
جنرال ترخشم را با جمعی از روس بیسکویچ برمبارکباد عهدنامه که با نایب الدوله
نوشته فرستادند جنرال ترخشم وارد دارالخلافه گردید که نگارشهای مبارک
سلطنت آمیز ... نگردید چون با رسید ... ملاقات از جمعیت در اصفهان بخند
از نگارشهای مبارک ... که اینها الاقبیم عالم قرقنی نمایند که بوطن کسل کرد
روانه شدند این بنده درگاه مامور فرمودند از دارالخلافه عازم اصفهان شوم
و بالفعل فرمودات که از اصفهان کوچ نمیدن منزل بمنزل از راه عراق نزده یام
بدولت بیسکویچ ... این بنده درگاه از دارالخلافه

عازم دار السلطنه اصفهان در خدمت شاهنشاه سلطان محمد میرزا مشرف گردیدم ده پانزده
روز هم در اصفهان در عمارات سعادت آباد و هشت بهشت منزل نمودم بعد از آن
شاهنشاهی بتدارک علوفات را در ییلاقات دولتخانه و دو هزار تومان مرحمت با اتفاق نجفقلی
بیکوف [گنتوبو] روسیه علوفات را بر داشته عازم تبریز و از تبریز عازم قلعه عباس آباد گردیدم
جماعت علوفات را در قلعه عباس آباد گذارده و خود با اتفاق بیکوف [گنتوبو] عازم تفلیس
گردیدم در ایروان که رسیدم خبر رسید که جماعت روسیه با عساکر روم
برهم زدند پسکویچ فلدمارشال بر سر قلعه قارس رفته است ایلغار نمودم در کاغذ نوشته
از عقب او روانه گشتم در کنار ارس جایی که مرحمه بردم و در روس گرفته
بار دوی پسکویچ رسیدم اردو را ملاقات کرده از آنجا عازم تماشای قلعه قارس گردیدم
که قلعه را محاصره کرده بر یورش بیگ دیگر تفلیس بروند ایلغار نمودم در کاغذ در اردوی
لشکر داشت قلعه قارس را گرفت بعد از آن نمودم در کاغذ خلعت خرقه عباس میرزا
پانصد نفر اسیر از لشکر ایران در تفلیس بوده که حبس بودند ایلغار نمودم در کاغذ
از عسکر دار که پسکویچ بنده خانه محصور که با برخی از ایشان محمد بهرام بعد از
گفتگوهای

گفتگوها بسیار چند روز نمودم حکم از پسکویچ گرفتم برگورنات تفلیس نوشت که
که برسانند علی محمد علی غلام شاهزاده ... پانصد نفر سپاه ایران که در
پانصد نفر اسیر که در تفلیس و ولایات تفلیس هستند همراه من نمودم تسلیم نمایند
و بعضی از ایشان را خانه نمایند ایلغار نمودم از قارس عازم تفلیس گردیدم
بیست روز در تفلیس توقف نمودم اسرای ایران در هر جا که بودند همه را جمع
آوری نمودم سیصد نفر سیصد نفر دسته دسته از تفلیس با مهمانداران بیرون
کردم بعد از آنکه مجموع اسرای ایران از سرحد ارس عبور نمودند ایلغار نمودم در
کاغذ از تفلیس حرکت نمودم منزل بمنزل عازم دار الخلافه و ... پای مبارک
قبله عالم و عالمیان مشرف گردیدم که از اسرا آنچه گذشته بود از روسیه و روسیه
تمام را بخاک پای ... قبله عالم عرض داشت کردم



هرکس که ندارد مهمان مهر بود در دل

حقا که بود داغ او را مع باطل

حقیر حسن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]